



اللهم صلی علی محمد و آل محمد و عجل فرجه و العن عدوهم

اصول عقاید اسلامی - آیت الله جعفر سبحانی

نام کتاب: اصول عقاید اسلامی و نگاهی به زندگانی پیشوایان معصوم (ع)

نویسنده: آیت الله جعفر سبحانی

موضوع: اعتقادات اسلامی

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

اصول عقاید اسلامی و نگاهی به زندگانی پیشوایان معصوم (علیهم السلام)

پیش گفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

دنیای خسته و سرگردان زندگی مادی انسان رو به تکامل است و این جریان در کشورهای صنعتی که زندگی با شکوه مادی دارند کاملاً چشمگیر می باشد، صنعت و تکنیک، آن چنان مشکلات آنها را حل کرده که با فشار بر یک تکمه، بسیاری از خواسته های انسان موجود و فراهم می گردد. کار تکامل به جایی رسیده است که کیهان نوردان از کره ای به کره دیگر آن چنان مسافرت می کنند که تو گویی از کشوری به کشور دیگری می روند. سرانجام آشنایی با صنعت و تکنیک، بشر را به جایی رسانیده است که جهان زندگی به صورت یک کاخ مجلل در آمده است. ولی در این جا جای دو سؤال باقی است: ۱- آیا این تکامل رضایت درونی او را جلب کرده است؟ و انسان از آن احساس راحتی می نماید؟ ۲- آیا این تکامل مایه بالا رفتن انسانیت او شده است؟ یا برعکس، او خود و انسانیت را گم کرده است؟ پاسخ در هر دو سؤال منفی است. زیرا با بودن این وسایل، آنچه نیست، استراحت و آرامش فکری است. و با اینکه بیماری های روانی و مراکز درمانی آن، به سرعت در حال ازدیاد و افزایش است. ولی آمار انتحار رو به فزونی است و کشورهای

----- صفحه ۸

که در این قسمت آمارهای خود را منتشر می کنند بر این مطلب گواهی روشنی می دهند، از باب نمونه آمار خودکشی در آمریکا در سال (۱۹۵۶) بالغ بر شانزده هزار نفر بوده و در سال (۱۹۵۷) یک چهارم افزایش داشته، و دکتر «هاوارد» با انتشار این آمار، از افزایش مجدد آن در سالهای آینده اظهار نگرانی نموده است. این جریان می رساند که صنعت و تکنیک رضایت درونی و آرامش فکری بشر را جلب نکرده است. از نظر بالا رفتن انسانیت باید گفت نحوه بهره برداری او از صنعت به صورتی در آمده است که او را به شکل حیوان تولید کننده و مصرف کننده در آورده است، که کار و هدف او تولید است و مصرف، و همچنین... تو گویی انسان برای این دو آفریده شده است. اگر در گذشته، فلاسفه جهان، او را حیوان ناطق و متفکر معرفی می کردند اکنون او به صورت حیوان اقتصادی در آمده است، که عمر خود را به دلار و ریال تبدیل می کند. تو گویی انسان یک ماشین تولید و مصرف است و روز به روز جاذبه او در این قسمت رو به افزایش است. آیا «هدف قرار گرفتن اقتصاد» عملاً فراموشی انسانیت و اصول والای اخلاق نیست؟ اشتباه نشود، هیچگاه کسی صنعت و تکنیک را انکار نمی کند و همگان از آن به نحوی جانبداری می نمایند. مسأله در جای دیگر است و آن برداشت جامعه مادی غرب، از آن می باشد، آنجا که همه نیروهای انسان را بر تولید و مصرف بسیج کرده است. و اخلاق و عواطف را آن چنان فدا و قربانی حرص و آز مادی خود نموده است که همه چیز خود را در این مسیر از یاد برده است. آوایی از دور شنیده می شود

در این جا افراد روشندل و روشن ضمیری پیدا شده اند که آه و ناله آنان از این زندگی ماشینی بلند شده است. و احساس کرده اند که بشر از نظر انحطاط به آخر خط رسیده و زندگی ماشینی نمی تواند برای او سعادت آفرین باشد، زیرا نتیجه این

----- صفحه ۹

چنین زندگی جز دامن زدن بر حرص و آز بشر در طریق تحصیل مال و مقام، فراموش کردن ارزشهای انسانی چیز دیگری نیست. از این جهت به فکر افتاده اند که به زندگی بشر معنویتی ببخشند. ما این قدم را بر چنین دانشمندان مصلح تبریک گفته و یاد آور می شویم که قرآن مجید یک چنین زندگی مادی ووازده را، از چهارده قرن قبل در آیه ای به شرح زیر توصیف کرده است: (اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرِيهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ... وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ) (۱). «بدانید زندگی این جهان بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی و افزایش در ثروت و فرزند است. این جهان به مانند بارانی است که بر سرزمینی می بارد. گیاهان آن سبز می شود آنگاه پس از مدتی زرد گشته و به صورت خس و خاشاک در می آید... و زندگی این جهان کالای فریبنده است». قرآن در این آیه زندگی بشرمادی را به پنج بخش خلاصه کرده و هر بخشی قسمتی از زندگی او را مشغول می کند: ۱- بازی ۲- سرگرمی ۳- علاقه به زینت و آرایش ۴- علاقه به قدرت و مقام که مایه فخر فروشی است ۵- علاقه به فزونی اموال و اولاد. از نظر دانشمندان، هر بخش از این پنج بخش، هشت سال از عمر انسان را اشغال می کند. و بخش پنجم تا آخر عمر ادامه دارد. آنگاه قرآن این زندگی پر زرق و برق را به سبزه زار زیبایی تشبیه می کند که ثبات موقت و محدودی دارد و پس از اندی آن چنان زرد می شود که به صورت تلی از خس و خاشاک در می آید که تنفر انسان را به خود جلب می کند. زندگی یک فرد مادی که شب و روز کارش تولید و مصرف و اشباع خواسته های حیوانی خویش می باشد درست بسان همین مسأله

۱. سوره حدید ۲۰/.

----- صفحه ۱۰

است. زیرا زندگی حیوانی و طراوت حیات او با سپری گشتن عمر مادی آن چنان از دست می رود که سرانجام فقط لاشه ای در دل خاک می گردد. قرآن مجید در سوره نور این نوع زندگیهای فاقد معنویت را به گونه ای دیگر مطرح می سازد و در این مورد می فرماید: (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فُوقِيَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ) (۱). «کارهای افراد کافر بسان سراب در بیابان است که آدم تشنه کام، آن را آب میانگارد، آنگاه که نزد آن آمد چیزی در آنجا نمی یابد». این آیات و آیات دیگر، زندگی مادی انسان را چنین تفسیر و تشبیه می کنند. ولی در عین حال همین زندگی مادی را می توان با بهم آمیختن معنویت و ایجاد توازن بین ماده و معنا، به صورت یک زندگی لذت بخش در آورد و به آن شکوه دیگری بخشید، که هم رضایت انسان و آرامش فکری او را جلب کند و هم انسانیت او در آن گم نشود و این همان مطلبی است که پیامبران به دنبال آن بودند و برای تبلیغ آن آمده اند و سرانجام

بشر را از یک زندگی توأم با خستگی و سرگردانی در آورده اند. و آن زندگی بر پایه اعتقاد به خدای جهان استوار است. خدایی که برای زندگی بشر، برنامه های فرو فرستاده و او را کرامت و جلالت بخشیده است. و این همان است که در این نگارش به دنبال تبیین و تشریح آن می باشیم. امید است که برای جوانان و بالأخص مسلمانان مقیم خارج، مفید و سودمند باشد. قم - مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق (علیه السلام) جعفر سبحانی ۶۲/۳/۲۴

۱. سوره نور/۳۹.

----- صفحه ۱۱

۱- نقش دین در ابعاد چهارگانه

۱- نقش دین در ابعاد چهارگانه

زندگی در صورتی حالت صحیح به خود می گیرد که با معنویت و دین آمیخته باشد. و انسان در صورتی انسان می باشد که علاوه بر ارضای جنبه های مادی، به ارضای جنبه های معنوی نیز بپردازد. اکنون باید دو مطلب را روشن سازیم: ۱- دین چیست؟ ۲- نقش دین در زندگی چگونه است؟ در باره موضوع نخست، یاد آور می شویم که دین، بازگردانیدن بشر به چهل و نادانی و توحش و بربریت نیست، دین یک نهضت همه جانبه به سوی تکامل است که ابعاد چهارگانه دارد: الف - اصلاح فکر و عقیده ب - پرورش اصول عالی اخلاق انسانی ج - حسن روابط افراد اجتماع د - حذف هرگونه تبعیضهای ناروا و همه ابعاد در پرتو ایمان به خدا که مسئولیت را ست تحقق می پذیرد. اینک ما همه این ابعاد را به صورت فشرده مطرح می کنیم:

----- صفحه ۱۲

اصلاح فکر و اندیشه

در باره اصلاح فکر و عقیده یاد آور می شویم که ذهن انسان، خلأ پذیر نیست و بدون عقیده نمی تواند زندگی کند، حتی افراد مادی و به اصطلاح «لامذهب»، باز دارای عقیده و مسلکی هستند که از آن طریق، خود را قانع می سازند. مذهب در این باره می گوید: «جهان خروشان ماده از نظر وجود و از نظر نظام، مخلوق موجود برتر و والاتری است که ماده را آفریده و به آن نظام بخشیده است». او این جهان و انسان را برای هدفی آفریده و لغو و عبث به ساحت او راه ندارد، و برای تحقق بخشیدن به اهداف مربوط به انسان، معلمان و راهنمایانی را برانگیخته است که او را به سوی هدف هدایت کنند. در برابر این گروه، افرادی هستند که نام فاقد دین و نافی مذهب که می گویند: «ماده و نظام آن قدیم و دیرینه است و این خود ماده فاقد شعور است که به خود نظم و نظام بخشیده است و برای جهان هدفی در کار نیست». و به دیگر سخن: جهان از

نظر یک فرد الهی سرآغاز و سرانجامی دارد، و از خدا سرچشمه گرفته و سرانجام آن معاد انسان و جهان است. درحالی که در مکتب مقابل، انسان نه سرآغاز روشنی دارد و نه سرانجامی. یعنی اگر از یک فرد مادی بپرسیم سرچشمه جهان و انسان چیست؟ می گوید: نمی دانم و یا اگر بپرسیم سرانجام آن چیست؟ باز اظهار بی اطلاعی می کند! این جا است که باید گفت: جهان و انسان از نظر مادی بسان یک کتاب خطی است که اوراقی از اول و آخر آن افتاده باشد و انسان نتواند آن را تشخیص دهد. در حالی که از نظر الهی کاملاً شناخته و هیچ نوع ابهامی در سر آغاز و سرانجام آن

----- صفحه ۱۳

وجود ندارد. و به عبارت دیگر: ذهن انسان پیوسته با سه پرسش همراه است، این پرسشهای سه گانه عبارتند از: ۱- از کجا آمده ام؟ ۲- برای چه آمده ام؟ ۳- به کجا خواهیم رفت؟ هر سه سؤال از نظر یک فرد خداشناس، دارای پاسخ روشن است در حالی که در مکتب مادی، هر سه پرسش فاقد جواب می باشد. یعنی جوابی ندارد که به آن پرسش بدهد، و نمی تواند به این سه پرسش پاسخ بگوید، ناچار باید مکتب خود را ترک گوید. این جا است که باید گفت: مذهب ابعادی دارد، یکی از ابعاد آن، اصلاح فکر و اندیشه است. و درست با مقایسه محتوای دو مکتب الهی و مادی می توان گفت که فکر و اندیشه، در سایه مذهب به تکامل می رسد؛ درحالی که محتوای مکتب مادیگری، سراپا ابهام و جهل و ناآگاهی است و احیاناً غیر معقول. زیرا چگونه میتوان باور کرد که ماده جهان، بر خود نظم و نظام بخشیده است. پرورش اصول اخلاقی

درباره پرورش اصول عالی اخلاق انسانی، اجمالاً می بینیم مذهب پشتوانه ای برای اصول اخلاق است. زیرا رعایت اصول اخلاقی با یک سلسله محرومیتهای همراه است، مثلاً: فداکاری، کمک به نیازمندان، رعایت امانت، و...، که یک سلسله اصول مسلم اخلاقی است و رعایت اینها خالی از رنج و دردسر نیست. هرگاه اندیشه و فکر را از طریق مذهب اصلاح کردیم و یاد آور شدیم که خداوند به رعایت

----- صفحه ۱۴

این اصول دستور داده است و آنها را به صورت تکلیف بر ما لازم کرده است که در مخالفت آنها کیفرهایی وجود دارد، در این صورت اخلاق به عنوان یک وظیفه دینی، خود به خود اجرا می شود. و در غیر این صورت اخلاق به صورت تذکرات و یادآوریهایی خواهد بود که ضامن اجرایی ندارد، گروهی آنها را رعایت کرده و گروهی زیر پا می نهند. و بیل دورانت مورخ معاصر می گوید: بدون ضمانت مذهب، اخلاق یک حسابگری بیش نیست، و بدون آن احساس تکلیف از میان می رود (۱). در باره حسن روابط افراد یاد آور می شویم: همان طوری که مذهب پشتوانه اخلاق است، همچنین پشتوانه اصول اجتماعی نیز هست و در افراد مذهبی اصول اجتماعی به صورت یک تکلیف مقدس انجام می پذیرد. و در غیر این افراد، به صورت قانونی خواهد بود که فقط در پرتو قدرت پلیس و نیروی نظامی اجرا می گردد. و آنجا که از قلمرو قدرتهای مادی بیرون است، اصول اجتماعی و قوانین کشوری ضامن اجرایی ندارد. و این مسأله با مراجعه به زندگی افراد غیر مذهبی روشن و واضح است. در باره بعد چهارم که رفع تبعیضات است، افراد مذهبی، همه انسانها را بسان دندانهای شانه تلقی کرده و همگان را مخلوق خدا می دانند، در این صورت، تبعیض چرا؟! پرخوری گروهی و گرسنگی گروهی دیگر چرا؟! اکنون که با

ابعاد چهارگانه مذهب آشنا شدیم، از تذکر دونکته ناگزیریم: اولاً - هر مذهبی نمی تواند پدید آورنده این چهار بعد، در حیات فردی و اجتماعی انسان باشد. مذهبی می تواند خود را در این چهار بعد به روشنی نشان دهد که بر پایه عقل و خرد استوار باشد؛ در غیر این صورت، مذهب سر از

۱. لذات فلسفه، ص ۴۷۸.

----- صفحه ۱۵

خرافه پرستی، رهبانیت، فرار از زندگی مثبت، گرایشهای منفی نیمه عرفانی که نمونه های آن در زندگی ماشینی غرب دیده می شود، در می آورد. واگر گروهی، مذهب را عامل باز دارنده ترقی و پیشرفت یا رجوع و بازگشت به عصر جاهلی معرفی می کنند، ناظر به چنین مذهبهای رهبری نشده است که چنین نتایج زشتی را به دنبال دارد. ثانیاً - مذهب نفی کننده تبعیض است نه تفاوت، تفاوتهای مثبت بین افراد قابل حذف نیست، همان طوری که انگشتان یک دست با هم اختلاف دارند، انسانها نیز از نظر فکر و اندیشه، تحرک و تلاش، اختلاف دارند و هر نوع اختلاف در زندگی که مربوط به تفاوتهای آفرینش انسان باشد، قابل حذف نیست. آن گونه اختلافات قابل حذف است که ریشه های سرشتی و خلقتی نداشته و قدرت و زور، تحمیلگر آنها باشد. تا این جا با واقعیت مذهب و ابعاد آن آشنا شدیم. اکنون وقت آن رسیده است که با فواید و ریشه های آن در درون انسان آشنا شویم و این همان گفتار ما در بحث آینده است.

----- صفحه ۱۶

۲-ریشه های مذهب در آفرینش انسان

۲-ریشه های مذهب در آفرینش انسان

اعتقاد به خدا و توجه به ماوراء طبیعت، بر خلاف اندیشه مادیها یک فکر وارداتی نیست که از خارج بر ما تلقین شده باشد؛ بلکه تمایلات مذهبی یک نوع ریشه در وجود و آفرینش ما دارد و از این جهت مذهب را در عداد امور فطری در آورده است. اصولاً آگاهی های انسان بر دو نوع است: ۱- آگاهی که از خارج بر او تفهیم و تلقین شده است و اگر عامل خارجی نبود او هرگز به این فکر نمی رسید. مانند: قوانین فیزیکی و شیمایی و اصول هندسی که یک رشته افکاری هستند که از خارج به او رسیده است. ۲- آگاهی هایی که از درون انسان می جوشد، و در این آگاهی، عامل خارجی دخالت ندارد. مانند: آگاهی انسان از گرسنگی و تشنگی خویش، آگاهی انسان از هستی و بودن خویش. یا تمایل به ازدواج در سن خاص، یا علاقه او به مال و مقام در مقطع معین از زندگی، که همگی یک نوع یافته های درونی است که از باطن انسان سرچشمه می گیرد

واینها را فطریات و غرائز می نامند. با توجه به این تقسیم میل به خداجویی و خداخواهی، ریشه فطری دارد و این مسأله ای است که روانشناسی امروز آن را تصدیق کرده و حس مذهبی را یکی از چهار حس اصیل و همگانی انسان می داند.

----- صفحه ۱۷

روانشناسی امروز می گوید: بشر با احساسات چهارگانه ای مجهز است: الف - حس کنجکاو که خلاق علوم و دانشهاست. ب - حس نیکی که مایه گرایشهای انسان به خوبیها و نیکیهاست. از این جهت همه انسانها امانتداری را نیک و پیمان شکنی را بد می دانند. ج - حس زیبایی که خلاق صنایع زیبا و مایه گرایشهای او به امور زیبا است. و تمام صنایع ظریف و کاشی کاریها و مجسمه های زیبا، مخلوق این حس می باشند. د - حس مذهبی که در اوان بلوغ، در دختر و پسر ظهور و بروز بیشتری دارد و ناخود آگاه، انسان را به سازنده این جهان و قدرت مافوق رهبری می کند. شما می توانید برای آگاهی از این حس مذهبی، به کتابهای روانشناسی، بالأخص کتاب «حس دینی یا بُعد چهارم روح انسانی» مراجعه کنید. قرآن در نقاط متعددی، آگاهی انسان را از خدا و از نیکی ها و بدیها، نهاده می داند و این مطلب در چند آیه وارد شده است؛ که برخی را در این جا می آوریم: ۱- (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...) (سوره روم آیه ۳۰) به آیین خدا روی بیاور آیینی که آفرینش خدا است در انسان و آنها را بر آن آفرینش آفریده است. جمله (فِطْرَتَ اللَّهِ) بیانگر لفظ دین است که قبل از آن قرار گرفته است و حاکی است که دین از امور فطری و خلقتی در بشر است. ۲- (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) (سوره بلد آیه های ۱۰ و...) او را به نیکیها و بدیها آشنا ساختیم. ۳- (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهُ * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهُ) (سوره شمس آیه های ۷-۸) سوگند به جان انسان و خدایی که آن را آفرید و بدیها و خوبیها را به او الهام کرد.

----- صفحه ۱۸

بنابر این، طبق نظریه دانشمندان و صراحت قرآن، دین به صورت اجمالی (یعنی توجه به سازنده جهان و یک رشته اصول کلی آن) فطری است و ریشه های درونی دارد. ولی یک امر فطری در صورتی به خوبی رشد می کند که به وسیله افراد بیدار و آگاه رهبری شود، وگرنه شاخه های کج و معوجی پیدا می کند که نتیجه مطلوب را نمی دهد. نقش دین در زندگی

چون دین یک امر فطری و سرشتی است، نقش عظیمی در زندگی علمی و اجتماعی بشر دارد که به صورت فشرده به آن اشاره می شود: الف - دین خلاق علوم و دانشهاست. اعتقاد به خدا و این که موجودی دانا و توانا، ماده را آفریده و صاحب این جهان است، روح تحقیق را در انسانها زنده می سازد. زیرا مصنوع موجود دانا و توانا، باید دارای نظم و قانون باشد. در حالی که اعتقاد به مادی گری، روح تحقیق را از بین می برد، زیرا او معتقد است که ماده قدیم است و این موجود فاقد علم و شعور در خود اثر گذارده است در حالی که مصنوع موجود فاقد شعور، نمی تواند دارای نظم و قانون باشد که از آن تحقیق کنیم. و به دیگر سخن، هرگاه معتقد شویم که جهان خالق دانا و توانایی دارد، این عقیده دانشمند را در آزمایشگاهها بر آن می دارد که در باره اسرار آفرینش به فکر و بررسی بپردازد؛ ولی اگر معتقد شویم که جهان، خالق دانا و توانایی ندارد، و اگر هم نظام قانونی داشته باشد از طریق تصادف است، این عقیده ما را به تحقیق وادار نمی کند. از این جهت باید گفت:

اعتقاد مذهبی به پیشرفت علوم کمک کرده و روح تحقیق را زنده می کند. همچنان باید گفت: آن دانشمند مادی که پشت لابراتوار نشسته و می خواهد کشف قوانین و نظام جهان باشد، قبلاً معتقد است که این جهان

----- صفحه ۱۹

دارای قوانین و نظام است و می خواهد آنها را کشف کند؛ چنین عقیده ای جدا از این نیست که برای جهان، نظام بخشی دانا و توانا وجود دارد. و اگر دارای چنین عقیده نبود هرگز به دنبال تحقیق نمی رفت. و این عقیده جدا از اعتقاد به خدا نیست والا اعتقاد به اصالت ماده و این که جز ماده چیزی نیست، نمی تواند چنین نتیجه ای دهد که جهان صد در صد نظم و قانون دارد. ب - مذهب پشتوانه اخلاق است: شکی نیست که انسان اخلاقی باید یک رشته محرومیتها را بپذیرد، زیرا درستکاری، عدالت، و... مستلزم چشم پوشی از یک رشته لذائذ و معنویات است. از این جهت، احیاء روح مذهبی ضامن اجرای اصول عالیه اخلاقی است. ج - دین تکیه گاه استواری در برابر حوادث است و این فایده را دارد که انسان را در برابر حوادث بیمه می سازد. زیرا اولاً یک فرد مذهبی، حوادث جهان را مربوط به اراده حکیمانه خدا می داند و این اعتقاد سبب می شود که همه ناگواریها را به نفع خود تفسیر کند هر چند از اسرار آن آگاه نباشد؛ ثانیاً معتقد می شود که حوادث ناگوار امروز، پادشاهای عظیمی در سرای دیگر دارد و این نوع حوادث، بی اجر و مزد نیست. از این جهت، در مقابل سختیها و دشواریها مانند کوه ثابت و استوار می ماند. تا اینجا از ریشه های دین و نقش آن آگاه شدیم، اکنون وقت آن رسیده است که خود دین را بشناسیم و موضع گیریهای آن را در محورهای اعتقادی، اجتماعی و اقتصادی بدانیم.

----- صفحه ۲۰

۳- شناخت ارزشمند در اسلام کدام است؟

۳- شناخت ارزشمند در اسلام کدام است؟

نخستین گام در «آشنایی با اسلام» این است که باید به شناخت مورد نظر او توجه کنیم. آیا اسلام هر شناختی را می پذیرد؟ یا آن گونه شناخت را می پذیرد که صورت جزمی و یقینی داشته باشد؟ اسلام تنها برای شناختی ارزشی قائل است که قطعی و جزمی باشد؛ از اینرو ما را از پیروی کردن از هرگونه ظن و شک باز می دارد: (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) (سوره اسرا آیه ۳۶). «از آنچه که به آن علم نداری پیروی مکن زیرا گوش و چشم و دل همه مسئولند». قرآن آن گونه پیروی هایی را که ملاکی جز عادات و سنتهای نیاکان ندارد، به شدت رد می کند و می گوید: نباید روش نیاکان سبب پیروی گردد: (بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ) (سوره زخرف آیه ۲۲). «می گویند، ما پدران خود را بر همین راه و روش یافتیم و ما از روش آنان پیروی می کنیم».

----- صفحه ۲۱

قرآن در آیه ای دیگر، هر نوع پیروی به عنوان خود باختگی در برابر بزرگان را رد می کند و می فرماید: (رَبَّنَا إِنَّا أَعْطَيْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأُضَلُّونَا السَّبِيلَا) (سوره احزاب آیه ۶۷). «می گویند، پروردگارا ما از بزرگان و پیشوایان خود پیروی کردیم و ما را گمراه کردند». اسلام، به شناختی ارزش می دهد که از نظر ابزار یا متکی به حس، یا متکی به عقل و خرد باشد: (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (سوره نحل آیه ۷۸). خداوند شما را از شکم مادران بیرون آورد درحالی که چیزی نمی دانستید و برای شما گوش، چشم و دل، قرار داد، تا خدا را سپاسگزار باشید. در آیه «سمع» و «بصر» که مربوط به حس و تجربه است، از ابزار شناخت شمرده شده است و «فؤاد» به معنی «دل» و «عقل»، که مربوط به استدلال و برهان است، یکی دیگر از ابزار شناخت، معرفی گردیده است. از این جهت، هر نوع شناختی که مبنی بر یکی از دو ابزار یاد شده باشد مورد پذیرش اسلام است. بنابر این، شناختهای پنداری و تقلیدی، مورد اعتبار اسلام نیست. در اینجا، پاسخ به یک سؤال، لازم است و آن این که: اگر شناختهای تقلیدی از ارزش بیرون است، چگونه مسلمانان در مسائل فروع، از مجتهد تقلید می کنند؟ در پاسخ باید گفت: رجوع به مجتهد، رجوع به متخصص است و اساس زندگی بشر این است که فرد ناوارد، به متخصص مراجعه کند. زیرا یک فرد نمی تواند در همه مسائل متخصص گردد.

----- صفحه ۲۲

گذشته از این، رجوع به مجتهد از طریق دلیل قطعی ثابت شده است و خود آورنده شریعت گفته است که باید در مسائل فرعی و عملی، به مجتهد عادل مراجعه کرد. و چون این مراجعه به حکم خود صاحب شریعت است، قطعاً یک نوع شناخت قطعی خواهد بود. (البته قطعی اجمالی). تقلید در اصول عقاید امکان پذیر نیست، زیرا معنای آن این است که انسان یکی از مکتبهای متضاد را بدون دلیل بپذیرد، در حالی که در تقلید در فروع، اصل مکتب با دلیل ثابت شده، در فروع و جزئیات تقلید می کند «ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا». موضوع شناخت

اسلام در میان موضوعات شناخت، به شناخت سه چیز اهمیت بیشتری می دهد: ۱- شناخت انسان: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) (سوره فصلت آیه ۵۳). «به همین زودی نشانه های خود را در جهان و در نفوس انسانها، ارائه می دهیم تا بدانند او حق است و او بر همه چیز قادر و توانا است». جمله (وَفِي أَنْفُسِهِمْ) دعوت به شناخت نفوس انسانی است که می تواند پایه شناختهای دیگری باشد. ۲- شناخت طبیعت: شناخت جهان، مورد علاقه اسلام است: (قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (سوره یونس آیه ۱۰۱).

----- صفحه ۲۳

«بگو: به آنچه در آسمانها و زمین است، بنگرید». در آیه دیگری، شناخت جهان را از نشانه های افراد خردمند دانسته: (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ) (آل عمران آیه ۱۹۰). «در آفرینش آسمانها و زمین و در پی آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه ها است». ۳- شناخت تاریخ: قرآن شناخت تاریخ را به عنوان یک معلّم پند دهنده معرفی می کند: (لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ) (سوره یوسف آیه ۱۱۱). و در آیات دیگر، انسانها را دعوت

می کند که زندگانی اقوام و ملل گذشته را عالمانه مطالعه کنند: (فَأَقْصَصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) (سوره اعراف آیه ۱۷۶). «داستانها را بازگو کن، شاید آنان فکر کنند.» ولی تمام این شناختها مقدمه شناخت خدا و پدیدآورنده انسان و طبیعت و تاریخ است از این جهت، پیرامون شناخت خدا، به گونه ای بحث می کنیم.

----- صفحه ۲۴

۴- راه های خداشناسی

۴- راه های خداشناسی

اکنون که با شناخت مطلوب در اسلام آشنا شدیم، لازم است راههای شناخت خدا را یکی پس از دیگری مورد بررسی قرار دهیم، همان گونه که گفته اند، راه به سوی خدا، به اندازه شمارش نفسهای انسان است و هر پدیده ای در جهان، بسان سکه دو رویه ای است که یک رویه آن، طبیعت و یک رویه دیگر آن خداست و هر انسان خردمندی از مطالعه پدیده ها، راهی به سوی خدا دارد. ولی درعین حال، این طرق بی شمار را می شود تحت ضوابطی در آورد. اینک برخی از طرقی که قرآن ما را به آن دعوت کرده است: ۱- برهان نظم:

مقصود از برهان نظم این است که نظام جهان گواهی می دهد که موجود دانا و توانایی، این نظام را پدید آورده است و گر نه خود ماده، ناتوان تر از آن است که به خود نظم و نظام بخشد. پذیرش برهان نظم، بر چهار اصل استوار است: الف - جهانی خارج از ذهن وجود دارد:

مقصود از این اصل این است که دایره هستی به ذهن و ذهنیات منحصر

----- صفحه ۲۵

نیست، بلکه آنچه را که ما تصور می کنیم، در خارج از ذهن واقعیت دارد و به دیگر سخن، در بررسیهای خود «رنالیست» می باشد نه «ایده آلیست». مقصود از رنالیست آن شخص واقع گرا است که جهان خارج از ذهن را می پذیرد و می گوید در خارج از ذهن من، ماه و آفتاب، دریا و هامون، وجود دارد و یک فرد خداشناس تا این اصل را نپذیرد، نمی تواند گامی بسوی خداشناسی بردارد. شگفت این جاست که برخی از مادی ها و به دنبال آن مارکسیستها، خدا پرستان را ایده آلیست قلمداد کرده و یک چنین جنایت علمی را مرتکب شده اند، در صورتی که پایه خداشناسی که برهان نظم است، بر اساس پذیرفتن عینیتهای خارجی است. ب - جهان ماده دارای نظم و قوانین است:

این مطلبی است که علوم، به اثبات آن کمر بسته و قوانین حاکم بر طبیعت را کشف کرده اند و هرچه دانشهای بشری در این مورد پیش رود گامی به سوی خدا شناسی برداشته می شود. ج - اصل علیّت:

مقصود از این اصل، این است که قوانین حاکم بر ماده عاملی لازم دارد و چیزی در جهان بدون علت امکان پذیر نیست. د - تصادف علت نظم نیست:

مقصود از این اصل، این است که این نظم نمی تواند برخاسته از خود ماده باشد؛ زیرا ماده فاقد شعور و درک نمی تواند آفریننده یک چنین نظم حساب شده باشد و تصور این که تصادف مولکول ها آفریننده این نظم بوده، منطق کودکانه ای

----- صفحه ۲۶

است که هیچ خردی آن را نمی پذیرد. انسان خردمند هرگز نمی پذیرد یک نامه ماشین شده، محصول حرکت انگشتان یک فرد بی سواد و یا یک انسان بازیگر باشد، بلکه همگان به روشنی می گویند، ماشین نویس آگاه از کار ماشین، با توجه به حروف آن و با توجه به نامه ای که قصد تایپ آن را دارد، این نامه را ماشین کرده است. این نوع شناخت ها، شناخت آیتی است

در قرآن، کلمه آیه و آیات بیش از حد به کار می رود و غالباً این لفظ در مورد نشانه های وجود خدا استعمال می شود و این شناخت آیتی است؛ یعنی از اثر یک شیء به وجود مؤثر صفات آن پی ببریم، زیرا اثر یک شیء همان گونه که از وجود مؤثر حکایت می کند، از صفات آن نیز حکایت دارد همگی می گوئیم، فردوسی یک شاعر ادیب و آگاه از داستانهای ایران باستان است، ما هرگز فردوسی را ندیده ایم و خصوصیات روحی او را نیازموده ایم، اثر ادبی او، از وجود او و خصوصیات روحی او کاشف و بازگو کننده است؛ عین این مطلب، در باره قانون بوعلی که در طب است حاکم و جاری است. این نوع شناختها را شناختهای آیتی می گویند و هدف این است که از نشانه به صاحب نشانه پی ببریم. بحث حضرت ابراهیم با گروههای ستاره پرست، ماه پرست، آفتاب پرست معروف است؛ وی برای بی پایه نشان دادن پرستش این نوع اجرام، برای مدت کوتاهی با پرستندگان آنها هم صدا شد، ولی بعداً، ربوبیت آنها را باطل کرد؛ زیرا این اجرام، دستخوش انقطاع از انسان است و خدای مربی و پرورش دهنده، پیوسته باید با انسان در رابطه باشد و از او غفلت نکند، او از این طریق، ثابت کرد که نشانه های ربوبیت، در این اجرام نیست و باید سراغ آن خدایی رفت که اینها را آفریده و پیوسته حضور دارد و چنین فرمود:

----- صفحه ۲۷

(إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) (سوره انعام آیه ۷۹). ۲- هدفداری و هماهنگی در آفرینش جهان

یکی دیگر از دلایل اثبات صانع، وجود هماهنگی و هدفداری در جهان آفرینش است. سلول انسان در رحم مادر پرورش پیدا می کند، همراه با رشد «جنین» و رسیدن آن به مرحله تولد، غده های تولید کننده شیر، تحت تأثیر «هورمونهای» مخصوص، آرام آرام خود را برای تغذیه نوزاد آماده می کند، به گونه ای که همزمان با تولد فرزند غذای او نیز آماده می شود. این هماهنگی، نشانه وجود تدبیر و نقشه در آفرینش کودک و مادر است؛ زیرا سالیان قبل از تولد کودک، دستگاهی

متناسب با دهان و دست و گلوی کودک، در پیکر مادر تعبیه شده و به تدریج رشد یافته و در روزی که نوزاد به آن نیاز شدید دارد، مورد بهره برداری قرار گرفته است. در این جا مادّی نمی تواند این هدفداری را از طریق تصادف توجیه کند، همچنان که نمی تواند در این مورد، به خاصیت ماده پناه برد. ممکن است بگویند رشد یک نطفه و در آمدن آن به صورت انسان، خاصیت ماده است، یا بگویند رشد یک نهال و در آمدن آن به صورت یک درخت برومند، خاصیت سلول درختی و نهال آن است، ولی هرگز نمی تواند پیشی بینی نیازهای آینده یک موجود را که مدتها پیش از آن به وجود آمده است از طریق تصادف یا خاصیت ماده تفسیر کند؛ چه اینکه این پیش بینی از مقوله آینده نگری و کار از روی نقشه و حساب است. گاهی دو موجود، هر کدام مکمل دیگری است، مثلاً وجود درخت مکمل

----- صفحه ۲۸

جانداران و همچنین وجود جاندار، مکمل وجود درختان است و اگر هستی منحصر به یکی از این دو بود، اثری از هیچکدام نبود، زیرا درخت، تولید کننده «اکسیژن و مصرف کننده «کربن» است، در حالی که جاندار، تولید کننده کربن و مصرف کننده اکسیژن است و اگر یکی بود و دیگری نبود از وجود هیچ کدام خبری نبود. این نظام، گواه بر وجود نقشه و تدبیر در خلقت هر دو است و هرگز نمی توان چنین نظامی را برخاسته از ماده بی عقل و شعور دانست. یادآوری دو نکته:

۱- در شناخت صانع جهان، پیوسته باید از نظام موجود، بر وجو خدا استدلال کرد. مثلاً، خود قرآن (چنانکه در بحث صفات می آید)، گردش منظم بادها را گواه بر وجود صانع جهان گرفته است؛ در حالی که گاهی دیده می شود، افراد از حادثه های استثنائی، بر وجود خدا استدلال می کنند، مثلاً اگر روزی باد از طرف غیر معمول بوزد آن را گواه بر وجود خدا می گیرند؛ در صورتی که باید در هر دو شکل، بر وجود خدا استدلال کنیم، نه اینکه تنها در موارد استثنائی؛ زیرا، مفاد آن، این است که نظام علمی، منتهی به اثبات صانع نمی شود و آنچه را که علم کشف کرده است نمی تواند خدا را ثابت کند و تنها پدیده هایی که علت آنها شناخته نشده است، گواه بر وجود خدا است. یک چنین طرز تفکر بهانه ای به دست دشمن می دهد و دین را با علم، ناسازگار قلمداد می کند. ۲- گاهی دیده می شود که تنها وجود حیات و پیدایش آن در ماده، نخستین، پایه استدلال بر وجود خدا قرار می گیرد؛ به این بیان که: زمین، جزء خورشید بود، چگونه این موجود داغ و سوزان که همه مواد حیاتی آن کشته شده، دارای حیات و زندگی گشت؟ درحالی که وجود حیات کنونی نیز، می تواند ما را به سوی خدا رهبری کند

----- صفحه ۲۹

و قرآن وجود موجودات زنده را در زمین، نشانه وجود او گرفته است: (وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ) (سوره بقره آیه ۱۶۴). در زمین از هر جاندار پخش کرد. ما در این بخش به دلائل کمی اکتفاء کردیم زیرا وجود خدا، آنچنان روشن است که جز گروه کمی، همه به آن معتقدند. آنچه مهم است، مسئله تحلیل صفات خدا است که سرچشمه بسیاری از مذاهب و مکاتب کلامی است.

----- صفحه ۳۰

۵- صفات خدا

۵- صفات خدا

یکتایی خدا در ابعاد سه گانه

از میان صفات خداوند، صفت توحید از صفات برجسته اوست؛ تو گویی تمام پیامبران برای تبلیغ این اصل آمده اند و اگر برای پیامبران، قانون اساسی تصور کنیم، توحید نخستین اصل از اصول آن را تشکیل می دهد و اتفاقاً گروه مخالف پیامبران بیشتر با این اصل در نبرد و پیکارند. اقسام توحید و مراتب آن

توحید برای خود مراتبی دارد که به گونه ای فشرده یاد آور می شویم: ۱- توحید ذاتی: مقصود از توحید ذاتی این است که ذات خدا یکی است و نظیر ومانندی ندارد. ۲- توحید افعالی: به این معنی است که خالق جهان یکی است و مؤثر تام و مستقلی جز او نیست و تأثیر دیگر اسباب در پرتو فاعلیت و خالقیت اوست. ۳- توحید در عبادت: یعنی پرستش مخصوص اوست و جز او نباید کسی را پرستش کرد. توحید ذاتی به این معنی که خدا نظیر ومانندی ندارد و با توجه به این که خدا

----- صفحه ۳۱

یک موجود با کمال است و نقص به آن راه ندارد، روشن و واضح است؛ زیرا فرض دو خدا مستلزم این است که هر کدام متناهی باشد تا یکی از دیگری متمایز گردد، و لازمه متناهی بودن دو خدا این است که هر یک از دیگری سلب شود و سلب یکی از دیگری، سلب کمال از دیگری و در نتیجه ناقص بودن اوست و موجود ناقص نمی تواند خدا باشد. به دیگر سخن، فرض تعدد، فرض متناهی بودن است و فرض تناهی، ملازم با نقص است و نقص با خدایی سازگار نیست از این جهت، باید وجود خدا را، نامتناهی فرض کنیم و شیء نامتناهی قابل تکرار نیست. زیرا وجود خدای نخست همه جا اعم از ذهن و خارج را احاطه کرده و برای خدای دیگر امکان وجود نیست. شاید آیه: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) ناظر به چنین توحیدی باشد. توحید ذاتی، معنی دیگری دارد و آن اینکه: خداوند، دارای اجزاء نیست و بسیط است، زیرا فرض جزء برای خدا مستلزم این است که خدا در تحقق خود به اجزائی که غیر از خود هستند، محتاج و نیازمند باشد. شکی نیست هر مرکبی غیر جزء خود هست؛ یک دستگاه ماشین، یک محلول شیمیائی، غیر تک تک اجزاء آن است؛ فرض ترکیب در خدا، این است که او به تک تک اجزاء که غیر خود وی هستند، محتاج گردد و احتیاج با مقام خدایی سازگار نیست. مقصود از «توحید افعالی» این است که: خالق جهان یکی است و گواه روشن آن، وجود هماهنگی در عالم آفرینش است و اینکه کوچکترین تصادمی در وضع کلی جهان نیست. این امر، نشانه این است که اراده واحدی بر این جهان حکومت می کند و اگر این جهان زیر نظر دو اراده، اداره می شد، و اختلاف اراده، مایه اختلاف تدبیر و به هم خوردن هماهنگی در اجزاء جهان می گشت. قرآن با تکیه بر براهین گذشته خدا را به یگانگی مطلق می خواند:

----- صفحه ۳۲

(وَالْإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ) (سوره بقره آیه ۱۶۳). خدای شما خدای یگانه است، جز او خدایی نیست و او بخشنده و مهربان است. آنگاه قرآن در آیه بعد هماهنگی جهان را گواه بر این مدعا می گیرد و می فرماید: (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) (سوره بقره آیه ۱۶۴). در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز و حرکت کشتی در دریا به سود مردم و فرود آمدن باران از آسمان که به وسیله آن زمین پس از مردنش زنده می شود و پخش موجودات زنده در زمین و گردش بادهای و حرکت ابر موجود میان آسمان و زمین (در همه اینها)، گواه روشن برای افراد عاقل و خردمند است. در این آیه، سخن از نظام آفرینش است که گواه بر وحدانیت تدبیر و یگانگی خالق جهان است. توحید در عبادت

مقصود از این اصل، این است که فقط باید خدا را پرستش کرد و از پرستش غیر او دوری جست. در اینجا باید دو مطلب روشن شود: ۱- چرا باید خدا را پرستش کرد؟ ۲- چرا باید غیر او را پرستش نکرد؟ پرستش خدا انگیزه هایی دارد، بزرگترین انگیزه آن، کمالی است که انسان در

----- صفحه ۳۳

خدا سراغ دارد و آگاهی از این کمال، سبب می شود که انسان خود به خود در برابر آن کانون کمال، خضوع و خشوع کند. این نوع انگیزه، مخصوص طبقه عارف و آشنایان به مقام ربوبی است؛ ولی طبقات دیگر، خدا را از آن جهت پرستش می کنند که او سرچشمه نعمتها و فیض ها است و یکی از فیضهای مستمر او، وجود انسان است، پس به حکم عقل، باید در برابر مُنعم خضوع نمود و سپاس او را به جا آورد؛ گروه سوّمی نیز خدا را به پاداشهای بزرگ و یا ترس از کیفرهای او می پرستند. در هر حال این انگیزه ها سبب می شود که خدا را بپرستیم. اما چرا باید از پرستش غیر او امتناع ورزید؟ زیرا غیر او کمال ندارد یا منبع فیض و نعمت نیست که ما را وادار به تواضع کند؛ همچنان که کیفرها و پاداشهایی در اختیار ندارد که انگیزه پرستش گردد. زیرا غیر خدا، هرچه دارد از کانون کمال دارد و خود، کانون کمال نیست. حال باید دید، حقیقت پرستش چیست؟ گروهی در معنای پرستش، افراط میورزند و هر نوع احترام به اولیاء الهی را در حال حیات و ممات آنان پرستش آنان تصور می کنند؛ از این رو، بوسیدن ضرایح مقدسه یا توسّل به ارواح پاک، در نظر آنان پرستش صاحب مرقد و روح شمرده می شود. برای آگاهی از معنای پرستش، باید توجه کنیم که پرستش آن گونه از خضوع و اظهار کوچکی در مقابل کسی است که او را خدا بدانیم یا معتقد شویم که کارهای خدایی به او تفویض شده است و خدا در آن قسمت از کارها کنار رفته است؛ به دیگر سخن، او را خدای بزرگ و یا خدای کوچک بدانیم. همچنان که عرب جاهلی، بتها را خدایان کوچک می دانست و معتقد بود که قسمتی از کارهای خدا به آنها واگذار شده است. بنابر این، هرگاه در برابر موجودی خضوع کنیم در حالی که او را نه خدای بزرگ و نه خدای کوچک بیندیشیم بلکه بنده پاک و بی آلایش خدا تصور کنیم که در

----- صفحه ۳۴

نزد او مقامی دارد، این خضوع، هرچند هم به نهایت برسد، احترام خواهد بود نه پرستش. و ما اگر نسبت به پیشوایان بزرگ، در حال حیات و ممات، احترام می کنیم، یا توجه به این که همگی بندگان مخلص خدا هستند، قطعاً عمل ما رنگ عبادت و پرستش به خود نخواهد گرفت. گواه این مطلب این که خدا به فرشتگان فرمان می دهد که آدم را سجده کنند و نهایت خضوع را در برابر او انجام دهند، اگر این خضوع، پرستش آدم بود، باید فرشتگان، مشرک و شیطان یاغی، رئیس الموحدین باشد. شناخت دیگر صفات خدا

برای خدا صفات ثبوتی و سلبی هست. مقصود از صفات ثبوتی صفات کمالی است که بر خدا ثابت می باشد و مقصود از صفات سلبی آن رشته از نقایص است که از خدا سلب می گردد. از صفات ثبوتی خدا پنج صفت را در اینجا متذکر می شویم: (۱) - دانا (۲) - توانا (۳) - زنده (۴) - بینا (۵) - شنوا در باره اثبات دو صفت نخست کافی است که مصنوعات او را از اتم تا کهکشان مطالعه کنیم. علوم بشری با پی گیری ده هزار ساله خود توانسته است قسمت ناچیزی از اسرار و رازهای پیچیده جهان را به دست آورد؛ در حالی که قسمت اعظم آنها در گوشه جهل انسان باقی است. مطالعه این جهان ما را به علم بی پایان و قدرت نامتناهی خدا رهنمون می گردد و می رساند که خدا از مجموع قوانینی که بشر در علوم طبیعی کشف کرده است آگاه بوده و جهان را با قدرت خود آفریده است. و این مطالعه ما را به دو صفت

----- صفحه ۳۵

علم و قدرت خدا رهبری می کند. درباره صفت حیات نیاز به دلیل جداگانه نداریم زیرا وقتی ثابت شد که او دانا و توانا است طبعاً ثابت می شود که او زنده است زیرا موجود زنده جز به این دو صفت بارز به صفات دیگری نیاز ندارد. درست است که در علوم طبیعی می گویند موجود زنده موجودی است که خصیصه های : رشد، تولید مثل، پاسخ به محرک، تغذیه را دارا می باشد. حیات وزندگی به این معنا، مخصوص موجودات طبیعی است و گرنه حیات معنای وسیع و گسترده ای دارد، که ممکن است به هیچ کدام از این خصیصه ها نیازی نداشته باشد. دانشمندان علوم طبیعی چون سرو کار با موجودات طبیعی دارند و لذا حیات را در محدوده علم و دانش خود تفسیر می کنند. ولی یک فیلسوف که مسأله را از زاویه وسیع تر می نگرد برای آن معنای وسیع قائل شده و این خصائص را از ابزار و وسیله حیات در حیات موجودات طبیعی می داند نه اینکه واقعیت «حیات» مطلقاً بستگی به آنها داشته باشد. در این جا دو صفت دیگر خدا به معنای سمیع و بصیر نیز روشن می شود زیرا این دو صفت بخشی از علم خداست زیرا آگاهی خدا از مسموعات و مبصرات سبب شده است که خدا را شنوا و بینا معرفی کنیم. و گرنه «سمیع» به معنای این که از طریق ابزار و یا «بصیر» به معنی این که از طریق دستگاه خاصی ببیند و یا بشنود در اینجا مطرح نیست. بلکه حضور جهان نزد خدا از آن جمله مسموعات و مبصرات، سبب آن شده که او را با این دو صفت یاد کنیم.

----- صفحه ۳۶

۶- با دیگر صفات ثبوتی و سلبی خدا آشنا شویم

با بیشتر صفات ثبوتی خدا آشنا شدیم ولی سه صفت دیگر از صفات ثبوتی او را متذکر می شویم: ۱- عادل ۲- حکیم ۳- غنی (بی نیاز)

عدل و دادگری یکی از صفات خدا به شمار می رود، و اساس مسئله عدل الهی را موضوع توانائی خرد بر تشخیص زشت و زیبا تشکیل می دهد، از آنجا که عقل و خرد بر تشخیص این نوع از کارها توانا است، به روشنی داوری می کند که ساحت خدا از هر کار قبیح و زشت پیراسته می باشد و ظلم و ستم یکی از کارهای زشت، می باشد که او هرگز انجام نمی دهد. انگیزه انجام ظلم یکی از دو چیز یاد شده در زیر است: ۱- یا فاعل از زشتی ظلم آگاهی ندارد. ۲- یا نیاز به آن دارد. فرض نخست با گستردگی علم خدا صد درصد منتفی است هرگاه خرد، زشتی ظلم و ستم را درک می کند خدا که پدید آورنده کلیه مغزها و درکها است به نحو روشن از آن آگاه خواهد بود و چیزی بر خدای جهان مخفی نمی باشد.

----- صفحه ۳۷

فرض دوم که خدا بر ستم نیاز داشته باشد نیز منتفی است. او خالق جهان و انسان است و هر چه آفریده ها دارند از او دارند، و او دیگر چه نیازی به ظلم دارد. برخی که از توصیف خدا به عدل و داد خودداری می کنند انکار خود را چنین توجیه می نمایند: «ما حق نداریم قلمرو قدرت خدا را محدود سازیم و حق نداریم به او بگوئیم باید به عدل و داد رفتار کند نه به ظلم و ستم، بلکه هر کاری که او انجام داد همان خوب است». در این سخن مغالطه روشنی وجود دارد: این که می گوئیم خدا دادگر است و ظلم و ستم نمی کند، مقصد محدود کردن قلمرو قدرت او نیست بلکه هدف این است که با توجه به علم گسترده خدا و توانائی او بر همه چیز، و عدم نیاز وی از همه چیز، کشف می کنیم که خدا چنین کاری را انجام نمی دهد زیرا دواعی ظلم در او موجود نیست. فرق است بین این که بگوئیم خدا نباید انجام دهد و به اصطلاح، حکم و فرمانی صادر کنیم و بین این که با توجه به یک رشته مقدمات، حکمی را استکشاف بنمائیم، مثلاً می گوئیم سه زاویه مثلث با صدو هشتاد درجه مساوی است، نه کمتر است و نه زیادت. هدف از این جمله حکم و فرمان نیست زیرا واقعیات، تابع حکم و فرمان ما نمی باشد اگر زاویه های مثلث با دو زاویه قائمه مساوی نباشد هرگز با حکم و فرمان ما این واقعیت تحقق نمی پذیرد بلکه ما در این موقف از روی یک رشته علل چنین حکمی را به دست می آوریم. در مورد خدا نیز جریان از این قبیل است و هرگز حکم و فرمانی در کار نیست و هدف محدود کردن قدرت او نمی باشد؛ زیرا شکی نیست که او قدرت و توانائی بر داد و ستم، زیبا و زشت دارد بلکه هدف این است که با توجه به این که او زشت و زیبا

----- صفحه ۳۸

را تشخیص می دهد و با توجه به این که ظلم بر دیگران نازیبا است و از طرف دیگر نیازی به آن ندارد، کشف می کنیم که انگیزه های ظلم در خدا موجود نیست. قرآن در باره هدف انبیاء اقامه عدل را مطرح می کند و یاد آور می شود که تمام پیامبران بر اقامه عدل در جامعه دعوت شده اند چنانکه می فرماید: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...) (حدید آیه ۲۵). «ما پیامبران خود را با دلائل روشن برانگیختیم و همراه آنان کتاب و میزان

(عقل که مایه سنجش حق و باطل است) فرو فرستادیم تا مردم عدل و داد را به پا دارند». مقصود از صفت دوم (حکیم) این است که کارهای او دور از لغو و عبث و بیهودگی است، زیرا موجود سرا پا علم و قدرت جهت ندارد که کار عبث انجام دهد و کار عبث سرچشمه ای جز فقدان آگاهی صحیح ندارد. و به دیگر سخن، آن کس کار لغو انجام می دهد که از زشتی آن ناآگاه و یا بر ترک آن قادر و توانا نباشد و هر دو عامل در خدا منتفی است از این جهت او موجود حکیم است. مقصود از صفت سوم (غنی) این است که وجود خداوند مبدأ و منبع همه نوع کمال است، طبعاً او غنی و بی نیاز خواهد بود زیرا فرض این است که همه کمالات از او سرچشمه می گیرد. غیر از او موجود صاحب کمالی نیست که رفع نیاز از خدا کند. قرآن مجید خدا را چنین معرفی می کند: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ

----- صفحه ۳۹

الْحَمِيدُ) (فاطر/۱۵) ای مردم همگی به خدا نیازمندید و خداوند بی نیاز و ستوده است. و در جای دیگر می فرماید: (وَقَالَ مُوسَى إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ) (سوره ابراهیم آیه ۸) «موسی (علیه السلام) گفت اگر شما و همه مردم روی زمین کفر ورزند، پس خداوند بی نیاز و ستوده است». تا این جا به گونه ای با صفات ثبوتی خدا آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که با صفات سلبی آشنا شویم. صفات سلبی خدا

مقصود از صفات سلبی، سلب آن رشته از نقائص است که ذات حق پیراسته تر از آن است که با آنها متصف شود. در میان صفات سلبی به دو صفت یاد شده در زیر توجه فرمائید: ۱- خدا جسم نیست. ۲- خدا مرکب نیست. دلیل هر دو سلب، روشن است، زیرا اگر جسم باشد طبعاً نیاز به مکان خواهد داشت و شیء محتاج نمی تواند خدا باشد. همچنین مرکب نیست زیرا مرکب به اجزاء خود نیاز دارد. و اجزاء، غیر مرکب می باشند، و موجود محتاج نمی تواند خدا باشد. بلکه نیاز به قدرتی دارد که از او رفع نیاز نماید. و هم چنین است دیگر صفات سلبی خدا که همگی به آن خاطر از خدا سلب می شوند که وجود آنها مایه نقص و نیاز است و خدا بالاتر از آن است که نقص و نیاز به ذات او راه یابد. اصولاً می توان تمام صفات ثبوتی را به یک صفت و همه صفات سلبی را نیز به یک صفت باز گرداند و آن این که، هر نوع کمالی که به اندیشه انسان برسد خدا آن کمال را داراست و اگر عالم و قادر است از این جهت است که علم و قدرت، کمال

----- صفحه ۴۰

است. هم چنین هر نقصی که به اندیشه انسان برسد خدا از آن منزّه و پیراسته است. و اگر خدا جسم و مرکب نیست از آن جهت است که جسم بودن و ترکیب مستلزم نقص است از این جهت می توان گفت که خداوند یک صفت ثبوتی و آن ثبوت تمام کمالات بر خدا و یک صفت سلبی و آن سلب تمام نقائص از او، بیش ندارد. رفع یک اشتباه

گاهی گفته می شود چگونه انسان، موجود محدودی است که می تواند موجود نامحدود را مانند خدا بشناسد، در حالی که نامحدود در افق موجود محدود قرار نمی گیرد. و به تعبیر دانشمندان: به کنه ذاتش خرد برد پی *** اگر رسد خس به قعر دریا و به قول دیگری: ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم *** وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم ولی پاسخ این سؤال روشن است زیرا فرق است میان شناخت مطلق و شناخت نسبی. آنچه ممکن نیست، شناخت تمام جوانب و ابعاد

وجود اوست و نه شناخت نسبی، موجود محدود می تواند از طریق صفات خدا به گونه ای با او آشنا شود. شناخت صفات خدا از طریق قرآن

قرآن خدا را در سوره حشر با صفات چهارده گانه ای معرفی کرده است آنجا که می فرماید: (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ

----- صفحه ۴۱

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِيءُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (سوره حشر آیه ۲۲- ۲۴). ۱- اوست خدائی که جز او خدائی نیست. ۲- او آگاه از پنهان و آشکار است. ۳- او رحمان و رحیم است. ۴- فرمانروای مطلق. ۵- پاک. ۶- بی عیب. ۷- ایمن بخش. ۸- نگهبان. ۹- گرانقدر. ۱۰- پر قدرت. ۱۱- بلند پایه. ۱۲- آفریننده. ۱۳- تصویرگر است. و در سوره آل عمران او را چنین معرفی می کند: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ) (سوره آل عمران آیه ۵). برای خداوند چیزی در زمین و آسمان پنهان نمی ماند. معرفی های تورات از خدا

باید در شناخت خدا به عقل و خرد یا به کتاب آسمانی تحریف نشده اعتماد کنیم و گرنه معرفی کتابهای تحریف شده جز دوری از شناخت واقعی نتیجه دیگری ندارد اینک دو نمونه از معرفی های تورات نسبت به خدا را یاد آور می شویم. ۱- تورات در سفر تکوین (کتاب آفرینش) خدا را آن چنان معرفی می کند که گویا در باغهای بهشت راه می رود و آواز می خواند و جایگاه آدم را نمی داند (۱)، یک چنین معرفی از خدا کجا و معرفی که قرآن از خداوند در باره آگاهی گسترده او می کند کجا. ۲- قرآن در مواردی که سخن از آفرینش آسمانها و زمین در شش روز به میان

۱. تورات سفر تکوین ، فصل سوم جمله های ۹-۱۱.

----- صفحه ۴۲

می آورد بلافاصله می گوید: (...وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ) (سوره ق آیه ۳۸) به ما خستگی دست نداد. اصرار بر این مطلب در قرآن گویا ناظر بر مطلبی است که تورات در این مورد دارد که خداوند پس از آفرینش آسمانها و زمین در این مدت خسته شده و به استراحت پرداخت (۱) این نوع معرفی ها مایه دوری طبقه روشنفکر از خدا بود.

۱. تورات سفر تکوین، فصل دوم جمله ۳.

----- صفحه ۴۳

۷- نیاز بشر به راهنمایان آسمانی

۷- نیاز بشر به راهنمایان آسمانی

« نبوت عامه »

بطور مسلم بشر برای هدفی آفریده شده است، هدفی که به خود انسان باز می گردد نه به خدا. و به دیگر سخن، آفرینش انسان بی هدف نیست هرچند برای آفریدگار در این مورد هدفی که بر طرف کننده نیاز او باشد وجود ندارد و دلیل این مطلب روشن است، زیرا خدای حکیم پیراسته از آن است که کار لغو و عبث انجام دهد و انگیزه های عمل لغو در خدا موجود نیست، آن فرد کار لغو انجام می دهد که یا از زشتی آن آگاه نباشد و یا به آن نیاز داشته باشد و هر دو عامل در خدا منتفی است. از این بیان نتیجه می گیریم که برای آفرینش انسان هدفی است که بشر برای آن هدف خلق شده است و این هدف جز تکامل انسان از صورت یک ذره بی مقدار تا برسد به صورت یک انسان کامل که در علم و توانائی مثل خدا و جانشین او در روی زمین گردد. بطور مسلم بشر در رسیدن به این مرحله از تکامل به راهنمایی نیاز دارد که او را به این مقصد رهبری کنند و گرنه خود بشر با پای خود نمی تواند به هدف برسد. اکنون برای روشن شدن این مطلب دو مثال می زنیم: ۱- شکی نیست که اقتصاد در زندگی انسان نقش مؤثری دارد و همه جهان آن را به عنوان یک اصل مؤثر پذیرفته اند، ولی هنوز بشر الفبای اقتصاد را به دست

----- صفحه ۴۴

نیاورده و در شیوه آن دو مکتب متضاد در برابر هم قرار دارند یکی (سوسیالیسم) از آن پس کمونیست و دیگری (کاپیتالیسم). مکتب نخست، بخش خصوصی را غیر قانونی اعلام کرده و منتظر آن است که مالکیت شخصی را نیز لغو کند و می گوید هنوز بشر آماده پذیرش بهشت کمونیست نیست که مالکیت به صورت کلی اعم از خصوصی و شخصی لغو گردد. مکتب دیگر، مالکیت را به صورت گسترده پذیرفته و برای آن محدودیتی نه از نظر سبب نه از نظر نتیجه قائل نشده است. این مکتب هر نوع در آمد را هر چند از طریق ربا و فروختن سلاحهای مخرب و ویرانگر و فحشا به رسمیت شناخته و انسان را مالک آن می داند. این نامحدودیت از ناحیه سبب، همچنین از ناحیه خود مالکیت نیز محدودیتی قائل نیست، در این مکتب یک انسان می تواند کوهی از معدن طلا را مالک گردد. ۲- در مسئله شناخت صفات خدا بشر به توافق جزئی نرسیده است تا آنجا که گروهی مانند مجوس به دوگانگی و مسیحیت به سه گانگی، مشرکان به صدگانگی معتقد گشته و توحید را که صفت بارز خداست، منکر شده اند. یک چنین بشری که از الفبای امور مادی و معنوی بی خبر است چگونه می تواند بدون آموزگاران آسمانی به سعادت ممکن برسد. درهند فقر زده، صد و پنجاه میلیون گاو زندگی می کنند و مزارع را پایمال می سازند ولی مردم هند با بدبختی دست به گریبانند و از بدی تغذیه هر روز عده زیادی می میرند اما جرأت این که از گوشت این گاوها استفاده کنند، ندارند. زیرا مبانی خرافی عقیدتی آنها اجازه چنین کاری را به آنان نمی دهد از این جهت خدا برای راهنمایی بشر پیامبرانی را اعزام می کند. صفات پیامبران

اکنون که بشر در یک چنین مسائل ضروری به حقیقتی نرسیده، آیا لازم نیست

----- صفحه ۴۵

که برای تعلیم بشر آموزگارانی، اعزام گردد. اکنون لازم است ما صفات و مشخصات آنان را به دست آوریم. اینک مشخصات آنان: ۱- عصمت

مقصود از عصمت این است که پیامبران باید در مقابل گناه مصون و بیمه باشند. این شرط به دو چیز بازگشت می کند: الف - چرا پیامبران باید معصوم و مصون باشند؟ ب - چه می شود که آنان دارای چنین قوه و قدرت می شوند؟ اینک هر دو جهت را بیان می کنیم: اما جهت نخست، دلیل آن این است که انبیاء برای هدایت مردم برگزیده شده اند و شرط هدایت این است که مردم به آنان اعتماد داشته باشند و واقعاً سخن آنها را سخن خدا تلقی کنند، اگر پیامبری به گفته خود عمل نکند و به اصطلاح گناهی از او سر بزند این کار سبب می شود مردم به او اعتماد نکرده و در ادعای او شک و تردید کنند و بگویند اگر او واقعاً خود را برانگیخته خدا می داند، چرا به گفته خود عمل نمی کند؟ البته این بیان بخشی از مدعای نخست را ثابت می کند و آن این که پیامبران باید مصون از گناه باشند و اما بخش دیگر از ادعا و آن اینکه پیامبران باید پیراسته از اشتباه و خطا باشند، دلیل آن این است که اگر پایه گذار دین در تبلیغ احکام دچار اشتباه شود اعتماد مردم از بین می رود و سلب اعتماد، مایه از بین رفتن هدایت مردم که برای آن برانگیخته شده اند، می گردد. و همچنین اگر در امور عادی دچار اشتباه شود، این کار سبب می شود که مردم به دیگر گفته های او هرچند مربوط به شریعت باشد از دیده شک و تردید بنگرند.

----- صفحه ۴۶

خلاصه برای تحقق هدفی که انبیاء برای آن برانگیخته شده اند لازم است پیامبران با نیروی عصمت و مصونیت از گناه و خطا مجهز شوند تا غرض الهی عملی گردد. اکنون لازم است در باره مطلب دوم سخن بگوییم و آن این که چه می شود که انبیاء از گناه و خطا مصونیت پیدا می کنند و عامل باز دارنده آنان در دو مرحله چیست، و این همان موضوع گفتار ما در بخش آینده است.

----- صفحه ۴۷

۸- عامل عصمت در پیامبران چیست؟

۸- عامل عصمت در پیامبران چیست؟

عامل باز دارنده راهنمایان آسمانی از گناه همان ایمان قوی و تقوای فوق العاده آنهاست که از علم به عواقب گناه سرچشمه می گیرد. به طور مسلم، علم صد درصد قطعی به واکنش عملی، در انسان ایجاد عصمت می کند و آنچنان تقوایی در او

پدید می آورد که هرگز اندیشه گناه در مغز او خطور نمی کند، فرض کنید، به انسانی یک میلیارد دلار بدهند واز او بخواهند که دست به سیم عریان بزند، که برق کشنده در آن جریان دارد، بطور مسلم هیچ انسان عاقلی به هیچ قیمتی خود را آلوده به چنین گناهی نمی کند زیرا نتیجه این نوع گناه مرگ است و او در این نتیجه شک و تردیدی ندارد. حالا اگر یک نفر نسبت به عواقب شوم و نتایج مرگ بار گناه که دوزخ و آتش سوزان است چنین علم قطعی پیدا کند، به طور مسلم دست به گناه نزده و این علم در او یک نوع تقوا و مصونیتی پدید می آورد که به هیچ نحو شکست نمی خورد. در این جا ممکن است سؤال شود که گاهی برخی از آگاهی های قطعی در انسان ایجاد مصونیت نمی کند زیرا می بینیم افرادی که می دانند الککل ضرر دارد و سیگار مضر است مع الوصف می نوشند و می کشند پس چرا علم در این مورد عصمت ایجاد نمی کند؟

----- صفحه ۴۸

پاسخ این سؤال روشن است و آن این که علم در صورتی می تواند مصونیت آفرین باشد که از مغز به قلب و از حالت علمی به صورت ایمان در آید. و تا علم رنگ ایمان به خود نگیرد مایه هدایت و رستگاری نمی گردد، از باب مثال می گوئیم، همه ما می دانیم که مرده نمی تواند به انسان ضرری برساند ولی در عین حال همگی از آن می ترسیم و حاضر نیستیم یک شب با او در بستر بخوابیم. حال آنکه مرده شور نمی ترسد و واهمه ندارد. تفاوت علم ما با علم مرده شور، در این است که علم ما فقط آگاهی است و هنوز به علم خود ایمان نداریم. در حالی که مرده شور بر اثر ممارست، مؤمن است و از مرده نمی ترسد. علم این گروه که الککل می نوشند علمی است که به حالت ایمان (که بازدارندگی اثر آن است) در نیامده است. گذشته از این، این گروه یک محاسبه دیگری نیز می کنند و آن اینکه زندگی توأم با کیفیت را بر زندگی با کمیت اما بدون کیفیت مقدم می دارند. و در حقیقت زندگی نخست را بر زندگی دوم ترجیح می دهند و معتقدند شصت سال زندگی با عیش و نوش بهتر از هشتاد سال زندگی پیراسته از آن است. چگونه از خطا مصون می شوند؟

عامل باز دارنده پیامبران از گناه روشن شد، اکنون باید دید عامل باز دارنده آنان از خطا چیست؟ عامل باز دارنده آنان از خطا یک عامل غیبی است که در روایات از آن به روح القدس تعبیر آورده اند. خداوند آنان را با قدرت و نیروئی مجهز کرده که نمی گذارد آنان به خطا و اشتباه بیفتند، و پیوسته آنان در متن واقعیات قرار می گیرند و این لطف الهی در حق آنان برای این است که اعتماد مردم را به خود جلب کنند، و در نتیجه هدایت مردم که برای آن هدف برانگیخته شده اند عملی گردد.

----- صفحه ۴۹

۲- دارنده معجزه

یکی از دیگر صفات آنان این است که باید برای اثبات حقانیت خود دلیل و گواهی همراه داشته باشند و یکی از طرق اثبات حقانیت، داشتن معجزه است هر چند، معجزه دلیل منحصر نیست و نبوت پیامبران را از راههای دیگر نیز می توان ثابت کرد، معنای معجزه این است که پیامبر کاری را صورت می دهد که همه افراد بشر در برابر آن عاجز و ناتوان گردند. یک چنین عمل خارق العاده نشانه آن است که آورنده آن با قدرت الهی مجهز است. زیرا اگر تنها قدرت بشری بود، جهت

نداشت که همه افراد بشر در طول زمان از مقابله با او عاجز گردند. ولذا هرکار خارق العاده که مایه عاجز شدن همه مردم نباشد یا محصول ریاضت است که مرتاض دیگر نیز می تواند آن کار را انجام دهد و یا محصول صنعت است که دیگر افراد نیز می توانند با آن مقابله نمایند. از این جهت کار مرتاضان هند به خاطر امکان مقابله و کار پرتاب فضاورد به فضا به خاطر وجود معارضه در بلوک دیگر معجزه نیست بلکه علل روشن و قابل تحصیلی دارد. در اینجا بحث دیگری پیش می آید و آن این که چگونه معجزه گواه بر صدق گفتار آورنده آن است؟ درست است که معجزه حاکی از مجهز شدن به قوه الهی است ولی چگونه دلیل بر راست گوئی آورنده آن است؟ پاسخ این سؤال روشن است زیرا خدای علاقمند به هدایت بندگان، هرگز چنین قدرت را به آدم دروغگو نمی دهد. زیرا این کار با هدفی که خدا در آفرینش بشر دارد سازگار نیست. و به دیگر سخن داشتن معجزه مایه جذب مردم است و تمام انسانها بدون اختیار به چنین فردی جذب می شوند. و اگرچنین قدرت در اختیار آدم دروغگو نهاده شود قطعاً مایه گمراهی می گردد و خدای مهربان و علاقمند به هدایت بندگان

----- صفحه ۵۰

چنین قدرتی را در اختیار مدعی دروغگو نمی گذارد. ۳- پیراستگی از عیوب و نقایص

پیامبران از هر عیب و نقص جسمی و روحی که مایه دوری مردم از آنان می گردد باید پیراسته باشند. زیرا وجود چنین عیوب مایه دوری مردم از انبیاء می گردد. و در نتیجه هدف از بعثت، که هدایت مردم است به دست نمی آید. ۴- زندگی عادی و معمولی

پیامبران به حکم این که برای هدایت مردم برانگیخته شده اند زندگی عادی و معمولی خواهند داشت آنان بسان مردم راه می روند، کار می کنند، عقد زناشوئی می بندند و هرگز کارهای متناسب با مرتاضان و تارکان دنیا را انجام نمی دهند. ولذا باید برنامه پیامبران یک برنامه مفید و سازنده باشد و هرگز نباید مردم را به رهبانیت و ترک زندگی دعوت کنند. در صدر اسلام یکی از خرده هائی که بر پیامبر می گرفتند این بود که می گفتند: (...ما لهذا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ...) (سوره فرقان آیه ۷) چرا این پیامبر غذا می خورد و مانند ما در بازار راه می رود آنان که این ایراد را می کردند از هدف بعثت آگاه نبودند که پیامبر باید با مردم بیامیزد و از آنان فاصله نگیرد تا بهتر بتواند در آنان نفوذ کند. ۵- اخلاص در دعوت

شیوه تمام پیامبران این بود که در دعوت خود خواهان اجر و پاداش نبودند

----- صفحه ۵۱

و منطق همگی این بود که : (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) (سوره شعراء آیه ۱۰۹) برای کار خود اجر و پاداشی نمی طلبم، اجر من بر عهده خدای جهانیان است. و اگر پیامبر گرامی در موردی می فرماید: (...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (شوری آیه ۲۳) بگو من مزد و پاداشی جز دوستی خاندانم نمی خواهم. بدین جهت است که یک چنین پاداش، پاداش صوری است نه حقیقی، زیرا نتیجه ارتباط با خاندان پیامبر به خود انسان باز می گردد، نه به

خود آنها، این نوع ارتباط از قبیل ارتباط ناقص با کامل و شاگرد با استاد است که قهراً به سود طرف ناقص تمام می شود نه کامل. اکنون وقت آن رسیده است که ببینیم وسیله آگاهی پیامبران از تعالیم خود چیست؟ و تفاوت آنان با نوابغ چگونه است؟ این مطالب موضوع بحث ما است در بخش دهم.

صفحه ۵۲

۹- پیامبران و نوابغ

۹- پیامبران و نوابغ

آگاهی پیامبران از جهان بالا به وسیله وحی الهی است. معنی وحی چیست؟ وحی این است که پیامبر بدون اینکه از عقل و خرد بهره بگیرد و اندیشه ای بسازد، خود مطلب بر قلب پیامبر وارد می شود و یا فرشته ای را می بیند و سخن را از او می گیرد. پیامبران در حالی که با نیروی عقل و خرد مجهز می باشند، ولی علاوه بر این دستگاه یک دستگاه دیگری در وجود آنان تعبیه شده است که به وسیله آن می توانند فرمانهای خدا را دریافت کنند و آن را در اختیار بشر بگذارند. و به دیگر سخن پیامبران دو نوع اندیشه عرضه می کنند اندیشه ای که محصول تجربه و آزمون راهنمای عقل و خرد آنهاست. چنین اندیشه ای وحی نیست بلکه مطلبی است که محصول دستگاه فکری و استدلالی آنان، آن را ساخته است و در مقابل آن پیامبران دریافت هایی دارند از جهان برتر بدون اینکه عقل و خرد آنها و یا تجربه و آزمون، در پدید آمدن آنها مؤثر باشد و این گیرندگی خاصی است که فقط پیامبران با آن مجهزند. از این بیان روشن می شود که مقام نبوت غیر از مقام نبوغ است و نبی غیر از نابغه می باشد. اندیشه نوابغ محصول حسابگریها و مطالعات دیرینه آنهاست و چه بسا هم به واقعیاتی برسند و حقایقی را دریابند. در حالی که معارف پیامبران

----- صفحه ۵۳

و دریافت های آنان، محصول ارتباط آنان با جهان دیگر است و بدون کوچکترین تفکر و اندیشه از جهان بالا بر قلب آنان القا می شود. اصولاً در جهان دو نوع مصلح و خیر اندیش داریم؛ مصلحی که همه چیز را به خود نسبت داده و می گوید: «من چنین می گویم»، «ومن چنین فکر می کنم» در مقابل مصلحی داریم که همه چیز را به خدا نسبت می دهد و می گوید: «خدا چنین گفته» است بنابراین ما نباید این دو مصلح را یکی بگیریم و راه هر دو را یک راه بیندیشیم، درست است هدف یکی است و هر دو می خواهند دست بشر را بگیرند و به قله سعادت برسانند ولی راه و وسیله دو تا است. از آنجا که اندیشه های نابغه محصول فکر و دستگاه ادراکی او است، قهراً به حکم این که بشر محدود است، اشتباهاتی در آن رخ خواهد داد، و نمی تواند صد درصد واقع نما باشد. «بطلمیوس» دانشمند مصری نابغه عصر خود بود، در تفسیر جهان بالا طرحی ریخت که پانزده قرن فکر بشر را به خود مشغول ساخت، اما پس از مدتی به وسیله چهار دانشمند فلکی اصول آن فرو ریخت. این چهار دانشمند عبارتند از: «کوپرنیک، کپلر، گالیله و نیوتن» که هر کدام با اثبات اصلی از اصول فلکی کلیه نظام فکری

بطلمیوس را فرو ریختند و آن را باطل اعلام کردند. ولی گفته پیامبران محصول وحی الهی است و تمام گفته های آنان از مقام ربوبی (که خالق جهان و انسان است و بر همه چیز احاطه دارد) سرچشمه می گیرد. قطعاً از هر نوع خطا و اشتباه مصون خواهد بود. اگر در کتابهای شرق شناسان در باره هوش و قدرت فکری پیامبر سخن می گویند، غالباً می خواهند ریشه را بزنند و وحی را که بر او نازل می شد و اساس آئین او را تشکیل می داد، انکار کنند، و ما در عین پذیرفتن استعداد و هوش فوق العاده آنان، آئین آنان را زائیده فکر و نبوغ آنان نمی دانیم، بلکه همگی مستند به وحی الهی است.

----- صفحه ۵۴

بعثت پیامبران و اختیار انسان

انسان از نظر جهان بینی پیامبران، یک موجود مختار و آزاد است که می تواند راه خود را برگزیند و آنچه را که می خواهد انتخاب کند آنان به خاطر آزاد بودن انسان، برای تربیت او اعزام شده اند و اگر انسان آزاد نبود، امر و نهی و تشریع احکام و بازخواست معنی نداشت. ولی از طرف دیگر معتقدیم که همه چیز به تقدیر خدا و قضا و حکم او انجام می گیرد. اکنون سؤال می شود اگر همه چیز به تقدیر خدا و قضای اوست، دیگر اختیار چه معنی دارد؟ پاسخ این سؤال روشن است و آن اینکه باید دید تقدیر و قضای خدا در باره انسان چیست، در این موقع می توان نتیجه گرفت که آیا تقدیر و سرنوشت با انتخابگری و آزادی انسان منافات دارد یا نه؟ اصولاً تقدیر خدا در باره هر موجود متناسب مقام وجودی او است. خدا مقدر کرده است که هر فاعل طبیعی مانند آتش به صورت طبیعی کار انجام دهد. همچنان که مقدر کرده هر موجود عاقل و خردمند که دارای علم و قدرت است از روی حریت و آزادی کاری را صورت دهد. یعنی خدا خواسته است که آفتاب بدون اختیار نور افشانی کند و انسان با اختیار مبدأ کار شود؛ بنابر این یک چنین قضا و قدر نه تنها مایه جبر نمی شود بلکه اختیار انسان را تثبیت و تأکید می کند. یعنی اگر خورشید از روی اختیار نور افشانی کند این بر خلاف تقدیر خداست و اگر انسان از روی جبر مبدأ کاری شود این نیز بر خلاف قضای الهی است. پس در عین اعتقاد به حریت و آزادی انسان تمام کارهای وی از روی تقدیر و قضای الهی است و اگر «سرنوشت» گفته می شود، مقصود سنت های الهی که یکی از آنها این است که هر فاعل مختاری مانند انسان، با کمال اختیار کار را

----- صفحه ۵۵

صورت دهد، و به دیگر سخن، سرنوشت دو معنی دارد: ۱- سنتها و قوانین خلقت ۲- علم پیشین خدا بر اعمال انسان کیفیت بهره برداری از قوانین خلقت در اختیار انسان است و کلید آن در دست اوست. قانون خلقت است که انسان میگزارد چهار بیماریهای کبدی و غیره گردد. قانون آفرینش است که ملت رفاه طلب، از قافله تمدن عقب بماند و گزینش هر یکی از دو راه در اختیار انسان است. قضا و قدر به این معنی، با اختیار و آزادی انسان منافات ندارد. علم پیشین خدا، بر آزادی انسان در عمل، تعلق گرفته است. و چنین علمی، مؤکد اختیار می باشد زیرا علم خدا بر این تعلق گرفته است که انسان از روی اختیار فلان کار را صورت خواهد داد و چنین علمی، علت تام برای انجام کار نیست، بلکه میان علم و دانش او، و عمل انسان، اراده و اختیار او متوسط است (۱).

۱. در این مورد ما در کتاب سرنوشت از دیدگاه قرآن و سنت و عقل، گسترده سخن گفته ایم.

----- صفحه ۵۶

۱۰- پیامبر گرامی ما آخرین سفیر الهی است

۱۰- پیامبر گرامی ما آخرین سفیر الهی است

بحثهای پیش ثابت کرد که برای وصول به هدف نیاز به راهنمایی الهی داریم که ما را در این مسیر هدایت کند، تاریخ نشان می دهد که خدا نیز در طول تاریخ زندگی بشر پیامبرانی را برانگیخته که هدایت انسانها را بر عهده داشته اند. مانند: حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت مسیح - (علیهم السلام) - و... هر کدام از این پیامبران با برنامه متناسب با وضع زمان و استعداد مردم آن زمان برانگیخته شده و مشعلهای فروزانی در جامعه خود بوده اند خلاصه: هر آیینی به وسیله هر پیامبری که فرستاده شده است، آیین کامل همان عصر و زمان بوده و کوچکترین نقصی نداشته است، چیزی که هست هریک از این آیین ها نسبت به آیین بعدی کلاس پیشین بود که می تواند پایه ای برای کلاس بعدی بوده باشد و امتها را در طول زمان از کلاسی به کلاس دیگر ببرد. در اینجا این سؤال مطرح می شود، آیینی که باید اکنون از آن پیروی نمود چیست و حجت خدا در این مورد کیست؟ مسلمانان می گویند حضرت محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله وسلم) آخرین سفیر الهی، با برنامه کاملی برای عموم بشرها اعزام شده است و برنامه او آن چنان کامل و جامع می باشد که با همه تمدنها سازگار بوده و بشر را در هر دوره به کمال مطلوب هدایت می کند.

----- صفحه ۵۷

این سفیر الهی در سال ۵۷۰ میلادی برابر با عام الفیل دیده به جهان گشوده و در سال ۶۱۰ به پیامبری مبعوث گشته که پس از ۲۳ سال انجام وظیفه، دعوت حق را لبیک گفته است. در شب میلاد او کرامتهایی مشاهده شده که تاریخ همگی را ضبط کرده است مانند سرنگون شدن بتهای مکه و خاموش گشتن آتش آتشکده فارس و پدید آمدن شکاف در کنگره های ایوان کسری. هدف از این کرامتها چه بود؟

این کرامتها از دو راه تفسیر می شود: ۱- هرگاه بت پرستان و آتش پرستان و کاخ نشینان ایوان کسری سر عقل بیایند قطعاً در این مورد، فکر خواهند کرد که چه شد آتش آتشکده با بودن مواد سوختی خاموش گشت، چرا همه چیز در مکه بر جای خود ثابت ماند تنها بتهای سرنگون شدند؟! چه شد که خانه گلی در کنار ایوان کسری شکاف برداشت، ولی ایوان با آن عظمت دچار شکاف شد، اگر در باره این چراها فکر کنند اجمالاً تصدیق خواهند کرد که حکومت آتشکده ها و کاخهای ستم و بت های فاقد شعور سپری گشته و به همین زودی پایان خواهند یافت و این کار به وسیله یک نیروی غیبی انجام

خواهد گرفت. ۲- هرگاه پس از گذشت چهل سال مردی دعوت به یکتا پرستی کرد و مردم متوجه شدند که در شب میلاد او حادثه هایی رخ داده که با هدف ودعوت او کاملاً هماهنگ می باشد، در این صورت این کار شاهد گویایی بر صدق گفتار او خواهد شد و یک چنین کرامت کمتر از معجزه های دوران رسالت او نخواهد بود. زندگانی پیامبر

مشروح زندگانی پیامبر را باید در کتابهای تاریخ و سیره مطالعه کرد و کتاب

----- صفحه ۵۸

«فروغ ابدیت» می تواند تا حدودی ما را با زندگانی او آشنا سازد ولی اجمالاً یاد آور می شویم: پیامبر در دوران شیر خوارگی به دست دایه ای به نام «حلیمه» سپرده شد که در هوای آزاد رشد و پرورش پیدا کند زیرا مکه بر اثر رفت و آمد زائران محل بروز وبا و طاعون بود از این جهت جدّ او «عبدالمطلب» که سرپرستی او را بر عهده داشت مصلحت دید که نوزادش در هوای آزاد پرورش پیدا کند به همین جهت پنج سال در میان قبیله بنی سعد به سرپرستی بانوی مهربانی به نام «حلیمه» به سر برد از حوادث دوران کودکی او جریانی است که مادر وی نقل می کند و می گوید: روزی نوزاد عبدالمطلب درخواست کرد که مانند دیگر کودکان به صحرا برود من برفتن او به صحرا موافقت کردم اما از آن می ترسیدم که مبادا آسیبی به او برسد از این جهت یک مهر یمنی بر گردن وی آویختم که نگهبان و حافظ وی باشد ناگهان با خشم کودک روبرو شدم که به من گفت مادر آرام، آرام، من حافظ و نگهبانی با خود دارم آنگاه مهر را از گردن باز کرد و به دور افکند (۱). کودک عبدالمطلب در پنج سالگی به مکه بازگشت و در سن هشت سالگی جدّ خود را از دست داد و تحت سرپرستی عموی خود ابو طالب قرار گرفت یک بار با او در سن دوازده سالگی تا محلی به نام «بصری» رفت و از آنجا به مکه همراه عموی خود بازگشت زیرا راهب آن منطقه او را شناخت و به عموی او گفت در حفظ برادر زاده خود بکوش و او را به محل خود بازگردان اگر قوم یهود او را بشناسند بر قتل او تصمیم می گیرند. بار دیگر او در سن بیست و چهار سالگی کالاهای بازرگانی خدیجه را به شام برد و به مکه بازگشت، امانت داری و سوابق درخشان محمد سبب شد که خدیجه که

۱ . مجلسی، بحار الانوار .

----- صفحه ۵۹

پانزده سال از او بزرگتر بود، درخواست ازدواج نماید و ازدواج در سن بیست و پنج سالگی آن حضرت انجام گرفت و او با این بیوه زن تا سن ۵۰ سالگی به سر برد و تا او زنده بود هیچ زنی را برنگزید و اگر بعدها همسران متعددی گرفت به خاطر یک رشته مصالح سیاسی بود که در تاریخ موجود است. و در سن چهل سالگی به مقام نبوت برانگیخته شد و در ۲۷ ماه رجب فرشته ای را مشاهده کرد که لوحی بر دست دارد و به او دستور خواندن می دهد و او در پاسخ می گوید من قادر به خواندن نیستم او سه بار این پیشنهاد را تکرار می کند و سرانجام رسول گرامی در خود احساس خواندن آیاتی می کند که در آن لوح نوشته شده بود و آنها عبارت بودند از آیات: (إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ

﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (سوره علق آیات ۱ تا ۵). بخوان به نام پروردگارت که تو را آفرید. انسان را از خون بسته پدید آورد. بخوان در حالی که پروردگار تو گرمی است. خدایی که تو را آنچه را که نمی دانستی آموخت (۱).
 آنگاه پیامبر از نقطه عبادت به سوی شهر (مکه) سرازیر می شود و نخستین کسی که به او ایمان می آورد همسر او خدیجه و آنگاه علی بود و از این که خانواده او نخستین مؤمن به او می گردد، این نشانه آن است که زندگی او آن چنان آمیخته با طهارت و پاکی بود که به گفتار او مؤمن بوده است و لذا در او احتمال خلاف نمی توان داد. زیرا انسان هرچه هم بخواهد معایب خود را پنهان ندارد نمی تواند از همسر خود آن را مخفی سازد. او سه سال تبلیغ سری را آغاز کرد پس از سپری شدن سه سال تبلیغ عمومی را شروع نمود و پس از سیزده سال اقامت در مکه رهسپار مدینه شد که تا به کمک مردم

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۸۷.

----- صفحه ۶۰

مدینه و مهاجران مکه موفق شود اسلام را در جهان منتشر سازد. وی ده سال در مدینه زیست و پس از مجاهدتها در بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم هجرت به درود زندگی گفت. او در مدت اقامت خود، بیست و هشت بار، شخصاً در جهاد با مشرکان شرکت کرد، و ۵۵ گردان به فرماندهی برخی از یاران خود، برای جهاد، اعزام نمود. و در سال هشتم هجرت نامه هایی برای سران جهان آن روز نوشت و آنها را به آئین خود دعوت نمود و از این طریق ثابت کرد که آیین او کاملاً جهانی است. اکنون وقت آن است که دلائل نبوت او را از نزدیک مطالعه و بررسی کنیم این است موضوع گفتار در بحث آینده.

----- صفحه ۶۱

۱۱- دلائل نبوت پیامبر خاتم

۱۱- دلائل نبوت پیامبر خاتم

نبوت پیامبر گرامی را از طرق مختلف می توان ثابت کرد و مجموع این طرق را می شود در سه اصل خلاصه نمود: ۱- اثبات نبوت از طریق معجزه هایی که در اختیار داشت. ۲- تنصیب پیامبر پیشین بر نبوت پیامبر اسلام. ۳- جمع قرائن و شواهد. این تنها پیامبر اسلام نیست که می توان نبوت او را از طریق این سه اصل ثابت نمود بلکه نبوت تمام پیامبران را می توان به وسیله یکی از این سه اصل ثابت نمود. اینک ما هر سه اصل را در باره پیامبر اسلام پیگیری می کنیم. ۱- بررسی معجزات پیامبر گرامی اسلام

پیامبر گرامی مانند دیگر پیامبران دارای معجزاتی بوده است، ولی یگانه معجزه جاودانه او که در همه اعصار می درخشد، قرآن او می باشد درست است که کلیه معجزات پیامبر در کتابهای تاریخ و سیره وارد شده است ولی استدلال به آنها در

صورتی ممکن است که همگی به صورت متواتر به ما رسیده باشد. مقصود از خبر متواتر این است که راویان خبر در هر عصر وزمانی به اندازه ای

----- صفحه ۶۲

باشند که احتمال اجتماع بر دروغ به صورت امر محال در آید. وثبوت یک چنین نقل متواتر در معجزات پیامبر نیاز به تحقیق و بررسی دارد و اکنون برای ما ممکن نیست زیرا باید با مراجعه به کتابهای سیره و تاریخ، معجزات پیامبر را استخراج کنیم و راویان آنها را در هر عصری در نظر بگیریم آنگاه ثابت کنیم که راویان آنها در هر طبقه واجد شرط تواتر بوده اند و این یک کار تحقیقی است که در این زمان کم که ما داریم انجام نمی گیرد. با توجه به مجموع روایاتی که در انواع معجزات او وارد شده است می توان گفت که او قطعاً دارای معجزه بوده و معجزه داشتن او اجمالاً متواتر است. اینک بحث خود را در باره معجزه جاودان او که قرآن است متمرکز می کنیم، معجزه ای که برای او غروب و فنایی نیست تا روز رستاخیز باقی و پایدار می باشد. جهات هشتگانه اعجاز قرآن

قرآن از جهات مختلفی معجزه است و هریک از این جهات حاکی از آن است که قرآن ساخته و پرداخته فکر انسان نیست بلکه یک نیروی غیبی پشت این قرآن وجود دارد که آن را بر قلب بشری فرود آورده است این جهات هشتگانه عبارتند از: ۱- اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت. ۲- اعجاز قرآن از نظر خبرهای غیبی. ۳- اعجاز قرآن از نظر قانونگذاری. ۴- اعجاز قرآن از نظر علوم طبیعی. ۵- اعجاز قرآن از نظر معارف الهی. ۶- اعجاز قرآن از نظر اصول اخلاقی. ۷- اعجاز قرآن از نظر عدم تناقض در محتوی. ۸- اعجاز قرآن از نظر بیان قصص و تاریخ پیامبران. اینک همه این جهات هشتگانه به گونه فشرده بیان می شود.

----- صفحه ۶۳

اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت

قرآن از نظر شیرینی بیان و عالی بودن محتوا به پایه ای است که همه افراد بشر را به شگفت واداشته، و تاکنون احدی به فکر مبارزه با آن در این قسمت نیفتاده است زیرا هرچه در این قسمت به پیش رفته و در صدد مقابله برآمده است ضعف و ناتوانی دیگران روشن شده است. اصولاً معجزه را متخصصان فن مربوط به آن درک می کنند و لذا هنگامی که حضرت موسی، عصای خود را انداخت و جادوی جادوگران را نابود ساخت نخستین کسانی که به او ایمان آوردند خود ساحران دربار فرعون بودند زیرا آنان با تخصصی که در فن سحر داشتند فهمیدند که کار موسی کار سحر و جادو نیست و سحر و جادو پایین تر از آن است که دارای چنین قدرت شگرفی گردد. استادان فن سخن همان عربهای عصر رسالت بودند که با قریحه خدادادی آگاه شدند که سخن پیامبر از سنخ کلام بشر نیست و لذا هنگامی که ولید بن مغیره از رسول گرامی درخواست کرد که بخشی از قرآن خود را بخواند و پیامبر از سوره «فصلت» آیاتی را بر او خواند وقتی به این آیه رسید، (...فَقُلْ أَنتَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادَ وَ ثَمُودَ) (سوره فصلت آیه ۱۳). ناگهان موهای او بر بدنش راست شد و برخاست به درون خانه خود رفت وقتی قریش از انزوای او پرسیدند وی در پاسخ گفت از محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) سخنی

شنیدم که شبیه کلام انس و جن نیست. سخنان او ریشه های عمیقی در قلوب دارد و ثمره های شیرینی از شاخسار آن آویزان است از سخن برتر است و برتر از آن سخنی نیست (۱). امروز جهان غرب با انواع وسائل به جنگ اسلام برخاسته و در صدد مقابله با

۱. بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۳۹۲.

----- صفحه ۶۴

آن می باشد و برای نیل به این هدف شیطانی از هر طریقی وارد شده است مانند ساختن دانشگاهها، درمانگاهها و بیمارستانها و اعزام پدران روحانی! به کشورهای اسلامی... ولی هرگز به فکر نیفتاده که از طریق مبارزه با قرآن وارد میدان شود و قرآنی بسازد که همه کیان مسلمانان را از بین ببرد. زیرا می داند که در این مبارزه جز شکست نتیجه دیگری عاید او نخواهد شد و این مطلب در صورتی روشن تر می گردد که بدانیم که قرآن در مبارزه به یک سوره نیز اکتفا کرده و آوردن سوره کوتاهی مانند سوره های قرآن را کافی در عقب نشینی دانسته است (۱). در طول تاریخ گروهی به فکر مبارزه با قرآن افتاده و جمله هایی را سرهم کرده و خواسته اند آیاتی مانند آیات قرآن بسازند ولی با ملاحظه کوتاه، مصنوعی بودن مبارزه روشن می باشد و هرگز نه از نظر زیبایی و نه از نظر محتوی به پایه قرآن نمی رسند. اکنون وقت آن رسیده است که اعجاز قرآن را از زاویه دیگر یعنی خبرهای غیبی تعقیب کنیم. و این موضوع گفتار ما است در بحث آینده.

۱. سوره بقره آیه ۲۳.

----- صفحه ۶۵

۱۲- قرآن و خبرهای غیبی

۱۲- قرآن و خبرهای غیبی

دریچه دوم برای اعجاز قرآن، بررسی خبرهای غیبی آن است. در قرآن مجید، قریب به (۳۰) گزارش غیبی وارد شده است که غالب آنها محقق شده اند، ولی باید توجه نمود که فرق است میان پیش بینی یک مقام نظامی و یا یک سیاستمدار، و گزارشهای غیبی قرآن. یک فرد نظامی با مطالعه در باره استعداد و تجهیزات طرفین، و دیگر شرایط رزمی، از پیروزی گروهی بر گروه دیگر خبر می دهد. و یا یک دیپلمات با مطالعه شرایط یک کشور، از حوادثی که اوضاع کشور آستان آن است گزارش می کند. یک چنین پیش بینی ها بر فرض صحت و استواری دلیل بر وابستگی به مقام وحی نیست زیرا، این قرائن و امارات است که در کنار هم چیده می شوند و از آن یک سلسله نتایج گرفته می شود. ولی خبرهای غیبی قرآن،

درست بر خلاف این نظام بوده است. آن از یک سلسله حوادث گزارش می دهد که هرگز کوچکترین نشانه هایی بر چنین حوادثی نداشته است و چه بسا قرآینی بر خلاف آن حادثه گواهی می داد اینک ما نمونه هایی از گزارشهای غیبی قرآن را می آوریم که همگی مصداق روشن این نوع از گزارشهای غیبی است: الف) روم مغلوب پیروز می گردد:

در سال هفتم بعثت، خبر پیروزی سپاه ایرانیان که به نوعی مشرک

----- صفحه ۶۶

و بیشمار پرست بودند بر سپاه رومیان که به نوعی خدا پرست بودند، به مکه رسید. وصول این خبر، گروهی از مشرکان را خوشحال کرد و همگی، آن را به فال نیک گرفتند و گفتند: همان طور که سپاه بت پرست ایران، بر سپاه خدا پرست روم پیروز شد ما نیز بت پرستان مکه، بر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و یاران او که خدا پرست هستند پیروز خواهیم شد. یک چنین تفأل، مایه غمگینی و تأثر یاران پیامبر شد. در این موقع وحی الهی فرود آمد و گزارش داد که چیزی نمی گذرد که سپاه مغلوب روم پیروز می شود، و سپاه غالب ایران مغلوب می گردد. و مدتی که برای این پیروزی مجدد در وحی الهی معین شده بود بین ۳ الی ۹ سال بود. آنجا که فرمود: (غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ) * فِي بَضْعِ سِنِينَ... (سوره روم آیه های ۲ و ۳). «سپاه روم در سرزمین پستی مغلوب گشت و آنان در مدت کمی پس از مغلوبیت پیروز می شوند». قرآن این خبر را در موقعی داد که کوچکترین گواهی در خارج بر غلبه مجدد رومیان در کار نبود. پیامبر در مکه بود و به حسب ظاهر نه از آرایش نظامی طرفین آگاهی داشت و نه از پایه تسلیحات و تدارکات آنان و در حالی که از محل وقوع حادثه فرسنگها دور بود و در کمال انقطاع به سر می برد، و یک چنین خبر غیبی آن هم به صورت قاطع، مدرکی جز وحی الهی نمی تواند داشته باشد. ب): سپاه قریش شکست می خورد

در سال دوم هجرت دو سپاه شرک و توحید در سرزمین بدر روبروی هم قرار گرفتند. و همه قراین ظاهری نشان می داد که سپاه قریش که تا دندان مسلح شده

----- صفحه ۶۷

بودند و از نظر تعداد و نوع سلاح قوی تر و نیرومند تر، بر سپاه اسلام پیروز خواهند شد. در چنین موقع بود که پیامبر از زبان وحی فرمود: (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ) (سوره قمر آیه ۴۵). این گروه شکست می خورند و پا به فرار می گذارند. و اتفاقاً روز بدر طولی نکشید که سپاه اسلام با کشتن (۷۰) نفر و اسیر گرفتن (۷۰) نفر دیگر بر سپاه دشمن پیروز شد. ج): ابولهب کافر می میرد

رسول گرامی مطابق گزارش وحی خبر می دهد که عموی من ابولهب کافر از دنیا می رود. و وارد آتش می شود. نه خود او و نه همسر او هیچ گاه به من ایمان نمی آورند. و در این مورد می فرماید: (سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ) * وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (سوره تبت آیه های ۲ و ۳). به این زودی وارد آتش می شود و همسر او فرد هیزم کش است (کنایه از این که سخن چین

می باشد). اتفاقاً ابولهب در سال دوم هجری پس از آگاهی از پیروزی مسلمانان در جنگ بر اثر آتش غم و غضب در گذشت. اینها نمونه هایی است از خبرهای غیبی قرآن که می توان در این مورد یادآور شد.

----- صفحه ۶۸

۱۳- اعجاز قرآن از نظر قانونگذاری

۱۳- اعجاز قرآن از نظر قانونگذاری

دریچه سوم برای درک اعجاز قرآن بررسی قوانین آن است. در این بررسی باید قوانین اسلام را در مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در نظر گرفت و یک فرد درس نخوانده قوانینی را آورده، که آنچنان با آفرینش انسان و مصالح او تطبیق می کند که در هیچ عصر وزمانی مورد نقد و انتقاد قرار نگرفته است و نظام رباخواری را که یک نظام ظالمانه است تحریم کرده و عصر حاضر مفسد آن را با چشم خود می بیند که چگونه گروهی با اندوخته خود بر هستی گروهی دیگر چوب تاراج می زنند و فرد بدهکار را وادار می سازند که باید بهره پول را بپردازد خواه سود کند و خواه ضرر، خواه کار کند و خواه کار نکند و از این طریق گروهی، راحت طلب و رفاه خواه، غرق عیش و نوش خواهند بود و گروهی دیگر از بگاه تا پگاه باید بدوند و تازه مالک زندگی خود نشوند. او اگر شراب و قمار را حرام کرده و از نجاسات و پلیدیها جلوگیری نموده است پیوسته مصلحت جامعه در آن بوده است و هم چنین است دیگر قوانین آن، این بیان میرساند که پیامبر، این قوانین را که با همه تمدنهای انسانی سازگار است از مقامی دیگر گرفته است و گرنه نمی توانست دارای چنین اتقان و استحکامی باشد. امروز هیئت وزیران پس از مطالعات زیاد، طرحی را به مجلس پیشنهاد می کند و طرح در کمیسیون ویژه آن طرح مورد بررسی قرار می گیرد و حک و اصلاح می شود آنگاه در خود مجلس پس از سخنرانی موافق و مخالف قانون از نظر دقت به حد کمال می رسد

----- صفحه ۶۹

و تثبیت می گردد ولی چیزی نمی گذرد که نقص قانون و عدم کارایی آن روشن و واضح می گردد آنگاه متمم ها بر آن می افزایند تا نقص قانون را برطرف کنند باز سرانجام عدم کفایت آن روشن می گردد و با یک قیام و قعود لغو می شود. با در نظر گرفتن این وضع قوانین استوار قرآن گواه بر ارتباط پیامبر بر عالم غیب نیست؟! ۴- اعجاز قرآن از نظر علوم طبیعی

شکی نیست که قرآن، کتاب علوم طبیعی نیست و هرگز این برنامه الهی برای تعلیم قوانین شیمی و فیزیک و یا تعلیم معماری و غیره ارسال نشده است ولی در عین حال در مواردی که می خواهد ما را به معارف و بالأخص به وجود و وحدانیت و دیگر صفات او و علوم رهنمون شود از یک رشته مسائل مربوط به آفرینش سخن می گوید که همگی امروز مورد قبول کاشفان علوم و پی افکنان معارف جدید می باشد. مثلاً آنجا که قرآن در باره زوج بودن هر پدیده طبیعی سخن می گوید و می فرماید: (وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) از هر چیزی جفت آفریدیم تا شما یاد آور شوید (سوره

ذاریات آیه ۴۹) می توان بعد آگاهی قرآن را از جهان طبیعت به دست آورد. آنجا که قرآن می فرماید: (خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا...) (سوره لقمان آیه ۱۰). ما آسمانها را بدون ستونی که ببینید بر افراشتیم. می توان عمق نظر قرآن را در باره خلقت و اجرام سماوی و معلق بودن آنها در آسمان به دست آورد. باز یاد آور می شویم قرآن هرگز در صدد تعلیم علوم طبیعی نیست بلکه او با

----- صفحه ۷۰

طرح مسائل مربوط به آفرینش می خواهد ما را به خدای قادر و توانا و بی نظیر و یکتا راهنمایی کند و در این موقع پرده از یک رشته قوانینی بر می دارد که بشر معاصر بعد از چهارده قرن بر آنها دست یافته و از طریق تلسکوپهای قوی و نیرومند از آنها آگاه شده است. یک چنین آگاهی از یک فرد آمی در آن عصر جاهلی نشانه ارتباط او با جهان غیب است. ۵- اعجاز قرآن از نظر معارف الهی

مقصود از معارف الهی یک رشته بحثهایی است که قرآن در باره خدا و صفات او و جهان برزخ و سرای دیگر و در باره صفات پیامبران انجام میدهد و آن چنان این بحثها را عمیق و دقیق مطرح می کند که فلاسفه جهان به زحمت آنها را درک می کنند. شما مسئله توحید قرآن را در ابعاد مختلف با تثلیث مسیحیان بسنجید تثلیثی که هنوز بر خود آنان نیز مفهوم نیست زیرا از یک طرف خود را موحد و یکتا پرست و از طرفی سه گانه پرست می نامند ولی مدعی هستند که یکتایی او با سه گانگی او سازگار است و او در عین یکی سه تا است، و در عین سه تا یکی است. بالأخره این معارف مسیحی نه تنها بر توده مردم مفهوم نیست بر دانشمندان آنان نیز مبهم و مجهول است. چگونه می توان گفت که یک شیء در آن واحد هم واحد است و هم کثیر، هم یکی است و هم سه تا، شما در مقابل این تفکر آیات وحدانیت قرآن را مطرح کنید آنجا که می گوید: (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) یا (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) مسیحیان می گویند واقعیت خدا یک واقعیتی است که از خدای پدر و خدای پسر و خدای روح القدس تشکیل یافته است. شما این عقیده را در کنار تعالیم قرآن

----- صفحه ۷۱

بگذارید که یک فرد امی می گوید: (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) چگونه می توان برای خدا فرزندى تصور کرد در حالی که حقیقت فرزند این است که جزئی از پدر وارد رحم مادر گردد و با جزئی از وجود او ترکیب شود آنگاه فرزندى به وجود آید. آیا بر خدای بزرگ چنین اندیشه رواست؟ که جزئی از خود را جدا سازد و در رحم مریم قرار دهد شما این عقیده را با آیات قرآن در این زمینه مقایسه کنید آنجا که می فرماید: (... مَا تَتَّخِذُ صَاحِبَةً وَلَا وَكْدًا): برای خود همسری و فرزندى برنگزیده است (سوره جن آیه ۳).

----- صفحه ۷۲

از نظر اصول اخلاقی

یکی از جهات اعجاز قرآن قوانین اخلاقی آن است. قوانین اخلاقی باید به گونه ای باشد که انسان را به سعادت و خوشبختی در دو جهان رهنمون باشد و به دیگر سخن فضایل اخلاقی و سجایای انسانی را در او زنده کند. و سرانجام به صورت «انسان کامل» در آورد. «انسان کامل» کسی است که در آن جهات مادی و معنوی هر دو رشد کرده و دوشادوش یکدیگر پیش روند. اکنون برگردیم به اخلاق کلیسا و در مقابل آن اخلاق یونانی را بررسی کنیم و هر دو اخلاق در زمان پیامبر رواج کاملی داشتند اخلاق کلیسا به جنبه های مادی توجه نکرده و انسان را به گوشه گیری، ترک دنیا و زندگی در دیرها و غارها دعوت می کرد، و ازدواج را نکوهش نموده و تجرد را پسندیده می خواند یک چنین اخلاق جز نادیده گرفتن جنبه های طبیعی وجود انسان نتیجه ای ندارد و سرانجام یکی از دو بال انسان را قطع کرده و سنگینی را بر یک بال می افکند. در برابر آن اخلاق یونانی انسان را به زندگی مادی هرچه تمامتر و انجام وظایف اخلاقی برای کسب مقام و مال دعوت می کند و اگر هم انسان باید کار نیک انجام دهد به خاطر این است که از این رهگذر سودی عاید او گردد و این همان اخلاق مادی یونانی است که در جهان غرب نیز رواج دارد و از این جهت هر دو اخلاق

----- صفحه ۷۳

نمی تواند به انسان آنچه را که برای آن آفریده شده است، ببخشد. ولی اخلاق اسلامی در عین دعوت به بهره گیری از طیبات، جنبه های معنوی را فراموش نکرده و انسان را در محدوده ای میان آن دو پرورش می دهد. انسان در اخلاق اسلامی نه تنها برای امور مادی آفریده شده که جز لذت چیزی را فکر نکند و نه برای معنویت محض که از امور دنیوی دست بشوید، بلکه باید از هر دو به نحو متناسب بهره بگیرد از این جهت در عین نهی از زاویه نشینی و ترک دنیا و دیر گزینی، او را به تلاش و کار دعوت کرده و از طرف دیگر او را به کارهای نیک، آن هم برای خدا نه برای جلب منافع مادی، فرا خوانده است و شعار مسلمان این است که: (رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً). پروردگارا ما را در این جهان و در سرای دیگر نیکی عطا فرما. ۷- عدم تناقض در محتوای قرآن

انسان یک موجود تکامل پذیر است که به تدریج از مرحله نقص به مرحله کمال می رسد و لذا هر روز فکر جدیدی و طرح نوی به ذهن او می رسد و هر کاری را که صورت می دهد فردای آن روز نقص آن بر او روشن شده و خلاف آن را بر می گزیند. هیچ متفکری در جهان پیدا نمی شود که در آراء و نظریات دوران جوانی خود تجدید نظر نکند و خلاف آن را نگوید و این همان نشانه تکامل پذیری انسان است. پیامبر اسلام در مدت ۲۳ سال قرآن را در شرایط بسیار گوناگون به مردم بازگو نموده و آنچه را که در روزهای نخست می گفت همان رانیز در روزهای پسین گفته است یک انسان اگر در شرایط یکنواخت آن هم در مدت کوتاه کتابی را تنظیم کند شاید بتواند از تناقض گویی خودداری نماید ولی پیامبر در یک زمان

بس ممتد با

----- صفحه ۷۴

شرایط گوناگون که در مکه و مدینه داشت در میان غزوه ها و جنگها در کنار ده ها وظایف، کتابی را به سوی مردم آورد که در مجموع محتوای آن کوچکترین تناقض نیست. اهمیت این مطلب موقعی روشن می گردد که بدانیم قرآن در موضوعات بسیار گوناگون که شماره آن از (۵۰۰) تجاوز می کند بحث و گفتگو می کند و هرگز دچار تناقض نمی گردد و این نشانه این است که آورنده آن از مقام ربوبی کمک گرفته و به وسیله نیروی قدرتمندی از لغزش محفوظ مانده است. و قرآن مجید به این نوع اعجاز اشاره می کند و می فرماید: (قُلْ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) بگو اگر قرآن از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف زیادی می یافتید (سوره نساء آیه ۸۲). ۸- اعجاز قرآن از نظر قصص اقوام پیشین

قرآن کتاب تاریخ نیست، اما سرگذشت اقوام گذشته را به عنوان عبرت یاد آور می شود ولی در این میان وقتی به شرح زندگی پیامبرانی مانند آدم و نوح و ابراهیم و لوط و داود و سلیمان می رسد آن چنان سرگذشت آنان را تشریح می کند که اصول علمی و واقعیت تاریخی ایجاب می کند که آنان نیز آن چنان باشند، در حالی که تورات که بازگو کننده زندگانی این گروه می باشد آن چنان نسبتهای ناروا به رجال وحی می دهد که انسان از شنیدن آن مشمئز می گردد. آیا صحیح است که پیامبری مانند لوط دوبار مست شود و هر بار با یکی از دخترانش آمیزش کند و مبدأ نسل انسان کنونی گردد؟! (۱)

۱. تورات سفر تکوین فصل نوزدهم جمله های ۳۲-۳۷.

----- صفحه ۷۵

آیا صحیح است که سلیمان را به بت پرستی دعوت کند؟! (۱) آیا صحیح است که مسیح هشت خُم آب را از طریق اعجاز تبدیل به شراب کند؟! (۲) به طور مسلم نه، ولی تورات کنونی این نوع نسبتها را به پیامبران می دهد و آنان را بدتر از این هم توصیف می کند! از این مقایسه به دست می آوریم که تورات کنونی مورد دستبرد واقع شده و از حالت نخستین بیرون آمده است همچنان نتیجه می گیریم که قرآن از طریق کتب پیشین تدوین نگشته و رسول گرامی از این کتابها استفاده نکرده است و جز وحی الهی برای داستانها منبعی نیست.

۱. کتاب اول پادشاهان فصل یکم. ۲. انجیل متی فصل ۱۷ و به انجیل یوحنا فصل دوم نیز مراجعه شود و درحالی که در انجیل متی فصل یازدهم بر تحریم شراب تصریح شده است.

----- صفحه ۷۶

یاد آور شدیم برای شناختن پیامبر واقعی از مدعی دروغگو سه راه در اختیار داریم راه نخست این بود که معجزات پیامبر را نشانه حقانیت او بدانیم و این راه در باره نبوت پیامبر اسلام پیموده شد. راه دوم این است که پیامبر پیشین بر نبوت پیامبر بعدی تصریح کند. راه سوم جمع قراین و شواهد که نبوت او را قطعی و روشن سازد. اینک توضیح دو راه دیگر: ۲- تنصیص پیامبر پیشین بر نبوت پیامبر بعدی

به طور مسلم هرگاه نبی سابق بر نبوت شخص بعدی تنصیص کند و او را شخصاً و یا از طریق امارات و شواهد که فقط بر یک نفر منطبق است، معین کند طبعاً نبوت او ثابت می گردد و این مسأله در مورد پیامبر گرامی در صورتی روشن می شود که گواهیهای تورات و انجیل را بر نبوت پیامبر عربی از نسل هاشم فرزند عبد الله را مورد بررسی قرار دهیم و این شواهد به اندازه ای است که می توان پیرامون آن کتابی نوشت و دانشمندان ما در این باره کتابهایی نوشته اند که می توان از دو کتاب جامع نام برد:

----- صفحه ۷۷

۱- «أنیس الأعلام» نگارش فخر اسلام. ۲- «إظهار الحق» نوشته یکی از دانشمندان هند. در این دو کتاب مجموع اشارات تورات و انجیل در باره پیامبر گرد آمده و مراجعه به آنها مرد منصف را به حقانیت و راستگویی پیامبر گرامی معتقد می سازد ما از میان تمام این اشارات یک بشارت از انجیل یوحنا را متذکر می شویم که حضرت مسیح به صورت روشن از آمدن نبی به نام «احمد» گزارش می دهد. مطالعه فصل های چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم از این انجیل می رساند که حضرت مسیح می گوید: «من می روم و فارقلیط را برای شما می فرستم و تا من نروم او نخواهد آمد». مفسران انجیل برای پرهیز از نفوذ اسلام در میان مسیحیان این کلمه را به روح القدس تفسیر کرده اند در صورتی که آمدن روح القدس هیچگاه مشروط به رفتن پیامبر قبلی نیست. بلکه این پیامبر جدید است که آمدن آن مشروط به رفتن پیامبر قبلی است. از این جهت باید گفت که مقصود از آن در زبان سریانی همان احمد به معنی ستوده است که بسیاری از لغت شناسان آن را تأیید می کنند. بطور مسلم حضرت مسیح لفظ «احمد» را به زبان آورده است ولی مترجمان انجیل اسم او را که به معنی ستوده است به «فارقلیط» آن هم به معنی ستوده است ترجمه کرده و از این طریق اشتباهی رخ داده است. فخر اسلام در مقدمه کتاب خود می نویسد من به درجه کشیشی رسیده بودم و در نزد استادم که اسقف عالی مقام بود محبوبیت فوق العاده داشتم روزی استاد به درس نرفت و مرا مأمور کرد به مدرسه بروم و شاگردان را از بیماری استاد آگاه سازم، من انجام وظیفه کردم و به محضر استاد برگشتم او پرسید شاگردانم مشغول چه بحثی بودند گفتم در باره «فارقلیط» بحث می کردند و آن را به «روح القدس» تفسیر می کردند او برگشت به من گفت: از معنی این کلمه جز استادان محقق مسیحی

----- صفحه ۷۸

آگاهی ندارند و این به معنی «احمد» پیامبر مسلمانان است، سپس دستور داد انجیلی را که در محفظه خاصی نگهداری می شد آوردند و این انجیل قبل از اسلام نوشته شده بود. و در آنجا به جای کلمه «فارقلیط» لفظ «احمد» نوشته است (۱). ۳- جمع قراین و شواهد

امروز در دادگستری برای شناختن مجرم از طریق جمع قراین و شواهد استفاده کرده و با تراکم نشانه ها مجرم رامعین می کنند. ما امروز از این راه می توانیم بسیاری از حقایق را کشف کنیم و اختصاصی به مسائل قضایی ندارد. اول کسی که از این راه استفاده کرد قیصر روم بود. زیرا پس از آن که نامه رسول گرامی به دست او رسید. فوراً دستور داد گروهی را که این پیامبر را خوب می شناسند به دربار بیاورند. اتفاقاً در آن روزها ابوسفیان با گروهی برای امور بازرگانی وارد شام شدند از این جهت فوراً به دربار جلب شدند و قیصر به وسیله مترجم پرسشهایی از او کرد و او پاسخ هایی داد که در زیر مشاهده می کنید: قیصر: آیا در نیاکان نزدیک این مدعی نبوت، فردی بود که ادعای نبوت کرده باشد؟ ابوسفیان: خیر. قیصر: آیا یکی از نیاکان نزدیک او سلطنت داشت یا نه؟ ابوسفیان: خیر. قیصر: آیا این مرد قبل از ادعای نبوت در میان مردم به امانت و راستگویی معروف بود یا نه؟ ابوسفیان: او چهل سال قبل از نبوت در میان ما به امانت و پاکدامنی زیسته

۱. أنیس الأعلام ج ۱ ص ۴.

----- صفحه ۷۹

است. قیصر: چه گروهی از مردم به او گرویده اند؟ ابوسفیان: غالباً جوانان دور او را گرفته اند. قیصر: او در جنگ با مخالفان خود پیوسته غالب است یا مغلوب؟ ابوسفیان: او گاهی غالب و گاهی مغلوب می باشد. قیصر: آیا از گروندگان به وی تاکنون کسی از آیین او برگشته است یا خیر؟ ابوسفیان: خیر. آنگاه قیصر رو به ابوسفیان کرد و گفت اگر این پاسخهایی که تو در برابر پرسشهای من دادی صحیح و راست باشد نویسنده نامه که مرا به آیین خود دعوت کرده است پیامبر خدا است زیرا تمام آنچه که گفתי نشانه نبوت او است. من نخست فکر کردم که او نبوت را به تقلید از یکی از نیاکان خود عنوان کرده و یا برای جبران سلطنت از دست رفته بدان پناه برده است و چون شما هر دو را نفی کردید روشن شد که در ادعای نبوت چنین انگیزه هایی در کار نبوده است. از این که گفתי او قبل از نبوت به درستی و راستگویی معروف بود این گواه بر این است که این مرد در ادعای نبوت راستگو است زیرا مردی که چهل سال به مردم راست بگوید ممکن نیست یک مرتبه منقلب گردد و به خدا دروغ ببندد. از این که گفתי دور او را جوانان گرفته اند این نیز نشانه نبوت او است زیرا دور مردان خدا را همان جوانان می گیرند. در پاسخ سؤال من گفתי که او در جنگ گاهی غالب و گاهی مغلوب است و همچنین گفתי که احدی از یاران او از آیین وی دست بر نمی دارند این نیز نشانه نبوت او است زیرا پیامبران گاهی در جنگ پیروز می شوند و گاهی شکست می خورند و گروندگان وی دست از آیین او بر نمی دارند.

----- صفحه ۸۰

ابوسفیان پس از خروج از دربار از این که حقایق را بازگو کرده و به نفع محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) تمام شده، بسیار متأثر بود (۱). در عصر حاضر نویسنده مصری سید محمد رشید رضا در کتاب «الوحي المحمدي به جمع قرائن پرداخته و از این طریق رسالت او را ثابت کرده است، و ما نیز در بخش آینده برخی از قرائنی را که راستگویی پیامبر را مبرهن می سازد خواهیم آورد.

۱. سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۹۲-۱۹۹ و مروج الذهب ج ۲ ص ۲۷۹. صفحه ۸۱

۱۶- جمع قرائن و شواهد

۱۶- جمع قرائن و شواهد

آخرین راه برای شناخت پیامبر راستین از مدعی دروغین مطالعه یک رشته قرائن و شواهدی است که مسأله را یک طرفه کرده و حقیقت را بازگو می کند زیرا انسان در سایه یک رشته شواهد حقیقت را حدس می زند. اینک این قرائن در باره پیامبر ۱- تاریخ زندگانی پیامبر قبل از بعثت

بررسی زندگانی پیامبر قبل از بعثت گواهی بر صدق و راستگویی او در ادعای نبوت، می دهد. زیرا این مرد چهل سال در میان مردم به درستی و پاکی معروف بود تا آنجا که او را «محمد امین» نامیدند. حتی هنگامی که سیلی از کوههای مکه سرازیر و کعبه را آسیب رسانید در بازسازی کعبه میان قبایل چهارگانه مکه، اختلافی رخ داد و هر رئیسی می گفت افتخار نصب «حجر الأسود» باید نصیب من گردد. در این لحظه مردی پیشنهاد کرد اختیار این کار را به دست کسی بسپارید که قبل از همه از یکی از درهای مسجد الحرام وارد شود در این انتظار به سر می بردند که پیامبر وارد شد و صدای همه به رضایت بلند شد. گفتند: این مرد امین است و هرچه بگوید مورد قبول ما است.

----- صفحه ۸۲

او دستور داد پارچه ای آوردند، سنگ را در میان پارچه نهاد و به هریک از سران چهارگانه دستور داد یکی از گوشه های پارچه را بگیرند و به پای دیوار کعبه بیاورند. آنگاه خود با دست خود «حجر» را بر جایش نصب کرد و از این طریق از یک خونریزی جلوگیری نمود (۱). رسول گرامی در سفر خود به شام با راهب شهر بصری ملاقات کرد وقتی راهب او رابه بت قسم داد او فرمود مبعوض ترین شیء در نظر من همین بتهاست، یک چنین ابراز انزجار از بت پرستی در دوران کودکی نشانه یک نوع ارتباط با غیب است. ۲- او یک مرد امی بود

تاریخ گواهی می دهد که: پیامبر در طول زندگی نزد کسی درس نخوانده و کتابی را مطالعه نکرده است مع الوصف یک فرد امی یک چنین کتابی را آورده که عقول خردمندان را به شگفت واداشته و یک تنه در باره بسیاری از موضوعات سخن گفته و همگی مورد تصدیق خردمندان و محققان واقع گشته است. شکی نیست فرزند صحرا، پرورش یافته بیابان، بدون امداد غیبی نمی تواند پیرامون متجاوز از (۵۰۰) موضوع سخن بگوید که مرور زمان از عظمت و صدق گفتار او سر سوزنی نکاسته است و در این مورد حافظ می گوید: نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت *** به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد و به قول سعدی: یتیمی که ناخوانده ابجد درست *** کتابخانه هفت ملت بشست

۱. تاریخ الخمیس ج ۱ ص ۲۵۸.

----- صفحه ۸۳

۳- بررسی تعلیم او

مطالعه تعلیم او می رساند که بر خلاف مدعیان دروغگو که برای جلب افراد به آنان اجازه عیش و عشرت داده و دست آنان را در شهوترانی و ثروت اندوزی باز میگذارند، تا از این طریق افراد غافل را به آیین خود جذب کنند وی چنین کاری نکرده است این مسأله در صورتی روشن می شود که به آیین های ساختگی باب و بها در ایران و آیین قادیانی در هند مراجعه شود و روشن گردد که چگونه آنان دست انسانها را در ارتکاب گناه در برابر پرداخت یک جریمه آزاد گذاردند. و آمیزشهای حرام را با پرداخت نه مثقال طلا بلامانع (۱) اعلام کردند، بنابراین افراد متمکن و ثروتمند پیوسته می توانند از این طریق به لذایت نفسانی برسند و در عین حال متدین نیز باشند. آیین قادیانی در دوران تسلط انگلستان بر هند ظهور کرد و برای جلب نظر این دولت استعمار گر جهاد را تحریم نمود و زندگی بر ذلت و اسارت را به رسمیت شناخت. در حالی که در تعلیم اسلام به شدت از شهوترانیهای نامحدود و دور از عفت جلوگیری شده و پرخاش بر ستمگر، وظیفه معرفی شده است. ۴- مطالعه قوانین نظامی او

مطالعه قوانین پیامبر در نبرد نشان می دهد که وی هیچگاه از اصل ماکیاولیستی «هدف وسیله را توجیه می کند» استفاده نمی کرد. آب به روی دشمن نمی بست و در جنگ خیبر باین که راه آب قلعه ها را به وسیله چوپانی به دست آورد اما آب را به روی آنان نبست (۲). در دستورات نظامی او آمده است به نام خدا نبرد

۱. مجموعه حدود و احکام. ۲. سیره ابن هشام ج ۱ ص ۴۲۴-۴۲۵.

----- صفحه ۸۴

کنید، مجروحی را تعقیب نکنید، فراری دشمن را که پشت به شما کرده دنبال ننمایید و با زنان و پیران سالخورده، دشمن به خوشی رفتار کنید. هرگز آبهای دشمن را مسموم نکرده و به دام و درخت دشمن آسیب نرسانید. این تعلیم بازگو کننده روح لطیفی است که در عین قدرت، اصول انسانی و فضایل اخلاقی را فراموش نکرده و پیروزی را در سایه اعمال ضد انسانی نمی طلبد. ۵ - بررسی حالات یاران پیامبر

دوست انسان و علاقمند او، تا حدی می تواند آئینه روحیات انسان و کمالات و یا رذایل او باشد زیرا خوبان همیشه گرد خوبان و بدان دور بدها جمع می شوند و به اصطلاح مردم، موقعیت امامزاده را باید از زائر آن شناخت. وقتی ما حالات یاران پیامبر را مطالعه می کنیم، می بینیم پاک دلان دور او را گرفته بودند که از نظر تقوا و عدالت برای آنان لنگه و نظیری

نیست و این شخصیت ها عبارتند از: علی، سلمان، ابوذر، مقداد و... که هر کدام نمونه های بارز اخلاق و انسانیت بودند. اگر پیامبر اسلام نعوذ بالله مدعی دروغینی بود، به تربیت چنین افرادی موفق نمی گشت و این افراد نیز دور او گرد نمی آمدند. این قرائن به خوبی نشان می دهد که پیامبر اسلام، فرستاده خدا است و آنچه می گوید از مقام وحی اخذ می کند. باین بخش، بحث ما در باره خدا شناسی، صفات شناسی و پیامبر شناسی پایان یافت. اکنون وقت آن رسیده است که ببینیم مسأله خلافت پیامبر و جانشینی او چگونه است؟ و این موضوع بحث ما را در بخش آینده تشکیل می دهد.

----- صفحه ۸۵

۱۷- خلافت و امامت

۱۷- خلافت و امامت

مسأله خلافت و جانشینی از طرف پیامبر از مسائلی است که مسلمانان را به دو گروه تقسیم کرده است و هر گروه آن را به شیوه ای توضیح می دهد آنگاه طبق آن شرایط خلیفه را معین می کند، سپس انگشت روی خلیفه ای که پس از پیامبر جانشین او شد می گذارد. ما اکنون به هر دو نظریه اشاره می کنیم سپس نظریه خود را در این مورد یاد آور می شویم. ۱- خلافت یک مقام عادی است

شکی نیست که پیامبر اکرم در زمان خود حکومت تشکیل داده بود امنیت کشور را فراهم، و نیازمندیهای منطقه را برطرف می نمود و احکام خدا را در باره مجرمان اجرا می کرد. و به دیگر سخن حکومت پیامبر گرامی دارای جنبه های سیاسی، نظامی و اقتصادی بود و پس از درگذشت او فردی لازم است که این اهداف را عملی کند و در رأس امور قرار گیرد. از این جهت در خلیفه جز تدبیر و کاردانی، لیاقت و شایستگی برای اداره امور نظامی و مسائل سیاسی و جنبه های اقتصادی چیز دیگری شرط نیست و این چنین فرد را امت اسلام می توانند برگزینند. ۲- مسأله خلافت ادامه وظایف نبوت است پیامبر گرامی علاوه بر انجام امور یاد شده در قسمت اول وظایفی را بر عهده

----- صفحه ۸۶

داشت مانند: الف - بیان احکام موضوعاتی که پیش می آمد. ب - تفسیر قرآن مجید. ج - پاسخ به سؤالاتی که امت اسلامی می کردند. د - صیانت اسلام از شکوک که از جانب مخالفان مطرح می شد. ه - تربیت انسانهای کاملی که از نظر رتبه تالی امام و تالی پیامبر معصوم بودند. انجام این وظایف به ضمیمه وظایف پیشین علاوه بر تدبیر و کاردانی یک رشته شرایط و امکاناتی لازم دارد که جز در پرتو عنایات الهی امکان پذیر نیست. اداره کننده این مقامات باید از علم وسیع و گسترده ای برخوردار باشد که بتواند نیازمندیهای امت اسلامی را در زمینه های: بیان حلال و حرام، و تفسیر آیات قرآن، و پاسخ گویی به پرسشهای آنان، و نقد شکوک و ایرادها، برطرف سازد. نه تنها باید دارای چنین علمی باشد، بلکه باید دارای عصمت و

پیراستگی از گناه و خطا هم باشد که به این وظایف قیام کند. و تربیت چنین فرد مانند پیامبر جز از طریق عنایت الهی ممکن نیست. هم چنانکه شناخت او بدون معرفی خدا امکان پذیر نمی باشد. این جاست که دو نظریه در باره خلافت به نامهای «انتخابی» و «تنصیصی» مطرح می شود. آنها که خلافت را تا حدّ یک مقام رسمی در کشورهای امروز تنزل داده اند واز او همان کاری را می طلبند که از رؤسای جمهور ونخست وزیران مملکت درخواست می شود - آنان - در خلیفه نه علم وسیع را شرط می دانند و نه عصمت، و جز درایت و کاردانی نسبت به امور محوّل به او، چیزی را لازم نمی دانند و روی این اساس مقام خلافت را یک مقام انتخابی و گزینشی تلقی می کنند.

----- صفحه ۸۷

ولی آن گروه که می گویند درست است که پس از در گذشت پیامبر باب نبوّت بسته گردید و دیگر شریعت و آیینی نخواهد آمد و بر کسی وحی نخواهد شد ولی وظایف پیامبر استمرار دارد و باید در میان امت کسی باشد که این وظایف را انجام دهد و گرنه امت اسلامی به قلّه تکامل نخواهد رسید زیرا هرگز امت از بیان حلال و حرام بی نیاز نشده و خود پیامبر موفق به بیان کلیه احکام نگردید همچنان که امت از تفسیر قرآن بی نیاز نیست. و به خاطر همین است که هفتاد و دو فرقه برای خود از قرآن دلیل می آورند و این نیست جز این که به مفسّر واقعی قرآن رجوع نمی شود. برای امت پیوسته سؤالات و پرسشهایی مطرح است که خود پیامبر در حال حیات خود پاسخگوی آنها بود و بعد از درگذشت او باید فردی به این وظیفه قیام کند. همچنان که مغرضان و ملحدان پیوسته در مقام ایراد شبهه و شکوک بر اسلامند و خود رسول گرامی در زمان حیات خود پاسخگوی این شبهات بودند و هرگز نباید این مناصب تعطیل شود و امت از این فیض محروم گردند. و از طرفی دیگر قیام به این وظایف بدون یک سلسله امکانات که فقط خدا باید در اختیار انسانها بگذارد، امکان پذیر نیست روی این جهات امام باید مورد عنایات خدا باشد و طبعاً خدا می تواند وی را بشناسد و معرفی کند. روی این بیان روشن می شود که مقام امامت یک مقام الهی و تنصیصی است و باید از جانب خدا معرفی شود. انتخاب امت و مصالح اجتماعی

در این جا لازم است در انتخاب یکی از این دو نظریه، یک سلسله مسائلی را بررسی کنیم و آن این که آیا مسائل اجتماعی ایجاب می کند که امام از طرف مردم برگزیده شود یا از جانب خدا تعیین گردد. در این جا است که باید به دو موضوع که در زمان پیامبر و پس از پیامبر مطرح بود توجه کنیم:

----- صفحه ۸۸

الف) خطر مثلث

در زمان پیامبر و پس از او خطر مثلثی کیان اسلام را تهدید می کرد. یک ضلع آن در غرب ایران بود و لذا خسرو پرویز از پیدایش چنین قدرت سخت ناراحت شد، نامه پیامبر را پاره کرد و به فرماندار و استاندار خود در یمن نوشت که این مرد مدعی نبوّت را دستگیر کند و روانه دربار او نماید. ضلع د(۱)یگر این مثلث، شمال شبه جزیره بود که دولتهایی در شام به صورت دست نشانده از جانب قیصر حکومت می کردند و تا پیامبر بود با این قدرتهای موجود در شمال، دو برخورد نظامی داشت، یکی در سال هفتم هجرت به نام جنگ موته و دیگر در سال نهم هجرت به نام جنگ تبوک بود. و به طور مسلم این

دشمن زخمی در کمین اسلام بود که پس از پیامبر مدینه را هدف قرار دهد. ضلع دیگر این مثلث ستون پنجمی بود در خود مدینه و اطراف آن که قسمتی از شورشها و کارشکنیها، مربوط به آنان بود و آنان در پی فرصت بودند که با دیگر همفکران خود بر اسلام بتازند. آیا صحیح است که پیامبر با مشاهده این خطر مثلث که پیوسته اسلام را تهدید می کرد برای مسلمانان سرپرستی تعیین نکند و آنان را به همان حالت بگذارد و برود، به طور مسلم پیامبر نمی تواند این ناحیه از وضع مسلمانان را نادیده بگیرد و به آن اعتنا نکند. زیرا مقابله با دشمن در درجه نخست نیاز به یک سرپرست کاردان آگاهی دارد که سرپرستی او مورد اتفاق همگان باشد. و این کار جز با تعیین الهی امکان پذیر نیست و اگر از غیر این راه تعیین شود مسلماً موافق و مخالفی پیدا خواهد کرد که وحدت را از مسلمین بر خواهد گرفت و آنان را در مقابل دشمن ناتوان خواهد ساخت.

۱. الإصابة: شرح حال «بازان» .

----- صفحه ۸۹

۱۸ - تعیین جانشین

۱۸ - تعیین جانشین

زندگی عرب در محیط مکه و مدینه بلکه کلیه شبه جزیره به صورت قبیله ای بود و هر قبیله ای از قبیله دیگر منشعب شده و قبایلی را پدید آورده بودند. در چنین زندگی افراد قبیله تابع بزرگ قبیله هستند و از خود استقلال فکری ندارند و هرچه بزرگ قبیله گفت همان را می گویند و تأیید می کنند، بنابراین در شهری مثل مدینه و اطراف آن تمام تصمیمات مربوط به ده نفر از سران قبیله خواهد بود. آیا صحیح است پیامبر مصلحت جامعه را به دست ده نفر یا کمی بیشتر بسپارد که آنان تصمیم بگیرند، اگر در تمام امت در آن روز قدرت تصمیم گیری بود و در تصمیم حر و آزاد بودند، جا داشت که بگوییم امت از طریق مشاوره، لایق ترین و شایسته ترین فرد را برگزیند. ولی در اجتماع قبیله ای که افراد قدرت بر تصمیم ندارند و تصمیم در دست یک اقلیت ناچیز است، مسئله شورا و گزینش اصلح امکان پذیر نیست. اتفاقاً برداشت خود پیامبر از مسئله امامت برداشت تنصیصی بود نه انتخابی، زیرا وقتی یکی از سران قبایل ایمان خود را مشروط بر این کرد که پس از وی رهبری به او واگذار شود حضرت در پاسخ او فرمود: «أَلَا أَمْرُ إِلَى اللَّهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ» کار در دست خداست او هرکس را صلاح ببیند او را بر می گزیند (۱).

۱. سیره ابن هشام.

سرگذشت غدیر

محاسبات اجتماعی ثابت کرد، که مصلحت امت در تعیین امام بود نه در واگذاری آن به امت، اتفاقاً، از نظر عمل این امر نیز تأیید شد. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم هجرت هنگام بازگشت از حجة الوداع در نقطه ای به نام غدیر نزدیکی «جحفه» دستور داد کاروان متوقف شود تا رسالت بزرگی که خدا بر دوش او نهاده است به انجام رساند، در این نقطه که مرکز جدا شدن عراقی ها، مصری ها و مدنی ها بود، منبری ترتیب داد و بر روی آن قرار گرفت و خطابه ای خواند و در مقدمه آن فرمود: «نزدیک است من از میان شما بروم و من دو یادگار گرانبها در میان شما می گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت من است». آنگاه افزود: «آیا من اولی و شایسته تر به جان و مال شما از خود شما نیستم؟». صدای تصدیق از همگان بلند شد. آنگاه فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ» هر که را مولا منم، علی مولای اوست. خدایا دوستان علی را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار. مقصود از لفظ «مولی» در این جمله همان اولی به نفس است که در جمله قبلی وارد شده است و هدف این است که آن اولویت و شایستگی که پیامبر نسبت به خود مردم داشت بعد از درگذشت او در علی بن ابی طالب مجسم و متمرکز است

و اولویت فردی به انسان نسبت به جان و مال او جز ولایت الهی چیز دیگری نیست و دارنده چنین ولایتی به خاطر این ولایت، حق امر و نهی دارد که باید همگان از آن پیروی کنیم. و یک چنین مقام که اطاعت او لازم است، همان «اولو الامر» است که در قرآن بدان اشاره شده است آنجا که می فرماید: (...أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ) خدا و رسول او و صاحبان فرمان را اطاعت کنید. (سوره نساء آیه ۵۹) مرد صاحب فرمان همان حاکم اسلامی و خلیفه پیامبر و رئیس مسلمین است که باید از او پیروی کرد. حدیث غدیر در هر قرنی متواتر است

حدیث غدیر در هر قرن سینه به سینه نقل شده آنگاه دانشمندان آن را در کتابهای خود ضبط کرده اند در قرن نخست که عصر صحابه است متجاوز از یکصد و ده (صحابی) آن را نقل کرده اند و در عصر دوم که عصر تابعان است گروه کثیری آن را بازگو کرده اند و از قرن سوم به بعد که عصر علما و نویسندگان است تا عصر حاضر قریب سیصد و شصت (۳۶۰) نفر آن را در کتاب خود آورده (۱) و بر صدور آن از پیامبر صحه گذارده اند (۲). و شاید در میان احادیث اسلامی حدیثی که از نظر تواتر به پای آن برسد، پیدا نشود. و تازه اینها از اهل تسنن هستند که این حدیث را نقل کرده اند و اگر مدارک شیعه را بر آن اضافه کنیم موقعیت حدیث به عالی ترین درجه تواتر می رسد. تا اینجا خلافت امیر مؤمنان به وسیله حدیث غدیر ثابت شده، و اما امامت

----- صفحه ۹۲

پیشوایان دیگر به وسیله امام قبلای منصوص و تعیین شده است. روایاتی که در این مورد از پیشوایان ما نقل شده است در کتاب «اصول کافی»، کتاب الحجة ودر کتاب «إثبات الهداء بالبیّنات و المعجزات» جمع می باشد. علاقمندان می توانند برای آگاهی از این احادیث به دو کتاب یاد شده مراجعه نمایند. با در گذشت امام علی (علیه السلام) یازده امام دیگر یکی بعد از دیگری زمام خلافت را به دست گرفتند و امامت هریک از آنان به تنصیص خدا بوده است و ما شرح حال هریک از این دوازده امام را پس از بحث از «معاد» در دوازده بخش خواهیم آورد.

----- صفحه ۹۳

۱۹- معاد انسان و جهان

۱۹- معاد انسان و جهان

معاد انسان از اصول مسلم تمام شرایع آسمانی است و هیچ شریعتی نمی تواند بدون طرح آن نام شریعت بر خود گذارد دلایلی که لزوم معاد را اثبات کند بیش از آن است که در اینجا مطرح شود اینک ما به دو دلیل اشاره می کنیم: الف - معاد هدف زندگی است:

هر فردی از انسان در این جهان پس از طی مراحل به کمالی می رسد و به صورت انسان دانا و توانا در می آید، هرگاه مرگ پایان زندگی باشد آفرینش او لغو و باطل خواهد بود و کار لغو بر خدا شایسته نیست، آفرینش انسان بدون معاد بسان ساختن کوزه ای است با نقش و نگار، سپس شکستن و دور انداختن آن. اگر هیچ کوزه گری دست به چنین کار لغوی نمی زند خدا که از نظیر حکیم بودن، فوق همه است نباید سنگ اجل شیشه عمر انسان را به گونه ای بشکند که دگر امیدی به بقای او نباشد. قرآن به این برهان اشاره می کند و می فرماید: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ) آیا فکر می کنید که ما شما را عبث و بی هدف آفریدیم و شما به سوی ما باز نمی گردید؟ (سوره المؤمنون آیه ۱۱۵).

----- صفحه ۹۴

۲۰- معاد

۲۰- معاد

ترسیم گر عدالت خداوند

شکی نیست که افراد بشر در این جهان به صورت های مختلف زندگی می کنند، گروهی عادل و دادگر، خدمتگذار و وظیفه شناس می باشند و گروهی دیگر ظالم و ستمگر بوده و هدفی جز ارضاء خواسته های درونی خود ندارند. نه قانونی را به رسمیت می شناسند و نه برای خواسته های خود حد و مرزی را معتقدند. و گروه سومی گاهی به صورت گروه نخست و گاهی به شکل گروه دوم زندگی می کنند. هرگاه مرگ پایان زندگی همه انسانها باشد و سرانجام زندگی وظیفه شناس با قانون شکن، یکسان باشد، چنین وضعی، با عدل خداوندی متناسب نخواهد بود. عدل الهی ایجاب می کند که وضع این دو گروه یکسان نباشد و میان آنها تفاوتی وجود داشته باشد و چون این تفاوتها در زندگی دنیوی وجود ندارد طبعاً باید در سرای دیگر وجود داشته باشد. قرآن به این دلیل از معاد اشاره کرده می فرماید: (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (سوره القلم آیات ۵ و ۳۶). آیا ما فرد تسلیم و وظیفه شناس را با جنایتکار قانون شکن یکسان قرار می دهیم، چگونه حکم و داوری می کنید؟ هرگاه «مرگ» پایان زندگی باشد، آفرینش انسان لغو و بیهوده خواهد بود،

----- صفحه ۹۵

آفرینش انسان در این جهان، آنگاه چند صباح زندگی کردن، نمی تواند خود هدف باشد، و خداوند حکیم پیراسته از آن است که فعل او، خالی از حکمت و هدف باشد، هرچند این هدف مربوط به خود مخلوق باشد. به خاطر این دو جهت معاد را که هم ترسیم گر هدف زندگی و هم ترسیم کننده عدل الهی است و در حقیقت جزو خلقت و آفرینش انسان بوده و سرانجام باید به آن برسید. دلایل امکان معاد

بازگشت انسان به زندگی مجدد روی اصول علمی و فلسفی کاملاً امری ممکن است؛ زیرا: اولاً - طبق اصل «لاوازیه» ماده جهان نابود نمی شود چیزی که هست صورتهای عوض می شود، ولی اصل آن محفوظ می ماند. بنابر این انسانهایی که می میرند، صورت آنها تغییر می کند ولی ماده آنها به صورتهای مختلف از قبیل خاک و گاز محفوظ می ماند. و این خود مایه ای می شود برای زندگی مجدد. ثانیاً - طبق اصلی که «مادام کوری» آن را ثابت کرده و گفته فاصله ماده و انرژی بسیار کم است و پیوسته ماده به انرژی تبدیل می شود و کلیه انرژیها در جهان محفوظ می باشد «طبق این اصل» کلیه کارها و حرکات انسان که به شکل انرژی در آمده در جهان محفوظ است. بنابراین امکان این که، انسان اعمال و حرکات خود را در سرای دیگر ببیند، به حکم بقای انرژی امکان پذیر می باشد. گذشته از اینها قرآن در امکان معاد برهان روشنی دارد که نقل آن بستگی دارد که مجموع آیه که مرکب از یک اعتراض و دو جواب است نقل گردد.

----- صفحه ۹۶

اینک مجموع متن و ترجمه آیه: (وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ * قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ) (سوره سجد آیات ۱۱-۱۲) می گویند: آنگاه که ما مردیم و اعضاء بدن ما در زمین پخش و پراکنده و گم شد آیا بار دیگر به این جهان بر می گردیم؟ بلکه آنان به ملاقات با پروردگار کفر میورزند. بگو فرشته مرگ که مأمور بر أخذ جان شماست جان شما را می گیرد سپس به سوی پروردگار خود باز می گردید. توضیح این که این آیه مرکب از یک اعتراض و دو پاسخی است و شیوه استدلال قرآن بر امکان معاد در صورتی روشن می شود

کهرسه فراز از آیه جدا از هم مطالعه شود. اینک این سه فراز: الف - اعتراض: آیا آنگاه که ما مردیم و اعضای بدن ما در زمین پخش و پراکنده و گم شد آیا بار دیگر به این جهان باز می گردیم؟ ب - پاسخ اجمالی: آنان به ملاقات با پروردگار خود کفر میورزند. ج - پاسخ تفصیلی: بگو فرشته مرگ که مأمور قبض روح شماست جان شما را می گیرد و سپس به سوی پروردگار خود باز می گردید. فراز سوم به صورت قاطعانه می گوید آنچه که بودن شما به آن بستگی دارد آن گم نمی شود و آن را فرشته وحی می گیرد و حفظ می کند و در روز رستاخیز، به سوی پروردگار خود باز می گردید. این فراز از آیه می رساند آنچه که گم می شود بدن انسان است که هرگز انسان بودن انسان به آن بستگی ندارد. گم شدن یا گم نشدن آن تأثیری در امکان معاد

----- صفحه ۹۷

ندارد. و آن که شخصیت انسان به آن بستگی دارد همان روح و روان اوست که هرگز گم نمی شود و در پیشگاه خدا محفوظ می باشد. بنابر این هرگاه این روح با هر بدنی همراه شد معاد انسان متحقق می گردد. و دیگر نیازی نیست که آن ذرات گم شده گرد آوری شود تا معاد انسان ممکن گردد. یاد آوری می شود که این جمله نه بدان معناست که معاد انسان جسمانی نیست و تنها روحانی است و نیز نه بدان معناست که آن ذرات پخش شده قابل گرد آوری نیست، بلکه در عین اعتراف به این که معاد انسان هم جسمانی و هم روحانی است و گرد آوری این ذرات در امکان خداست ولی باید توجه نمود که محور معاد بقاء روح و روان است. و شخصیت انسان به این که این انسان همان انسان دنیوی است به وسیله بقاء روح و روان او انجام می گیرد. قرآن در اثبات امکان معاد طرقی را ارائه کرده است که ما از میان آنها به دو طریق اشاره می کنیم و این موضوع بحث ما را در بخش آینده تشکیل می دهد.

----- صفحه ۹۸

۲۱- با دیگر دلایل «معاد» آشنا شویم

۲۱- با دیگر دلایل «معاد» آشنا شویم

قرآن علاوه بر برهان یاد شده در سوره سجده دو دلیل دیگر در امکان معاد ارائه می دهد که در باب خود بسیار محکم و ارزنده است اینک ما هر دو دلیل را متذکر می شویم: ۱- ارزیابی قدرت خدا: قرآن در مسأله معاد توجه ما را به قدرت گسترده خدا جلب کرده و می فرماید: (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) (سوره زمر آیه ۶۷). خدا را به اندازه ارجی که دارد ارج نگذاشتند (دانایی و توانایی او را به صورت صحیح ارزیابی نکردند) زمین در روز قیامت در چنگ اوست و آسمانها به قدرت او درهم پیچیده اند او منز و برتر است از آنچه که شرک میورزند. این آیه به منکران امکان معاد هشدار می دهد که اگر قدرتهای بشری ناتوان از اعاده انسان به حیات مجدد می باشند ولی قدرت گسترده خدا بالاتر از آن است که این توهّم در باره او بشود. خدا با قدرت گسترده

خود می تواند بار دیگر به انسان زندگی مجدد ببخشد. ۲- توجه به زندگی نخستین: قرآن توجه انسان را به زندگی نخستین او جلب می کند و یاد آور می شود که معاد انسان یک امر ممکن است بسان آفرینش نخستین او. آن جا که می فرماید: (...کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَنَعِدُ الْعَالَمِينَ) (سوره انبیا آیه ۱۰۴).

----- صفحه ۹۹

همان طور که در آغاز شما را آفریدیم باز می گردانیم این وعده ای است بر ما، ما این کار را انجام می دهیم. (سوره انبیا آیه ۱۰۴). و در جای دیگر می فرماید: (...إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ) (سوره یونس آیه ۴) اوست که خلقت را آغاز می کند و بر می گرداند. بنابر این خدایی که آفرینش نخستین را پدید آورد بر آفرینش مجدد آن نیز توانا خواهد بود و در آیه سوم این مسأله را به صورت روشن تر بیان می کند آنجا که عرب بیابانی استخوان مرده ای را کوبید و به صورت گرد در آورد و آن را در هوا پخش کرد و گفت چگونه ممکن است که خدا این استخوانهای پوسیده را بار دیگر زنده کند. در پاسخ آن پیامبر مأمور شد که چنین بگوید: (قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ) بگو همان خدایی که این استخوانها را برای اولین بار آفرید او زنده می کند و او بر همه چیز آگاه و داناست. (سوره یس آیه ۷۹) قرآن علاوه بر این طرق، دلایل روشن و همگانی برای اثبات امکان معاد ارائه داده است که در کتب تفسیر و عقاید وارد شده است. شما می توانید این طرق را در کتاب معاد انسان و جهان مطالعه بفرمایید. تناسخ چیست ؟

مقصود از تناسخ این است که انسان بار دیگر از طریق نطفه و علقه و... به این جهان باز گردد. و این نظریه در کشورهای مانند هند و جنوب آسیا طرفدارانی دارد. این گروه معتقد هستند که انسانها در زندگی دنیوی خود مختلفند گروهی

----- صفحه ۱۰۰

وظیفه شناس و درستکار و گروهی دیگر ستمگر و جنایتکار و از آنجا که عدل الهی ایجاب می کند که این دو گروه سرنوشت یکسانی نداشته باشند بار دیگر این افراد به این جهان بازگشته و سزای اعمال خود را ببینند. گروهی که در چشم انداز ما مرفه می باشند و غرق در نعمت هستند اینها، همان انسانهایی هستند که در زندگی قبلی وظیفه شناس و درستکار بوده اند ولی آن گروه بدبخت و بیچاره که رقت انسانها را به خود جلب می کنند همان انسانهای جنایت پیشه بودند که باید کیفر اعمال خود را به وسیله زندگی سیاه و دردمند بچشند. خلاصه متنعم بودن گروهی و محروم بودن گروه دیگر واکنش شیوه زندگی های پیشین انسان هاست و چاره ای از این دو نوع زندگی نیست. چرا تناسخ باطل است؟

این گروه از مدعیان، به صورت انحرافی معاد را انکار کرده و به تناسخ گراییده اند و کسانی که در کشور های اسلامی دم از چنین زندگی های مجدد می زنند به گونه ای می خواهند معاد را انکار نمایند اما نه به طور مستقیم بلکه به صورت انحرافی. و اما چرا تناسخ باطل است، زیرا که یک چنین بازگشت، کار عبث و لغو بوده و ساحت حق تعالی از آن پیراسته است. انسانی که هفتاد سال در این جهان زندگی کرده و طبعاً کمالاتی فکری و معنوی پیدا کرده است و سرانجام به صورت سلمانها، ابودرها، مقدادها، میثم ها، در آمده است، آیا صحیح است که این نوع افراد بار دیگر کمال خود را از دست بدهند و از طریق نطفه زندگی را آغاز کنند و به تدریج گامهایی به سوی کمال بردارند؟ و این همان است که فلاسفه می گویند:

«تبدیل فعلیت به قوه محال است» و یا لاًقل خلاف حکمت و عبث می باشد. آیا رئیس آموزش می تواند به خود اجازه دهد که یک فرد تحصیل کرده را که به

----- صفحه ۱۰۱

مدارج عالی علمی رسیده و در رشته ای دکترا گرفته است به کلاس اول بازگرداند و بگوید تو باید از نو آغاز تحصیل کنی، به طور مسلم چنین نیست. اختلاف زندگی بشرها ایجاب می کند که پاداشها و کیفرهای مختلف در کمیت آنها باشد ولی هرگز ایجاب نمی کند که این پاداشها و کیفرها در همین جهان تحقق پذیرد بلکه لازم است در سرای دیگر که از هستی برتری برخوردار است این کار جامه عمل بپوشد. در باره معاد اشکالات و پرسشهای دیگری هست که همه این پرسشها با پاسخ های متناسبی در کتب عقاید مطرح شده که میتوان با مراجعه به کتاب «معاد انسان و جهان» به پاسخ همه آنها دست یافت. *** با این بحث، گفتار ما در باره عقائد اسلامی پایان پذیرفت و اکنون وقت آن رسیده است که به وعده خود در باره شناسایی پیشوایان معصوم وفا کنیم. اینک زندگانی دوازده امام را که امامت هریک با تنصیص پیامبر، و با تصریح امام پیشین ثابت شده است، در دوازده فصل از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم. از آنجا که دخت گرامی پیامبر، مادر ائمه معصومین است، فصلی نیز برای او اختصاص دادیم. امید است که این خدمت کوچک نشانه ولاء و اخلاص نگارنده به اهل بیت پیامبر به شمار برود.

----- صفحه ۱۰۲

زندگانی امامان و پیشوایان اسلام

زندگانی امامان و پیشوایان اسلام

زندگانی امامان و پیشوایان اسلام

غریزه و تمایلات درونی، یگانه وسیله هدایت، در زندگی به شمار می رود و اگر این غریزه را از دست او بگیریم، در مسیر زندگی سرگردان می گردد و در وادی حیرت جان می سپرد. آنگاه که جوجه سر از تخم در می آورد و یا بچه گوسفند از رحم مادر بیرون می آید، تنها چیزی که به راهنمایی آن دو، می شتابد همان غریزه حیوانی است که راه زندگی را به آنها می آموزد و شیوه زیستن را تعلیم می دهد. اگر در حیوانات، تنها غریزه حیوانی، معلم و راهنما است لیکن راهنمای انسان، نیروی خرد است که او را به قله تکامل هدایت می کند و به کمال مناسب سوق می دهد. این جمله، نه به این معنی است که انسان در مسیر زندگی خویش از رهبری فطرت و راهنمایی «غریزه» بی نیاز است، و تنها عقل و خرد برای او کافی است، زیرا شخصیت و واقعیت انسان را دو عامل غریزه و عقل تشکیل می دهد، در این صورت، چگونه می توان گفت که او در زیستن، از غریزه بی نیاز است؟ بلکه مقصود این است که در مسائل مربوط به امور انسانی (نه حیوانی که همه حیوانات در آن مشترکند) و تکامل مربوط به مقام و موقعیت مناسب با وجود او، تنها خرد است که به کمک او می شتابد و راه سعادت را

به وی می نمایند. روی این اساس، زمام زندگی در حیوان به دست غریزه است که خواه ناخواه آن را به سوی زندگی حیوانی سوق می دهد، در حالی که زمام زندگی انسان هم در

----- صفحه ۱۰۳

دست غریزه وهم در کف عقل است، آنجا که مسائل مربوط به جنبه حیوانی مطرح است و انسان در حد یک حیوان مورد بررسی قرار می گیرد، زمام زندگی در دست غریزه است؛ مثلاً هنگام احساس گرسنگی و تشنگی از طریق خوردن و نوشیدن رفع نیاز می کند، در سنین خاصی هم به جنس مخالف تمایل نشان می دهد و همچنین... ولی آنجا که مسائل مربوط به حدّ وجودی او (درجه بالاتر از حیوان) مطرح باشد زمام زندگی را عقل و خرد به دست گرفته و او را به سوی کمال مناسب هدایت می کند، و اگر جز این باشد او در حدّ حیوان باقی می ماند، و ترقی و تعالی پیدا نمی کند. با این همه، آفریدگار جهان، در هدایت انسان، تنها به خرد و چراغ عقل او اکتفاء نکرده و از روزی که انسان قابلیت پذیرش آموزگاران الهی را پیدا کرده است، یک سلسله معلمان معصوم و پیراسته از گناه و لغزش، برای هدایت او گمارده است تا در پرتو نور درونی (خرد) و انوار این مشعلهای فروزان بیرونی، از بیراهه به راه آید و به تکامل خود برسد. این انوار الهی از زمان حضرت آدم (علیه السلام) ویا از زمان حضرت نوح (علیه السلام) (نخستین پیامبری که دارای کتاب و شریعت است)، شیوه شایسته زندگی را برای بشر روشن ساخته و با ظلمت و تاریکیها نبرد کرده اند. درست است که باب نبوت و شریعت به وسیله پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم) بسته شده و دیگر نه پیامبری بر انگیزخته خواهد شد و نه کتاب و شریعتی از جانب خدا به سوی بشر خواهد آمد، ولی هدایت های الهی و رهبری امت، با درگذشت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) قطع نشده و پیوسته به وسیله اولیاء او ادامه داشته است و هم اکنون این وظیفه الهی بر دوش آخرین خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است و او وظیفه خود را به خوبی (هرچند او را نبینیم و نشناسیم) بجا می آورد. گرچه شرح زندگی علمی و سیاسی اجتماعی هریک از پیشوایان معصوم ما،

----- صفحه ۱۰۴

در کتابی بس کوچک و فشرده (چون این نوشتار) نمی گنجد، لیکن چون در اجتماع ما برای گروهی فرصت مطالعه کتابهای مفصل و گسترده وجود ندارد، این کتاب، نیم رخی روشن از چهره زندگی پیشوایان الهی را ترسیم کرده است. این کتاب به ضمیمه کتاب دیگری که پیرامون اصول پنجگانه اعتقادی اسلام، نگارش یافته، خوانندگان را با مجموع تعالیم اسلام به طور فشرده در زمینه مبدأ و معاد و جهان و انسان آشنا می سازد. به امید روزی که این مباحث با خامه ارزنده محققان تاریخ اسلام به صورتی گسترده شرح و بسط پیدا کند و به رشته تحریر درآید. قم - مؤسسه امام صادق (علیه السلام) جعفر سبحانی چهارم آبان ماه ۱۳۶۳ دوم صفر المظفر ۱۴۰۴

----- صفحه ۱۰۵

فصل نخست

فصل نخست

امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

علی بن ابی طالب (علیه السلام) نخستین امام و پیشوای جهان اسلام است که امامت و خلافت او در روز غدیر خم تثبیت گردید و رهبری جامعه اسلامی پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر عهده او گذارده شد. زندگی علی (علیه السلام) را می توان به پنج بخش زیر تقسیم کرد. ۱- از ولادت تا بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم). ۲- از بعثت تا هجرت. ۳- از هجرت تا وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم). ۴- از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) تا خلافت آن حضرت. ۵- از خلافت تا شهادت. اکنون به گونه ای فشرده در باره هریک از این پنج فراز از زندگانی امام بحث می کنیم: ۱- از ولادت تا بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم): علی (علیه السلام) در سال سی ام عام الفیل، یعنی ده سال پیش از بعثت، در «کعبه»، خانه خدا، دیده به جهان گشود و هنوز پنج سال از عمر او نگذشته بود که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) او را به خانه خود برد و تربیت او را مستقیماً

----- صفحه ۱۰۶

بر عهده گرفت (۱). علی (علیه السلام) از همان دوران کودکی با پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و پیش از بعثت نیز با پیامبر در عبادت شرکت می کرد (۲). ۲- از بعثت تا هجرت: او نخستین کسی است که به پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) ایمان آورد (۳) و مدت سیزده سال در مکه همراه پیامبر عظیم الشان اسلام بود و وحی الهی را می نوشت. آن حضرت، در شب هجرت پیامبر به مدینه، ایثارگرانه در بستر پیامبر خوابید و از این طریق، ایمان و اخلاص خود را در طریق اهداف الهی برای چندمین بار ثابت فرمود. ۳- از هجرت تا وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم): وی در این مدت که از ده سال تجاوز نمی کرد جز در غزوه تبوک که به امر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در مدینه باقی ماند، در تمام غزوات حضور داشت. وغالباً در سایه ایثار و فداکاری های وی، سپاه اسلام بر سپاه شرک پیروز شد. ۴- از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) تا خلافت: این دوره از زندگانی علی (علیه السلام) که بیست و پنج سال به طول انجامید دوران سکوت شکوهمند او است. وی در عین آنکه به حکومت وقت اعتراض داشت و خلافت را حق خود می دانست، از همکاری و ارشاد و تعلیم احکام خود داری نکرد و خدمات ارزنده ای به جهان اسلام عرضه داشت. ۵- از خلافت تا شهادت: پس از قتل عثمان، علی (علیه السلام) به تقاضای اکثریت قریب به اتفاق مهاجر و انصار، به خلافت برگزیده شد. او نخست از پذیرش این مقام خود داری می کرد ولی سرانجام پس از اصرار مهاجر و انصار زمام خلافت را به دست گرفت.

۱. سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۴۶. ۲. نهج البلاغه خطبه قاصعه شماره ۱۸۷ ط عبده. ۳. تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۱۲ و کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۲۲.

----- صفحه ۱۰۷

خلافت وزمامداری علی (علیه السلام) که سراسر عدل و دادگری و احیاء سنت های پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، بر گروهی سخت و گران آمد و صفوف مخالفی در برابر وی گشود. این مخالفت ها سرانجام به نبردهای خونین سه گانه: «ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» منجر گردید. نبرد با ناکثین:

نبرد با «ناکثین» (پیمان شکنان) از این جهت رخ داد که طلحه و زبیر که در آغاز با علی (علیه السلام) بیعت کرده بودند تقاضای فرمانروایی بر بصره و کوفه را داشتند لیکن امام (علیه السلام) با درخواست آنان موافقت نکرد، آنان سرانجام مخفیانه مدینه را به عزم مکه ترک کردند و در آنجا با استفاده از ثروت امویان ارتشی تشکیل دادند و به بصره رهسپار شده و آنجا را به تصرف خویش در آوردند، علی (علیه السلام) مدینه را به عزم خلع ید آنان ترک گفت، در نزدیکی بصره نبرد شدیدی بین امام و سپاهیان او از یک سو و بین طلحه و زبیر و همراهانشان از دیگر سو رخ داد که این جنگ با پیروزی علی (علیه السلام) و شکست «ناکثین» پایان پذیرفت. و این همان جنگ «جمل» است که در تاریخ برای خود سرگذشت گسترده ای دارد. نبرد با قاسطین:

معاویه از مدتها قبل از خلافت علی (علیه السلام) مقدمات خلافت را برای خود در شام فراهم آورده بود. وقتی امام برای خلافت برگزیده شد فرمان عزل او را صادر کرد، و حتی یک لحظه هم با ابقاء او به حکومت شام موافقت نفرمود، در نتیجه، سپاه عراق و شام در سرزمینی به نام «صفین» به نبرد پرداختند و در لحظاتی که می رفت سپاه علی (علیه السلام) بر لشگر شام پیروز شود، معاویه با نیرنگ خاصی، در میان سربازان امام (علیه السلام) اختلاف و شورش پدید آورد؛ سرانجام، پس از اصرار زیاد یاران

----- صفحه ۱۰۸

علی (علیه السلام)، آن حضرت ناچار به حکمیت «ابو موسی اشعری» از سوی سپاهیان خود در برابر «عمرو عاص» از جانب لشگر شام تن در داد که آنان در باره مصالح اسلام و مسلمین مطالعه کنند و در باره سرپیچی معاویه از بیعت و نظر خود را اعلام دارند. وضع علی (علیه السلام) در پذیرفتن مسئله حکمیت به پایه ای رسید که اگر نمی پذیرفت شاید رشته حیات او گسسته می شد و مسلمانان با بحران شدیدی روبرو می شدند، پس از فرا رسیدن موعدی که قرار بود «داوران» نظر خود را ابراز دارند، عمرو عاص، ابو موسی را فریفت و خود ابو موسی بر آن تصریح کرد و این امر، حيله گری مخالف را بیشتر آشکار ساخت، پس از اجرای حکمیت تعدادی از مسلمانانی که با حضرت علی (علیه السلام) همراه بودند علیه آن حضرت قیام کردند و امام را برای قبول حکمیتی که خودشان تحمیل کرده بودند مورد انتقاد قرار دادند. نبرد با مارقین:

نبرد با «مارقین» نبرد با همان گروهی است که علی (علیه السلام) را وادار به پذیرش حکمیت کردند، ولی پس از اندی از کار خود پشیمان شده و او را وادار به نقض عهد و پیمان کردند، اما علی (علیه السلام) کسی نبود که پیمان خود را بشکند و نقض عهد فرماید؛ اینان که همان خوارج هستند در برابر حضرت علی (علیه السلام) دست به صف آراییی زدند و در نهر روان با آن حضرت به جنگ پرداختند. حضرت علی در این نبرد پیروز گشت لیکن کینه خوارج در دلهاشان نهفته ماند. سرانجام علی (علیه السلام) پس از پنج سال حکومت در شب نوزدهم رمضان سال چهارم هجری به دست عبد الرحمن بن ملجم که یکی از افراد «مارقین» بود به شهادت رسید. شخصیت علی (علیه السلام) بالاتر از آن است که در مقاله یا کتابی بگنجد و کافی است بدانیم خلیفه دوم عمر بن خطاب در باره او چنین می گوید:

----- صفحه ۱۰۹

«عقمت النساء أن یلدن مثل علی بن أبی طالب» زنان، دیگر شخصیتی مانند علی نیاوردند. «شبلۃ شمل» لبنانی، پیشوای مادیین عصر خود نیز در باره علی (علیه السلام) چنین می گوید: «الإمام علی بن أبی طالب، عظیم العظماء، نسخة مفردة، لم یر لها الشرق والغرب صورة طبق الأصل لا قديماً ولا جديداً» (۱). امام و پیشوای انسانها علی بن ابی طالب، بزرگ بزرگان و یگانه نسخه ای است که با اصل خود (پیامبر عالی قدر اسلام) مطابق است و هرگز شرق و غرب نسخه ای مطابق علی (علیه السلام) در گذشته و حال ندیده است. همچنین «جرج جرداق» نویسنده لبنانی در باره امام می گوید: «ماذا عليك يا دنیا لو حشدت قواک فأعطیت فی کل زمن علیاً بعقله ولسانه وذی فقار» (۲). چه می شد ای روزگار اگر قدرتها و نیروهای خود را بسیج می کردی و در هر دوره انسانی مانند علی (علیه السلام) از نظر عقل و خرد، سخن و بیان، قدرت و شجاعت به جامعه بشری تحویل می دادی؟. اکنون با کمال پوزش از خوانندگان گرامی زندگی نخستین پیشوا را به پایان رسانیده امید است مبسوط آن را در کتاب هایی که در این زمینه نگاشته شده است مطالعه فرمایید.

۱. صوت العدالة الإنسانية، ج ۱، ص ۳۷. ۲. همان مدرک، ص ۴۹.

----- صفحه ۱۱۰

فصل دوم

فصل دوم

فاطمه زهرا (علیها السلام)

دخت گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)

سخن درباره امامان و پیشوایان معصوم است، و دخت گرامی پیامبر، حضرت زهرا (علیها السلام) هر چند امام و پیشوا نیست، ولی مادر یازده پیشوای معصوم است که قسمتی از شخصیت وراثتی آنان، مربوط به مادر آنهاست از این جهت، لازم است به صورت فشرده درباره او سخن بگوییم. همگی می دانیم پدر و مادر، در زمینه شخصیت انسان، تأثیر بسزایی دارند. روحیات والدین فهرست وار، به فرزندان منتقل می شود، و سپس با رشد طبیعی فرزند، رشد می نماید. و این مسأله ای است که علم امروز از آن پرده برداشته و آیین مقدس اسلام نیز در آیات و روایات بر آن صحنه نهاده است. در فضیلت دخت گرامی پیامبر، همین بس که از پدری مانند رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) و مادری مانند خدیجه به وجود آمده است. شخصیت پیامبر گرامی بر همه ما واضح و روشن است. شایسته است با مادر اونیز آشنا شویم. مادر او خدیجه دختر خویلد، همسر رسول خداست که نخستین بانو و یا فردی است که به رسول گرامی ایمان آورده است، و مدت ها به همراه علی (علیه السلام) با پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) نماز گزارده در حالی که احدی به اسلام نگرویده بود (۱).

۱. کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۷، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۹۷.

----- صفحه ۱۱۱ -----

عقیف کندی می گوید: برای بازرگانی وارد سرزمین مکه شدم، مردی را دیدم که در برابر کعبه نماز می گزارد، اندکی بعد زنی آمد و به او اقتدا کرد، آنگاه نوجوانی آمد و به آن دو پیوست. از عباس عموی پیامبر پرسیدم این سه نفر کیستند و از چه آیینی پیروی می کنند؟ وی در پاسخ گفت: وی محمد فرزند عبدالله برادر زاده من است. می گوید: خدا مرا به عنوان پیامبر برانگیخته است، و این زن، همسر او خدیجه، و این نوجوان برادر زاده دیگر من است که به او ایمان آورده است. سوگند به خدا در روی زمین، این مرد، جز این دو نفر پیروی ندارد (۱). خوب است فضیلت و مقام خدیجه را از زبان رسول خدا بشنویم: ۱- ابو هریره می گوید: رسول خدا فرمود: جبرئیل به سوی من آمد و گفت: این خدیجه است که به سوی تو می آید و ظرفی می آورد که در آن خوردنی و شامیدنی است. آنگاه که به سوی تو آمد، از پروردگارش و من به او سلام برسان و بشارت بده که خدا برای او در بهشت، خانه ای آرام و راحت ساخته است (۲). ۲- عایشه می گوید: من بر هیچ یک از زنان پیامبر حسد نورزیدم، جز خدیجه و من در زمان او نبوده ام و رسول خدا هرگاه، گوسفندی سر میبرد، قسمتی از آن را برای دوستان خدیجه می فرستاد. من از چنین اظهار محبتی، خشمگین می شدم. پیامبر فرمود: خدا مهر او را به من داده است (۳). ۳- روزی پیرزنی با پیامبر سخن می گفت، و پیامبر از حال او می پرسید و به او احترام می گذاشت وقتی از انگیزه این کار پرسیدم، فرمود: وفا، از ایمان است - او در زمان خدیجه به خانه ما می آمد (۴).

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۲۵. ۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۳. ۳. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۴. ۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۰۸.

۴- انس می گوید: هرگاه ارمغانی برای پیامبر می آوردند، پیامبر می فرمود، آن را به خانه فلان زن ببرید، او دوست خدیجه بود، او را بسیار دوست می داشت (۱). ۵- عایشه می گوید: روزی پیامبر از خدیجه یاد کرد، من براو رشک بردم و گفتم: او پیرزنی بیش نبود و خدا بهتر از او را به تو داده است! در این هنگام پیامبر خشمگین شد، و موهای سرش راست ایستاد سپس فرمود: به خدا سوگند، چنین نیست. هرگز خدا بهتر از او را به من نداده است، - او- هنگامی که مردم به من کفر میورزیدند - به من ایمان آورد، هنگامی که مردم مرا تکذیب می کردند، مرا تصدیق کرد، هنگامی که مردم مرا از دارایی خود محروم کردند، او سرمایه خود را در اختیار من نهاد، خدا فرزندان از او به من ارزانی داشت، و از دیگران به من چیزی عطا نفرمود. عایشه می گوید: پس از شنیدن این سخنان با خود پیمان بستم که دیگر درباره خدیجه بدگویی نکنم (۲). ۶- ابن عباس می گوید: پیامبر فرمود: برترین زنان بهشت، چهار زن هستند: ۱- خدیجه دختر خویلد ۲- فاطمه دختر محمد ۳- مریم دختر عمران ۴- آسیه دختر مزاحم همسر فرعون (۳) از این احادیث واحادیث دیگر به خوبی استفاده می شود که مادر فاطمه، مقام بس والا و ارجمندی دارد و تا او در قید حیات بود، پیامبر همسر دیگری انتخاب نکرد، و سالی که او درگذشت آن را سال حزن و اندوه اعلام نمود، و به هنگام وفات، خود وارد قبر خدیجه شد و با دستهای مبارک خود، بدن او را درقبر نهاد، و درقبرستان حجون به خاک سپرد (۴).

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۸۰، ماده «خرج» ۲. صحیح مسلم، ج ۷ ص ۱۳۴، اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۳۸. ۳. خصال، ج ۱ ص ۹۶، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲. ۴. سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۴۶.

در این جا سخن درباره مادر زهرا به پایان می رسد، اکنون وقت آن رسیده است که درباره خود آن بانوبه سخن بپردازیم. میلاد فاطمه (علیها السلام)

دخت گرامی پیامبر، روز بیستم جمادی الاخره سال پنجم بعثت چشم به جهان گشود. او درمکه هشت سال و در مدینه ده سال با پدر خود زندگی کرد و پس از رحلت پیامبرگرامی، هفتاد و پنج یا نود و پنج روز در قید حیات بود، آنگاه به لقای الهی پیوست (۱). او پنج ساله بود که مادر گرامی خود را از دست داد، و در همان ایام نیز، با فقدان بزرگترین حامی پدر یعنی حضرت ابو طالب، روبرو گشت، و این دو حادثه ناگوار، روح و روان او را فشرد، و در عین حال عواطف و محبت های پدر را بیش از پیش به خود جلب کرد، از آنجا که کاردرون خانه بر دوش او قرار گرفت، در قلمرو زندگی پخته تر و آبدیده تر شد. درس هشت سالگی - آنگاه که پدر برزگوارش مکه را به عزم مهاجرت به مدینه ترک گفت - همراه گروهی از زنان مسلمان که در تاریخ به نام «فواطم» نام می برد، به مدینه پانهاد، در این موقع، فصل نوینی در زندگی، به روی خود گشود. پیشرفت اسلام و گسترش آیین خدا و بالا رفتن عظمت ظاهری پیامبر در میان قبایل، سران عرب را بر آن داشت که با پیامبر رابطه خویشی برقرار نمایند، و با تنها دختری که در خانه داشت، ازدواج کنند. ماه و هفته ای نمی گذشت مگر که پیامبر پیشنهادی را

دریافت می کرد، درخواستها را با دختر خود در میان می نهاد، ولی کوچکترین رغبتی در چهره او احساس نمی کرد، زیرا زهرا به خوبی می دانست:

۱. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۳۹.

----- صفحه ۱۱۴

مسئله «ازدواج» زندگی دوجسم در کنار هم نیست، بلکه الفت دوروح است که باید همخوی و همسو باشند. از این جهت در انتظار آن بود که خواستگاری همسو با روحیات وی، سراغ او بیاید. وقتی علی ۹ به عنوان خواستگار حضور پیامبر رسید، و پیامبر، درخواست علی را در اختیار فاطمه نهاد، سکوتی پرمعنا بر مجلس حاکم شد، سکوتی که نشانه رضایت زهرا، آن هم توأم با حجب و حیا بود، وقتی پیامبر از رضایت درونی او آگاه شد، موافقت خود را با تکبیر اظهار نمود، و به یک معنا مسأله را خاتمه یافته تلقی کرد، فرمود: «فداها أبوها سَكُوتُها رِضاها» «پدرش به فدایش، خاموشی او نشانه رضایت اوست» موافقت زهرا به علی (علیه السلام) ابلاغ شد و قرار شد که مقدمات کار را فراهم سازد. دارایی علی در آن روز جز یک شمشیر و زره چیز دیگری نبود. علی مأمور شد که زره خود را بفروشد و مقدمات و مخارج عروسی را فراهم آورد. او زره خود را فروخت و پول آن را خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آورد. پیامبر مشتی از آن را بدون اینکه بشمارد به بلال داد، که برای زهرا، مقداری عطر بخرد، و باقیمانده را در اختیار ابی بکر و عمار گذارد، تا از بازار مدینه برای داماد و عروس، لوازم زندگی تهیه نمایند. آنان به دستور پیامبر برخاستند و اشیاء زیر را که در حقیقت جهیزیه زهرا بود، خریداری نمودند و به محضر پیامبر آوردند. صورت جهیزیه دختر پیامبر

۱- پیراهنی که به هفت درهم خریداری شده بود. ۲- روسری (مقنعه) که قیمت آن یک درهم بود. ۳- قطیفه مشکی که تمام بدن را کفایت نمی کرد. ۴- یک سر یر عربی (تخت) که از چوب ولیف خرما می ساختند. ۵- دو تشک از کتان مصری که یکی پشمی و دیگری از لیف خرما بود.

----- صفحه ۱۱۵

۶- چهار بالش که دو تای آن از پشم، و دو تای دیگر از لیف خرما بود. ۷- پرده. ۸- حصیر هجری. ۹- دست آس. ۱۰- مُشکی از پوست. ۱۱- کاسه چوبی برای شیر. ۱۲- ظرف پوستی برای آب. ۱۳- سبوی سبز رنگ. ۱۴- کوزه های متعدد. ۱۵- دو بازو بند نقره ای. ۱۶- یک ظرف مسی. وقتی چشم پیامبر به آنها افتاد فرمود: خداوند، زندگی را بر گروهی که بیشتر ظروف آنها سفالست، مبارک گردان! (۱) مهریه دختر پیامبر قابل دقت است. مهر او مهر السنّه بود که همان پانصد درهم می باشد (۲). در حقیقت این ازدواج برای دیگران سرمشق بود. برای پسرانی که از بار سنگین مهریه می نالند و گاهی قید ازدواج را می زنند، برای دختران که کار مهریه را سخت بگیرند. اساساً محیط زندگی زناشویی، باید با صمیمیت و مهر و وفا، گرم و مطبوع گردد، و گرنه مهریه های سنگین و جهیزیه های کمر شکن فروغی به زندگی

۱. اللَّهُمَّ بَارِكْ لِقَوْمِ جُلِّ أُنْيَتِهِمُ الْخَرْفَ - بحار الأنوار ۹۴/۴۳ به «كشف الغمّة» ج ۳۵۹/۱ نیز مراجعه شود ۲. وسائل الشیعة ج ۸/۱۵

----- صفحه ۱۱۶

نمی بخشد. در عصر حاضر، اولیای دختر برای تحکیم موقعیت و تثبیت وضع دختر خود، داماد را زیر بار سنگین مهر قرار می دهند تا روزی بر اثر بوالهوسی دست به طلاق نزنند. در صورتی که این کار هدف آنان را تأمین نمی کند، و درمان قطعی و علاج حقیقی آن، اصلاح وضع اخلاقی جوانان است. محیط فرهنگ و اجتماع ماباید طوری باشد، که ریشه این افکار را در مغز جوانان ما پدید نیاورد، و گرنه گاهی کار به جایی می رسد که دختر حاضر می شود، با بذل مهر خود، از خانه شوهر، جان به سلامت برد. مراسم عروسی

گروهی از طرف داماد و عروس دعوت شدند، و علی به افتخار همسر گرامی خود، ولیمه ای ترتیب داد. پس از صرف غذا، رسول گرامی فاطمه را به حضور طلبید، فاطمه در حالی که شرم و حیا سراسر وجود او را گرفته بود، شرفیاب محضر پیامبر گردید. عرق حجب و خجالت از پیشانی او می ریخت. وقتی چشم او به پیامبر افتاد، پای او لغزید و نزدیک بود به زمین بخورد. پیامبر دست دختر خود را گرفت و در حق او دعا فرمود و گفت: خداوند تو را از تمام لغزشها مصون بدارد. آنگاه چهره زهرا را باز کرد و دست عروس را در دست داماد نهاد و چنین گفت: «بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ نِعْمَتِ الزَّوْجَةِ فَاطِمَةُ» دختر پیامبر خدا، بر تو مبارک باد، علی! فاطمه چه همسر خوبی است سپس رو به فاطمه کرد و گفت: «نِعْمَ الْبَعْلُ عَلِيٌّ» «فاطمه! علی چه همسر نیک است» (۱).

۱. بحار الأنوار ج ۹۶/۴۳.

----- صفحه ۱۱۷

پیامبر، در آن شب صمیمیت و اخلاصی نشان داد، که هنوز در اجتماع کنونی ما با آن همه رشد و تکامل، این مقدار صفا و صمیمیت وجود ندارد. زیرا دست دختر خود را گرفت و در دست علی گذارد. فضایل علی را برای دختر خود بازگو کرد، نیز از شخصیت دختر خود و اینکه اگر علی آفریده نشده بود، همتایی برای او نبود، سخن گفت، و بعدا کارهای خانه و وظایف زندگی را تقسیم کرد. کارهای درون خانه را بر عهده فاطمه گذارد، و وظایف خارج از خانه را بر دوش علی نهاد! در این موقع بنا به گفته بعضی، به زنان مهاجر و انصار دستور داد که دور ناچه دختر او را بگیرند و به خانه شوهر برسانند به این ترتیب جریان ازدواج با فضیلت ترین زنان جهان پایان یافت. گاهی گفته می شود که پیامبر به شخصیت برجسته ای، مانند سلمان دستور داد که مهار شتر زهرا را بگیرد و از این طریق جلالت دختر خود را اعلام دارد. شیرین تر از همه لحظه ای بود که داماد و عروس به حجله رفتند، در حالی که هر دو از کثرت شرم به زمین می نگرستند. پیامبر وارد شد، ظرف آبی به دست

گرفت، به عنوان تَفأل بر سر و بر اطراف بدن دختر پاشید. زیرا آب مایه حیات است و در حق هر دو دعا فرمود: «اللّهُمَّ هذه ابنتی وأحبّ الخلقِ إلّیّ اللّهُمَّ وهذا أخی وأحبّ الخلقِ إلّیّ اللّهُمَّ اجعله ولیاً و...» (۱). پرودگارا! این دختر من و محبوب ترین مردم نزد من است. پرودگارا! علی نیز گرامی ترین مسلمانان نزد من است. خداوندا، رشته محبت آن دورا استوارتر فرما... در اینجا، برای ادای حق مقام دختر پیامبر، حدیث زیر را نقل می نمایم (۲)

۱. أقالکِ اللّهُ العَثْرَةُ۔ بحار الأنوار، ج ۳/۹۶. ۲. مسند احمد، ج ۲/۲۵۹.

----- صفحه ۱۱۸

انس بن مالک نقل کرد: پیامبر شش ماه تمام هنگام طلوع فجر از خانه بیرون می آمد و رهسپار مسجد می گشت و مرتب مقابل در خانه فاطمه می ایستاد و می فرمود: اهل بیت من! به یاد نماز باشید. خداوند می خواهد از شما اهل بیت، همه گونه پلیدی را دور کند (۱). چهره فاطمه در قرآن

داوری هیچ موجودی درباره انسان به پایه داوری قرآن که سخن خداست نمی رسد، زیرا او از جانب کسی سخن می گوید که انسان را آفریده است، و صانع هر موجودی از ویژگیهای مصنوع خود، بیش از دیگران اطلاع دارد. تا آنجا که می فرماید: (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ...) (سوره ملک/۱۴) «آیا آن کس که خلق را آفریده به خوبی آنرا نمی شناسد؟» از این جهت، لازم است گوشه ای از داوری قرآن را درباره دخت گرامی پیامبر، یاد آور شویم. قرآن، هر چند نام زهرا را به میان نیاورده است، اما گاهی درباره افراد محدودی سخن گفته که زهرا یکی از آنها می باشد، و احیاناً لفظ کلی را به کار برده که جز دختر پیامبر، مصداق دیگری نداشته است: ۱- آیه تطهیر

آیه تطهیر از آیه های معروفی است که درباره اهل بیت پیامبر نازل شده و آنها را انسانهای پاک و پیراسته از گناه معرفی می کند، و دخت پیامبر گرامی، به حکم لغت

۱. «الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»

----- صفحه ۱۱۹

(مفهوم لغوی اهل البیت) و احادیث متواتر (۱) از اهل بیت پیامبر بوده است، چنانکه می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (احزاب/۳۳) «محققا خدا می خواهد پلیدی را از شما ببرد، و شما را از گناه و خلاف پیراسته گرداند». این پیراستگی مربوط به پیراستگی ظاهری نیست، بلکه مقصود تطهیر نفوس از ذنب و گناه است که یگانه افتخار انسان به شمار می رود. پیامبر گرامی، در باره زهرا می گوید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَيَغْضِبَ لِعُصْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى بِرِضَاهَا» (۲). خدا بر خشم فاطمه اظهار خشم کرده و از خشنودی او خشنود می شود. این روایت را که محدثان اسلامی با

اختلاف اندکی در الفاظ، نقل کرده اند، به تنهایی نشان دهنده آن است که دخت گرامی پیامبر، پیراسته از گناه است. چگونه می توان گفت که او معصوم نیست و گرد گناه می گردد، درحالی که دراین هنگام، باید خدا از انجام گناه خوشحال شود در صورتی که خدا پیراسته از آن است که از گناه خوشحال شود، و یا به آن فرمان دهد چنانکه می فرماید: (قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشِ أَوْ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (اعراف/ ۲۸) بگو خدا به گناه و زشتیها فرمان نمی دهد. آیا آنچه رانمی دانید، به خدانسبت می دهید؟ ۲- آیه مباحله

مباحله به معنی نفرین دو مخالف درباره یکدیگر است، و پیامبر گرامی،

۱. ذخائر العقبی، ص ۲۴. ۲. فرائد السمطین، ۶۶/۲.

----- صفحه ۱۲۰

سران مسیحیان نجران را به مباحله دعوت کرد، که همگی به بیرون از مدینه بروند و به یکدیگر نفرین کنند، و پیامبر این کار را به فرمان خدا پیشنهاد کرد. آنان نیز پذیرفتند. پیامبر از مدینه با چهار نفر بیرون آمد آنها عبارت بودند از: دخترش فاطمه، و دو فرزند عزیزش حسن و حسین و دامادش علی بن ابی طالب، و با این عمل، به واقعیت این آیه تجسم بخشید. آنجا که می فرماید: (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَ آبَائِنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) (آل عمران / ۶۱) «بگو بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود به مباحله برخیزیم و دروغگویان را به لعنت خدا گرفتار سازیم» مفسران می گویند: تنها زنی که در حادثه مباحله حضور داشت، فاطمه زهرا بود، و جز او کسی در آنجا نبود و اگر از میان زنان مهاجر و انصار، کسی شایستگی داشت که دعای پیامبر را با آمین بدرقه کند، پیامبر گرامی او را می آورد. ۳- آیه مودت

همگی می دانیم رسالت پیامبران و هرنوع رنج و زحمتی که در این راه متحمل می شوند، برای خداست و باید پاداش خود را از خدا دریافت کنند، ولی در عین حال، خدا دوستی نزدیکان پیامبر را به عنوان یک فریضه واجب نموده است، چنانکه می فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (الشوری/ ۲۳) «بگو من پاداشی از شما نمی خواهم، جز دوستی نزدیکانم» چنین سفارشی هر چند به صورت اجر و مزد تلقی شده است، ولی در واقع فریضه ای است بر امت که در سایه چنین حبی و نزدیکی با چنین گروهی با فضیلت، به حد کمال می رسند و در سایه این مودت، از نظر عرفان علمی و عملی بالا می روند، و دخت گرامی پیامبر نزدیک ترین فرد به پیامبر گرامی می باشد که باید همه

----- صفحه ۱۲۱

مسلمانان جهان او را دوست داشته و احترام خاصی برای او قائل شوند. ۴- آیه إطعام

مفسران می نویسند: علی بن ابی طالب و دخت گرامی پیامبر حتی فرزندان او حسن و حسین و خادمشان «فضه» برای شفاء «حسنین» نذر کرده بودند که سه روز، روزه بگیرند، نذرآنان پذیرفته شده و درنخستین روز، به هنگام افطار فقیری درخانه ایستاد و درخواست طعام کرد. همگی طعام خود را به او داده و با آب افطار کردند. شب دوم نیز این جریان تکرار شد، و به جای فقیر یتیمی بر درخانه ایستاد، و ایثار شب قبل نیز تکرار گردید، شب سوم اسیری بر درخانه ایستاد، و همین کار نیز انجام گرفت. در شأن این چهار بزرگوار، که به آخرین مرحله ایثار دست یافتند، آیاتی که درسوره هل اُتی است نازل گردید، این آیات از آیه هفتم شروع شده و تا آیه ۲۲ ادامه دارد. و ما به نقل و ترجمه دوآیه می پردازیم: (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا (سوره انسان/ آیه ۹ و ۸) «آنان غذای خود را در عین نیاز به آن، به بیچاره، یتیم، و اسیر، می دهند، و می گویند ما شما را برای خدا اطعام می کنیم و از شما پاداش و سپاسی نمی خواهیم». ۵ - آیه کوثر

آیه چهارمی را به عنوان «بیت القصیده» یاد آور شویم و آن آیه کوثر است. چنانکه می فرماید: (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) «ما به تو خیر فراوانی را دادیم. برای خدا نماز بگزار و قربانی کن. و نسل دشمن بدگوی تو مقطوع است و نسل تو تا روز قیامت باقی است».

----- صفحه ۱۲۲ -----

بدگویان، مانند عاص بن وائل، پیامبر را «ابتر» (مقطوع النسل) می نامیدند، خداوند در ردّ اندیشه بدگویان یاد آور می شود که ما به تو، «خیر کثیر» دادیم و مقصود از آن «نسل کثیر» است به گواهی آخر آیه که می فرماید: دشمن بدگوی تو «ابتر» است (و تو، دارای «کوثر» می باشی). همگی می دانیم پیامبر گرامی، از سه دختر دیگر نسلی پیدا نکرد، و تنها نسل او از ناحیه دخترش زهرا باقی مانده، مفاد آیه، یکی از اخبار غیبی قرآن است که برای همگان ملموس و محسوس است. با آنکه فرزندان پیامبر در بسیاری از اعصار به وسیله جلّادان اموی و عباسی، به صورت فردی و جمعی جام شهادت نوشیده اند، مع الوصف جهان امروز نسل گسترده رسول گرامی را در تمام اقطار جهان لمس می کند. فخر رازی در تفسیر خود، به هنگام بحث از سوره کوثر می نویسد: مقصود این است که خدا نسل پیامبر را در طول زمان حفظ می کند. آنگاه می افزاید: «فانظر کم قتل من أهل البيت، ثم العالم ممتلئ منهن، ولم یبق من بنی أمیه فی الدنیا أحد یعبأ به ثم انظر کم فیهم من الأكابر من العلماء کالباقر والصادق والکاظم والرضا (علیهم السلام) (والنفس الزکیة وأمثالهم)» (۱). «بنگر چقدر افراد، از اهل بیت پیامبر کشته شده اند و باز جهان مملو از آنهاست، ولی از خاندان امیه کسی که قابل ذکر باشد نمانده است، آنگاه بنگر که چه علمای بزرگی در میان اهل بیت پیامبر هست مانند حضرت باقر، حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا - (علیهم السلام) - و نفس زکیه و مانند آنان». وی این سخن را در قرن ششم می گوید: ما اکنون در اوایل قرن پانزدهم هجری هستیم و جهان اسلام از مغرب و تونس و الجزایر گرفته تا برسد به عربستان و شامات و ترکیه و ایران و غیره شاهد نسل درخشنده رسول خدا می باشیم و همگی

۱. مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۴۹۸ ط مصر، ۱۳۰۸.

----- صفحه ۱۲۳

می گوئیم: «صَدَقَ اللَّهُ الْعَلَى الْعَظِيمِ: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ». زهرا اُسوه و اَلْگو

آشنایی با زندگانی حضرت زهرا مارا با اسوه و الگویی آشنا می سازد که همه زنان باید اورا بهترین الگو در زندگی تلقی کنند. قرآن آنگاه که برای زنان اسوه و الگو مطرح می کند، از چهار زن نام می برد که دوتن از آنها الگوی فضیلت و سعادت و دو فرد دیگر الگوی شقاوت و بدبختی بوده اند. اینک ما به طور اجمال از این چهار زن نام می بریم. آنگاه اسوه بودن زهرا را در مورد فضیلت و سعادت، مطرح می کنیم. آن دوالگوی بدبختی و نکبت، زنان نوح و لوط اند. با اینکه در خانه نبوت و وحی می زیستند، اما زیستن آنها زیستن دو جسم در کنار یکدیگر بود، نه زندگی دو روح، زیرا باشوهران خود همسو نبودند و به آنان خیانت می کردند. از این جهت سرانجامی جز دوزخ پیدا نکردند، چنانکه می فرماید: (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةً نُوحٍ وَاَمْرَأَةً لُّوطَ، كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ، فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ) (تحریم ۹) «خداوند برای کافران زنان نوح و لوط مثل می زند. این دو نفر در اختیار دو بنده از بندگان صالح مابودند، اما به آنان خیانت کردند، شوهران آنان نتوانستند همسران خود را از آتش دوزخ نجات دهند. به آنها گفته شد: همراه دوزخیان وارد آتش شوید» اما آن دو الگوی سعادت و خوشبختی، آسیه همسر فرعون و مریم مادر حضرت عیسی است. بانوی نخست، با اینکه «ملکه مصر» بود، و از نظر عزت و بزرگی، و رفاه و نعمت همتا نداشت، وقتی حقیقت براو روشن شد دعوت موسی را - باتمام

----- صفحه ۱۲۴

خطرهایی که دربر داشت پذیرفت - فرعون از گرایش همسر به دشمن شماره یک او، سخت لرزید، باتمام علاقه ای که به همسر داشت، همه را در راه حفظ الوهیت و خدایی فروشی دروغین خود، نادیده گرفت، و او را در میدان شهر به چهارمیخ کشید. ولی غافل از آنکه اوبا این عمل به یکی از آرزوهای همسر مؤمن و موحد خود، جامه عمل پوشانید و قرآن درباره او چنین می گوید: و در خواست او را از خدا نیز منعکس می کند: (وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (تحریم/۱۱) «خدا برای افراد با ایمان، همسر فرعون را به عنوان زن نمونه یادآور می شود آنگاه که با خدای خود چنین راز و نیاز نمود: پرودگارا برای من در نزد خود، خانه ای در بهشت بنا کن، و مرا از فرعون و کردار زشت او نجات بده، و از مردم ستمکار رهایی بخش». اومرگ را آرزو می کند. مرگی که در دل آن حیات و زندگی جاودانه است. بانوی دوم مریم دختر عمران، مادر حضرت مسیح (علیه السلام) است. و قرآن روی عفت و پاکدامنی او تکیه می کند و حادثه تمثّل جبرئیل را به صورت یک جوان زیبا در برابر او یادآور می شود، ولی او در همان لحظه به خدا پناه می برد و می گوید: من زنی عفیف و پاکدامنم (۱) ناگاه ندایی می شنود که من پیام آور پروردگار تو هستم که به تو فرزند پاکیزه ای ببخشم. قرآن درباره این زن نمونه چنین می فرماید: (وَمَرْيَمَ ابْنَتْ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَاهُ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ لَهَا مِنَّا صَدَقَةٌ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ) (تحریم/۱۲)

۱. سوره مریم، آیه ۱۷-۱۸.

----- صفحه ۱۲۵

«خدا مریم را به عنوان زن نمونه برای افراد با ایمان یاد آور می شود. مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، وما از روح خود در او دمیدیم. او سخنان پروردگار و کتابهای او را تصدیق کرد، و از بندگان مطیع خدا بود. زهرا با فضیلت ترین زنان جهان است

اکنون که با این دوزن نمونه آشنا شدیم، دخت پیامبر گرامی سومین زن نمونه جهان است که در ردیف این دو زن قرار دارد، و در گذشته یاد آور شدیم که پیامبر فرمود: سروران زنان بهشت، چهار نفرند که یکی از آنها دخترش زهرا ست. عایشه می گوید: «ما رأیتُ أَحَدًا قَطُّ أَفْضَلُ مِنْ فَاطِمَةَ غَیْرِ أَبِیْهَا...» (۱) «من کسی را برتر و بالاتر از فاطمه نیافتم جز پدرش پیامبر اسلام». حسن بن زید عطار می گوید: از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردم: اینکه پیامبر گرامی فرموده است: فاطمه سرور زنان اهل بهشت است، آیا او برترین زنان زمان خود بود؟ او در پاسخ فرمود: مریم چنین بود، ولی فاطمه برترین زنان اهل بهشت است، از گذشتگان و آیندگان (۲). عفت وعصمت زهرا (علیها السلام)

فضیلت و کمال زهرا یکی دو تا نیست که در اینجا مطرح شود. او در عصمت وعفت، علم ودانش، شجاعت وقوت قلب، فصاحت وبلاغت کلام، در درجه ای بس عالی قرار داشت، ولی نام زهرا همه جا یاد آور عفت و پا کدانی است.

۱. سیره حلبی، ج ۲، ص ۶. ۲. عوالم، ج ۱۱، ص ۴۹.

----- صفحه ۱۲۶

زنان مسلمان باید اورا الگوی خود سازند، و شخصیت خود را در بالا بردن علم ودانش، تقوا و پرهیزگاری، خدمت وانجام وظایف، جستجو کنند. از دیر باز، قدرتهای بزرگ جهان، به فکر مسخ هویت اسلامی مسلمانان بوده اند و خواسته اند از طرق گوناگون ما را از آیین خود بیگانه سازند، و در نتیجه بزرگترین سدی را که در برابر مطامع روز افزون آنان، قرار دارد، از میان بردارند. استعمار یک ملت، در صورتی سهل وآسان می گردد، که علایق آنها را از گذشته قطع کرده وآنها را به صورت قارچهای بی ریشه ای درآورند. بزرگترین قدرتی که جهان از آن می ترسد، نیروی اسلام است که به پیروان خود فرمان ثبات ومقاومت در برابر سلطه بیگانگان داده وسلطه ناپذیری را اساس خود می داند، جهاد و جهادگر را در طریق حفظ وآرمانهای دینی می ستاید، و حیات وشهادت را «إحدى الحُسَین» قلمداد می کند. خاور شناسان که پیشگامان نیروهای استعمار گر غربی هستند، به این حقیقت، پی برده طراحان استعمار را از آن آگاه ساخته اند، و با تجربه ای که از تسلط بر اندلس اسلامی آموخته بودند، اذعان داشتند که بیگانگی جوانان ودختران از اسلام وتعالیم حیات بخش آن، وترویج فساد و

فحشاء درمیان آنان ودعوت به آمیزشهای بی قید و شرط میان دوگروه، یکی از ابزار سلطه بر آنهاست، ازاین جهت، برای پیدا کردن این طرح کلی، از راههای گوناگونی وارد شدند که یکی از آنها ترویج بی حجابی درمیان زنان ودختران مسلمان بوده است. عفت وپاکدامنی جزء سرشت زن است

هرنوع برنامه ریزی برای زندگی زن، خواه پیش از زناشویی یا پس از آن، باید مطابق آفرینش او باشد، ودر حقیقت سرشت زن راباید بررسی کرد ومطابقت خواست

----- صفحه ۱۲۷

آن، برای او برنامه ریخت. ۱- جای سخن وگفتگو نیست که عفت وپاکدامنی با آفرینش زن بهم آمیخته واز روز نخست، عفت گرا و پاکدامن است. نگاه های معصومانه، ونفرت او از گناه درروزهای نخست زندگی، تظاهر زن به عفت وپاکی درنخستین برخوردها، نشانه آن است که عفت درزن، جایگاه عظیم وبلندی دارد که هم خود خواهان آن است وهم دیگران او را با این ویژگی می خواهند. روی این اساس، تمام برنامه های زندگی زن باید درچار چوب حفظ عفت صورت گیرد وآنچه که سرانجام منتهی به ناپاکی وگناه وآمیزشهای نامشروع می گردد، باید از زندگی او حذف گردد. شکی نیست که زنان درسنین جوانی، ذاتاً دل آرا ودلربا هستند، ودر نخستین برخورد با مردانی که غریزه جنسی نیرومندی دارند، کشش خاصی نسبت به یکدیگر پیدا می کنند، ولی این کشش همه جابه سود طرفین و بالأخص زن نیست. درست است که این جاذبه وکشش، اساس زناشویی است، ودست آفرینش، این تجاذب را میان آن دو پدید آورده تا درسایه آن، نخستین هسته های جامعه یعنی خانواده راتشکیل دهند، ودرنتیجه نسل بشر محفوظ بماند، ولی اگر او با چنین دلربایی، دربرابر هر فردی ظاهر شود، ممکن است درمواردی خویشان دار باشد، ولی درمواردی دیگر با شکست روبرو می گردد، وآنچه نباید بشود، می شود. واگر زنان قوی ونیرومند وخویشان دار، بر نفس خود مسلط باشند، همه زنان از نظر شخصیت وفکر یکسان نبوده وخویشان دار نیستند. ۲- روی این اساس، درشرایع آسمانی مسأله پوشش برای زن مطرح بوده تا دل آرای او را به محارم وشوهر خود محدود ساخته واز این طریق، به تحکیم بنیاد خانواده کمک کند.

----- صفحه ۱۲۸

این که گفتیم درشرایع آسمانی، مسأله پوشش برای زن، یک اصل بوده، سخن گزافی نیست، وتلمود یهود بر آن نیز گواهی می دهد(۱). حتی این مسأله را خردمندان جهان، با بررسی ومطالعه دریافته بودند ونمیگذاشتند زنان، به جز کنیزان، دربرابر مردان بیگانه، خودنمایی کنند. درجامعه ساسانیان، زنان متشخص، جز درتخت روان روپوش دار، ازخانه بیرون نمی آمدند وهرگز به آنان اجازه داده نمی شد، آشکارا با مردان معاشرت داشته باشند. حتی در نقشهایی که ازایران باستان بر جای مانده صورت زن به طور واضح دیده نمی شود، فقط کنیزان، آزادی بیشتری داشتند، چون ناچار بودند ازمهمانان خواجه خود پذیرایی کنند(۲). ۳- البته آن سخت گیری که در تلمود نسبت به پوشش زن وجود دارد، یا برخی از سخت گیریهایی که در ایران باستان برای زن دیده می شود، در اسلام محکوم بوده ویک نوع افراط حساب می شود، ولی آنچه مسلم است، این است که پوشش ساده زن وجلوگیری ازآمیزش آزادانه او با جوانان ومردان بیگانه، به عفت وپاکی او کمک

شایانی می کند، و فرهنگی و خود آرایی او در ادارات و مراکز کار و گذرگاهها، جز تحریک جنسی جوانان، نتیجه ای ندارد. ۴- بنا بر این، الزام پوشش، فقط و فقط برای حفظ عفت اوست، نه زنجیر اسارتی بر دست و پای او و نه سدی در برابر تکامل فکری و علمی و هنری او است، بلکه درحالی که همه راههای تکامل به روی او باز است، ولی همگی باید درچار چوب حفظ گوهر گرانبهای او به نام عفت، صورت گیرد، زیرا اگر از دست برود،

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، ج ۱۲، ص ۳۰. ۲. ایرانیان، جامعه ساسانیان، ج ۱، ص ۵۵۲.

----- صفحه ۱۲۹

شیرازه زندگی می پاشد و محیط گرم خانواده تشکیل نمی گردد، یا پس از اندی به سردی و پاشیدگی می گراید. و برای همین جهت زنان قانونی در دوره ساسانیان در خانه نگهداری می شدند. (۱) امروز، آمار و ارقام با ما سخن می گوید و حقایق را روشن می سازد. امروز چه کسی است که نداند قسمت اعظم فزونی طلاق در طبقات مرفه و حتی طبقات متوسط، مربوط به آزادی زنان در محیط زندگی آنهاست، زیرا در سایه این آزادی علاقه های حاکم بر محیط خانواده به سستی گراییده، وهریک از همسران در فکر دیگری می افتند. در غرب، بنیاد خانواده کاملاً سست و لرزان است و کمتر ازدواجی است که به صورت پایدار میان جوانان و دختران باقی می ماند، و غالباً پس از اندی جدا می شوند و یکی از علل آن، آمیزشهای آزادی است که میان دختران و جوانان حاکم است. ۵- آیین مقدس اسلام، در کلیه دستورهای خود، آفرینش زن و صلاح و خیر جامعه را در نظر گرفته و برای زنان، در خارج محدوده زندگی، پوشش تصویب کرده است، تا عفت درون خانه که به وسیله چهار دیواری حفظ می شود، با عفت برون هماهنگ باشد، و زیبایی زن و دلارایی او، از آن شوهران و محارم بوده و غیر آنان از آن بهره ای نگیرند، پیامبر گرامی درسرخان خود، بهترین زن را چنین توصیف میکند: بهترین زنان، زنی است که برای شوهر، فرزند بیاورد، و او را دوست بدارد. عقیف و با حیا باشد، بر اثر رفتار نیک، عزت خود را در محیط خانه حفظ کرده، و نسبت به همسر فروتن باشد، و تنها برای شوهر خود زینت کند، و از هر نوع دلارایی و دلربایی برای دیگران خود داری کند. سخن همسر را بشنود و فرمان او را

۱. ایرانیان، جامعه ساسانیان، ج ۱۰، ص ۲۳۳.

----- صفحه ۱۳۰

گوش کند و در غیاب او خواسته های او را انجام دهد (۱). اشتباه نشود که این حق یک طرفه نیست و شوهر نیز در برابر آن، باید حقوقی را در برابر همسر خود مبذول بدارد و درست یک حقوق متقابل میان زن و مرد از نظر اسلام حاکم است که اسلام از آن، با یک جمله فشرده تعبیر آورده، آنجا که می فرماید: (وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيَّهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ) (بقره ۲۲۸) «آنان درست، در برابر وظایف خویش، حقوقی نیز دارند و باید با نیکی با آنان رفتار شود». پیشوای موحدان امیر مؤمنان (علیه

السلام)، وقتی آگاه شد که زنان کوفه، در کوچه و خیابان شهر به گونه ای راه می روند که به مردان تنه می زنند، در سخنرانی خود چنین فرمود: «نَبِّئْتُ أَنْ نِسَاءَ كُمْ يُدَافِعْنَ الرَّجَالَ فِي الطَّرِيقِ. أَمَا تَسْتَحُون...» (۲) «به من گزارش داده اند که زنان شما در گذرگاهها به مردان تنه می زنند. آیا شرم نمی کنید؟...» و در سخنان دیگری به مردم فرمود: «آیا شرم نمی کنید، ننگ شما نیست که زنان به بازار بروند و با مردان تنومند سفید پوست روبرو شده و جا را بر یکدیگر تنگ کنند؟» (۳) نظام جمهوری اسلامی ثابت کرد که پوشش زنان، نه تنها مانع از کار و کوشش و تلاش زنان در مشاغل مناسب نیست، بلکه زن درپرتو آن پوشش، می تواند از مفاسد بی حجابی بکاهد، و درعین حال وظایف اجتماعی خود را نیز انجام دهد. البته افراد مغرض و فتنه جو، پیوسته با شعارهای مبتذل، و سروده های بی مغز،

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۴. ۲. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۷۴. ۳. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۷۴.

----- صفحه ۱۳۱

پوشش زنان رابه باد مسخره گرفته ودراین مورد آنچه نباید بگویند، گفته اند، ولی زنان عاقل و خردمند، می دانند که این شعارها یک نوع دعوت به هرزه گرایی و بی بند و باری است، و آنچه برای آنان هدف نیست، تکامل روحی و معنوی زن است. ما در تاریخ اسلام، زنان آگاهی داریم که از رسول خدا و پیشوایان معصوم، حدیث آموخته اند و در کتابهای رجال اسامی آنها ثبت شده است (۱). در طول تاریخ درمیان زنان پاکدامن سخنورانی بودند که تاریخ، خصوصیات و متون سخنرانیهای آنان را ضبط کرده و ابن طیفور، متوفای ۳۰۳، کتابی دراین باره به نام «بلاغات النساء» نگاشته است، و اخیراً «عمر رضا کحالة» دانشمند عرب، کتابی به نام «أعلام النساء» نگاشته که قسمت اعظم آنها را زنان مسلمان عفیف و پاکدامن تشکیل می دهند. و در زبان فارسی نیز کتابهایی درباره زنان با شخصیت اسلامی نوشته شده که هر کدام می تواند تاریخچه زن را در طول چهارده قرن برای ما روشن سازد (۲). درگذشت زهرا (علیها السلام)

سرانجام دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در سن ۱۸ سالگی در سال یازدهم هجرت، هفتاد و پنج، یا نود و پنج روز پس از درگذشت پدرش، پس از بیماری ممتد که معلول بی مهریهای امت، و تجاوز گروهی از دنیا طلبان به خانه او بود، جان به جان آفرین سپرد و به تعبیر امام صادق (علیه السلام) جام شهادت نوشید. انسان هر چند بخواهد بر بی مهریها و ستمگریهای امت اسلامی بر فرزندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) پرده پوشی کند، امانی تواند مظلومیت یگانه یادگار پیامبر را فراموش

۱. به تنقیح المقال جلد سوم، بخش نساء مراجعه شود. ۲. ریاحین الشریعة.

----- صفحه ۱۳۲

کند و آن را نادیده بگیرد یا توجیه کند. دختری که پیامبر گرامی کراراً او را به مردم سفارش کرده و پاره تن خود می دانست با یک جهان قهر و خشم بر افراد بی وفا، در خانه خود درگذشت و به نقل امام هشتم در خانه خود به خاک سپرده شد (۱). درود خدا بر او روزی که دیده به جهان گشود، و روزی که شهیدانه چشم از جهان بر بست، و روزی که به فرمان خدا زنده می شود. ما معترفیم که در این نوشتار کوتاه نتوانسته ایم کوچکترین حقی از دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را ادا کنیم چنانکه نتوانستیم حقوق دیگر پیشوایان رانیز ادا نماییم، و اصولاً هدف در کتاب آشنایی اجمالی است نه آشنایی تفصیلی. در این جا شایسته است اشعار نغز و پر معنی دوست و برادر عزیزم جناب آقای نخجوانی را که به درخواست اینجانب در پاسخ برخی از شعرای متأثر از وضع موجود در مال خود سروده اند، بیاورم. هان! بر سر سودای هوس، پا بزن ای زن *** یکچند، دم از عفت و تقوی بزن ای زن دون همتی و بی هنری، بر تو نزیبد *** حرف، از هنر و همت والا بزن ای زن لفظ هنر و پیشه تحریف، رها کن *** بگذر ز هوس، رای بمعنا بزن ای زن ***

۱. کافی، ج ۱، فصل مولد الزهراء ص ۴۶۱.

----- صفحه ۱۳۳

از علم و فضیلت، عَلم فخر و مباهات *** بر تارک نه گنبد مینا بزن ای زن تا کی پی مد رفتن و تقلید و تظاهر؟ *** پا بر سر این شیوه بیپا بزن ای زن دامن چه زنی بالا؟ رو قیمت خود را *** با پاکی دامت، بالا بزن ای زن (این جامه رسوا، بدل ما زده صد چاک *** صد چاک بر این جامه رسوا بزن ای زن)! پرهیز کن از جلوه گری، روی میفروز *** دل، بر سر این کار، بدریا بزن ای زن کافی نبود «صورت زیبا» تو برو چنگ *** بر خوی خوش و «سیرت زیبا» بزن ای زن نیکومنش و پاک شو، آنگاه نکو روی *** با پاکی و نیکی ره دلها بزن ای زن زنهار! سر ناصح مشفق زنی مشت *** مشتی سر شیطان فریبا بزن ای زن در گوش، چو در کن سخن نغز صدیقی *** هان! بر سر سودای هوس پا بزن ای زن

صفحه ۱۳۴

فصل سوم

فصل سوم

امام حسن (علیه السلام)

نخستین میوه پیوند فرخنده علی (علیه السلام) با دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، در نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجرت، در شهر مدینه دیده به جهان گشود. مراسم نامگذاری و سایر آداب اسلامی مربوط به نوزاد، وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) انجام گرفت و نام «حسن» که گویا تا آن موقع در میان اقوام عرب مشهور نبود از طرف

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای او برگزیده شد (۱). امام مجتبی (علیه السلام) از دوران پر عظمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، جد بزرگوار خود چند سالی را بیش درک نکرد و تقریباً هفت ساله بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به درود حیات گفت و به فاصله کوتاهی مادر گرامی او زهرا - سلام الله علیها - نیز دیده از جهان فرو بست. یگانه عامل تسلی امام حسن (علیه السلام) و نیز برادر وی امام حسین (علیه السلام)، آغوش گرم و پرمهر پدرش علی (علیه السلام) بود. او از دوران جوانی از لحاظ علم و دانش، چهره درخشان و ممتازی به شمار می رفت و به مشکلات مردم پاسخ می گفت (۲). «سیوطی» در تاریخ خود می نویسد: حسن بن علی (علیهما السلام) دارای امتیازات اخلاقی و فضایل انسانی فراوانی بود؛ او شخصی بزرگوار، باوقار، بردبار، متین، سخی و بخشنده و مورد علاقه مردم بود (۳).

۱. ارشاد مفید ص ۲۰۲ شوبحار ج ۴۳ ص ۲۵۳. ۲. در این مورد به فروع کافی ج ۷ ص ۳۳ مراجعه شود. ۳. تاریخ الخلفاء ص ۱۷۲.

----- صفحه ۱۳۵

در سخاوت و بخشندگی او همین کافی است که در طول عمر مبارک خود، دوبار تمام اموال و دارایی خویش را در راه خدا اتفاق و سه بار دارایی خود را به دو نیم تقسیم فرمود، نیمی از آن را در راه خدا بذل کرد و نیمی را برای خود نگاه داشت (۱). امام مجتبی (علیه السلام) وجبهه های جنگ

امام مجتبی (علیه السلام) فرد شجاع و با شهامتی بود و ترس و بیم در وجود او راه نداشت. او در جنگ جمل از طرف امیرمؤمنان (علیه السلام) مأمور شد به کوفه برود و مردم را جهت شرکت در این جهاد مقدس دعوت کند. وقتی او وارد شهر شد، استاندار کوفه که با علی (علیه السلام) روابط خوبی نداشت، از دستور امام حسن (علیه السلام) سرپیچی کرد، لیکن با وجود کارشکنی های استاندار، آن حضرت توانست نه هزار نفر از مردم کوفه را به میدان جنگ اعزام کند (۲). امام حسن (علیه السلام) در این جنگ... کنار پدر، در خط مقدم جبهه جنگید، و حتی از یاران دلاور و شجاع علی (علیه السلام) سبقت می گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می کرد. او نه تنها در جنگ جمل در صف مقدم جبهه بود، بلکه در نبرد صفین با سخنان پرشور و مهمیج خود مردم عراق را برای سرکوبی سپاه شام دعوت کرد، وقتی او بر قلب سپاه دشمن حمله کرد، امیر مؤمنان (علیه السلام) از یاران خود خواست تا او و برادرش حسین بن علی (علیه السلام) را از ادامه جنگ باز دارند تا نسل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با کشته شدن این دو شخصیت قطع نشود (۳).

۱. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۵. ۲. الأخبار الطوال دینوری ص ۱۴۵. ۳. نهج البلاغه خطبه ۲۰۲، طبع «عبد».

----- صفحه ۱۳۶

پس از شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام) در رمضان سال چهارم، امام مجتبی (علیه السلام) به منبر رفت و در باره فضایل پدر بزرگوار خود خطابه ای ایراد کرد، در این موقع مردم کوفه گروه گروه برخاستند و با «حسن بن علی (علیه السلام)» به عنوان جانشین پیامبر و رهبر امت، بیعت کردند و از این طریق، زمامداری جامعه اسلامی بر حضرتش به صورت واجب عینی در آمد. زیرا از یک طرف از جانب خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و شخص علی (علیه السلام) بر این مقام منصوب شده بود و از طرفی هم بیعت و آمادگی مردم، حجت را به ظاهر بر او تمام کرد و این دو امر سبب شد که زمام امور مسلمانان را به دست گیرد و قریب شش ماه به اداره امور آنان بپردازد و بر کلیه فرمانداران، استانداران، بخشداران، دستورات لازم را صادر فرماید، اما وقتی خبر شهادت علی (علیه السلام) به شام رسید، معاویه با سپاهی گران وارتشی منظم به سوی کوفه حرکت کرد تا زمام امر مسلمانان را به دست بگیرد و حسن بن علی (علیه السلام) را وادار به تسلیم سازد. سؤال مهم در باره امام مجتبی (علیه السلام) این است که چرا حضرتش راه صلح با دشمن را پیش گرفت، درحالی که برادر ارجمند او، طریق جنگ و نبرد را برگزید؟ و این خود موضوع گسترده ای است که پیرامون آن، کتابها و رساله هایی نوشته شده است. ما انگیزه های صلح امام (علیه السلام) را در این جا به صورت فشرده می نگاریم و قبلاً یاد آور می شویم که امام مجتبی (علیه السلام) صلح نکرد بلکه صلح بر او تحمیل شد و اوضاع و شرایط نامساعد، دست به دست هم داد و وضعی به وجود آورد که صلح به عنوان یک مسأله ضروری بر امام تحمیل گشت به گونه ای که حضرت، جز پذیرفتن صلح چاره ای ندید و هرکس به جای او بود و در شرایط او قرار می گرفت، چاره ای جز قبول صلح نداشت. زیرا سیاست خارجی اسلام از یک سو و وضع داخلی عراق و سپاه حضرت از دیگر سو، جنگ را ایجاب نمی کرد و اگر حضرت دست به جنگ می زد به اسلام و تشیع ضربت بزرگی وارد می آمد. از نظر سیاست خارجی، امپراطوری روم که ضربه های شکننده ای از

----- صفحه ۱۳۷

مسلمانان بر پیکرش داشت، در پی فرصت بود تا حمله گسترده ای را به کیان اسلام سازماندهی کند؛ روم وقتی از صف آرای سپاه امام حسن (علیه السلام) و لشکر معاویه آگاه شد، آن را بهترین فرصت برای مقصود خود شمرد و با سپاهی عظیم عازم کشور اسلامی شد. در چنین شرایطی شخصی مانند امام حسن (علیه السلام) که رسالت او حفظ اساس اسلام است و وظیفه ای جز این نداشت که با پذیرش صلح، این خطر بزرگ را از جهان اسلام دفع کند. یعقوبی می نویسد: معاویه پس از عقد صلح با امام حسن (علیه السلام) به شام برگشت. در این هنگام گزارشی به او رسید که امپراطور روم با سپاه منظم و بزرگی به قصد حمله بر کشور اسلامی از روم حرکت کرده و چون در آن زمان دولت اسلامی را یارای مقابله با رتتش روم نبود، معاویه ناچار شد که هر سال صد هزار دینار به دولت روم شرقی بپردازد (۱). این سند تاریخی نشان می دهد که اگر میان دو سپاه درگیری رخ می داد، امپراطور روم شرقی برنده بود، نه حسن بن علی (علیه السلام) و نه معاویه. این خطر با دور اندیشی امام مجتبی (علیه السلام) برطرف شد، از این جهت، امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «اگر امام مجتبی (علیه السلام) صلح را نمی پذیرفت، خطر بزرگی متوجه اسلام می شد» (۲). اما از نظر سیاست داخلی، امام حسن (علیه السلام) تمام راه ها جز صلح با معاویه را به روی خود بسته دید. زیرا: اولاً: تمام یاران امام مجتبی (علیه السلام) همان یاران

پدر او علی (علیه السلام) بودند که در پنج سال خلافت آن حضرت هرگز اسلحه به زمین ننهادند و اگر روزی هم سلاح به زمین

۱. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۰۶. ۲. بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۱.

----- صفحه ۱۳۸

نهادند، فردای آن روز سلاح خود را باز گرفته و در جبهه دیگر حاضر می شدند، از این رو یک نوع خستگی فوق العاده بر سپاه امام حاکم بود و وقتی خبر حرکت سپاه معاویه به کوفه رسید، امام، در مسجد خطابه هیجان انگیزی خواند و آنان را به مبارزه با باطل و شکیبایی و فداکاری دعوت کرد؛ وقتی از خطابه خود فارغ شد، همه سکوت را برگزیدند و کسی او را تصدیق نکرد، این سکوت بر برخی از یاران با وفای امام گران آمد و مردم عراق را قهرمان دروغین و مردمی ترسو و فاقد شجاعت خواندند (۱). سرانجام پس از فعالیتها و نیز سخنرانی های جمعی از یاران امام، گروهی در اردوگاه «تُخَيْلَةُ» گرد آمدند که از چهار هزار نفر تجاوز نمی کردند و امام ناچار شد باز سخنرانی مجددی فرماید و گروه دیگری را به اردوگاه اعزام کند. این وقایع، حالی که از حکومت یک نوع خستگی و افسردگی بر سپاه امام بود و هرگز چنین سپاهی نمی توانست در جبهه جنگ فاتح و پیروز شود. ثانیاً: اعضاء سپاه امام بسیار ناهماهنگ و غیر منسجم بود و از عناصر بسیار متضاد تشکیل یافته بود، عناصری که هر کدام برای خود هدفی داشت. سپاه امام را عناصر زیر تشکیل می داد: ۱: یاران راستین امام علی (علیه السلام) و حضرت مجتبی (علیه السلام) که تا سرحد جان آماده نبرد و پیکار بودند. ۲: خوارج، این گروه به دلیل دشمنی با معاویه در سپاه امام شرکت کرده بودند، نه برای دوستی با امام مجتبی (علیه السلام) و در حقیقت مخالف هر دو نفر بودند، هر چند عداوت آنان با معاویه بیشتر بود. ۳: افراد سودجو و دنیا طلب که برای منافع مادی خود در سپاه امام شرکت کرده بودند و اگر منافع خویش را در جهت مخالف می دیدند قطعاً صدو هشتاد درجه

۱. مقاتل الطالبین ص ۳۹.

----- صفحه ۱۳۹

تغییر جهت داده و علیه امام به مبارزه برمی خاستند. ۴: افراد شکاک و دو دل که هنوز حقانیت امام مجتبی (علیه السلام) بر آنان ثابت نبود و طبعاً در میدان نبرد از خود فداکاری و دلیری نشان نمی دادند. ۵: گروهی که تنها به دلیل حضور رئیس قبیله خود در رکاب امام، در سپاه حضرت مجتبی (علیه السلام) شرکت کرده بودند و اگر رئیس قبیله از طریق تطمیع و یا تهدید تغییر موضع می داد، آنان نیز تغییر موضع می دادند. آیا این سپاه فاقد هماهنگی و انسجام می توانست در طریق هدف مشخصی جنگ و نبرد کند؟ بطور مسلم نه؛ بلکه چنین جنگی جز شکست و کشته شدن یاران راستین امام نتیجه دیگری نداشت. گواه روشن بر اینکه امام خواهان پیکار با معاویه بود و سرانجام صلح بر او تحمیل شد، این است که امام

درماتن (آخرین نقطه ای که سپاه حضرت تا آنجا پیشروی کرد) سخنرانی جامعی فرمود و یاد آور شد، معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف و برخلاف هدف بلند و روح بزرگ ما است؛ اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، ما با او به مبارزه برخیزیم و پاسخ او را با شمشیر بدهیم و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، پیشنهاد او را بپذیریم و رضایت شما را تأمین نماییم؛ وقتی سخن امام به این جا رسید، سپاه حضرت با فریادهای «البقیة البقیة»، «زندگی زندگی» پرده از منویات واقعی خود برداشتند. فرض کنید امام حسن (علیه السلام) فرمانده سپاه شام بود و معاویه فرمانده سپاه عراق، آیا معاویه می توانست جزکاری را که امام حسن (علیه السلام) در پیش گرفت، عمل کند؟! اصولاً شرایط حاکم در عصر امام حسن (علیه السلام) غیر از شرایط حاکم بر عصر امام حسین (علیه السلام) بود؛ زیرا در عصر امام مجتبی (علیه السلام) شهادت آن حضرت به وسیله معاویه موجی از خشم و غضب در مردم بر ضد حزب اموی ایجاد نمی کرد و مردم

----- صفحه ۱۴۰

چنین تصور می کردند که خلیفه ای و یا مدعی خلافتی به وسیله مدعی دیگری کشته شده است. صلح امام مجتبی (علیه السلام) این فرصت را به مردم داد تا پرده از چهره طاغیان برداشته شود و آنان را آنچنان که هستند بشناسند. اتفاقاً در طول حکومت نخستین حاکم اموی (معاویه) روشن شد که حکومت برای آنان هدف است و نه وسیله ترویج اسلام، و اصولاً آنچه که برای آنان مطرح نیست اسلام و رسالت الهی است. در پرتو تدبیر امام مجتبی (علیه السلام) و روشن شدن واقعیت این گروه، برادر وی امام حسین (علیه السلام) موفق شد آن انقلاب بزرگ را پدید آورد و با شهادت خود بار دیگر این حزب رسوا را رسواتر سازد و خشم توده و نفرت آنان را بر ضد حزب حاکم برانگیزد. متن پیمان صلح

متن پیمان صلح امام حسن (علیه السلام) نموداری از کوششهای وی در تأمین هدفها و آرمانهای مقدس اسلام است. هرگاه یک فرد باریک بین، یکایک مواد صلح نامه را مورد بررسی قرار دهد به روشنی داوری می کند که امام در آن شرایط خاص از این طریق خواسته است آرمان های مقدس اسلام را حفظ کند. اینک مواد پیمان: ۱: حسن بن علی (علیه السلام) حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کند، البته با این شرط که معاویه طبق قرآن و روش پیامبر عمل کند. ۲: پس از درگذشت معاویه، خلافت از آن حسن بن علی (علیه السلام) است و اگر برای او حادثه ای پیش بیاید، خلافت از آن حسین بن علی (علیه السلام) می باشد و معاویه حق ندارد برای خود جانشین معین کند. ۳: بدعت ناسزا گفتن و اهانت به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چه در حال نماز و چه در غیر آن حال، باید ممنوع شود و از او جز به نیکی یادی نگردد.

----- صفحه ۱۴۱

۴: مبلغ پنج میلیون درهم که در بیت المال کوفه موجود است باید زیر نظر امام مجتبی (علیه السلام) مصرف شود و معاویه باید هر سال از خراج «داراب گرد» مبلغ یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین که در رکاب امیرمؤمنان (علیه السلام) کشته شده اند تقسیم کند. ۵: معاویه متعهد بشود که تمام مردم، اعم از ساکنان عراق و شام و حجاز (از هر نژادی که باشند) از تعقیب و آزار وی در امان باشند و یک نفر از آنان نباید به دلیل فعالیت های گذشته خود بر ضد معاویه، تحت تعقیب قرار گیرد و تمام یاران علی (علیه السلام) در هر کجا هستند باید در امان باشند و هیچ یک از آنان را

نباید آزار داد و جان و مال و خانواده پیروان علی (علیه السلام) همگی باید در امن و امان باشد، و اموالی که از بیت المال در دست آنها است پس گرفته نخواهد شد. آنگاه در پایان پیمان، معاویه متعهد می شود که تمام اصول پیمان را به دقت اجرا کند و خدا را بر این مسأله گواه می گیرد و تمام بزرگان و رجال شام نیز بر این امر گواهی داده اند (۱). ما در این جا به شرح زندگانی امام حسن (علیه السلام) و اسرار صلح او پایان می دهیم و با تذکر نکته ای این بحث را به آخر می رسانیم. یکی از دسیسه های حزب اموی و پس از آنان بنی عباس، این بود که با جعل و نشر اخبار دروغ، افکار عمومی را نسبت به خاندان علی (علیه السلام) بدبین سازند؛ از این جهت، می بینیم شخصیتی مانند امام مجتبی (علیه السلام) را که بیست و پنج بار پای پیاده و گاهی با پای برهنه به زیارت خانه خدا رفته و برگشته است، به برخی از مسائل متهم کرده اند، مثل اینکه گفته اند، امام مجتبی (علیه السلام) همسران زیادی گرفت و طلاق داد

۱. درباره مواد پیمان صلح به کتاب صلح الحسن، آل یاسین، صفحات ۲۵۹، ۲۶۱ مراجعه شود.

----- صفحه ۱۴۲

و غالباً این اخبار به وسیله درباریان و مداحان دودمان اموی جعل شده و در میان مسلمانان پخش گردیده است؛ این مطلب با بررسی وضع راویان این اخبار کاملاً روشن و واضح است (۱). معاویه، «جُعه» همسر امام مجتبی (علیه السلام) را که دختر اشعث بن قیس و وابسته به یکی از خانواده های ضد علوی بود، تحریک کرد و صد هزار درهم برای او فرستاد و وعده داد که اگر حسن بن علی (علیه السلام) را مسموم سازد او را به همسری فرزند خود یزید در می آورد، همسر جنایتکار، فریب وعده های پوچ معاویه را خورد و امام را مسموم کرد و به شهادت رسانید. معاویه که گزارشهای رسیده از مدینه را به دقت می خواند، وقتی از شهادت امام آگاه شد، فوق العاده خوشحال گشت، زیرا بزرگترین مانع در برابر مقاصد خود را منتفی دید (۲).

۱. راویان این اخبار از افرادی مانند ابوالحسن علی بن محمد معروف مدائنی است که از طرفداران دودمان بنی امیه می باشد. وی مبلغ رسمی بنی امیه بود و اشعار زیادی درباره آنان سروده است. ۲. عقد الفرید ج ۴ ص ۲۵۱ الإمامة والسیاسة ج ۱ ص ۱۷۴، مروج الذهب ج ۵ ص ۱۰۵ و غیره.

----- صفحه ۱۴۳

امام حسین (علیه السلام)

سومین پیشوای جهان شیعه، حضرت حسین بن علی (علیه السلام) دومین میوه پیوند فرخنده علی (علیه السلام) با دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است. او در سوم شعبان سال چهارم هجرت دیده به جهان گشود و مراسم نامگذاری او مانند برادرش حسن بن علی (علیه السلام) به وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) انجام گرفت و در آغوش پر مهر رسول گرامی و مادر عزیز خود زهرا - علیها سلام - پرورش یافت. پیامبر در حق او و برادر گرامی وی حسن بن علی (علیه السلام) فرمود: «دو فرزند من حسن و حسین پیشوایان امت می باشند، خواه قیام کنند یا از قیام دست کشند.» مهمترین حادثه در حیات سومین اختر آسمان ولایت، جانبازی، فداکاری و شهادت وی و فرزندان و یاران عزیزش در دشت کربلا است. حادثه ای که عقلها را تکان داده و تمام حادثه ها را در برابر خود به دست فراموشی سپرده و پیوسته در صفحات تاریخ باقی و پایدار است. هر حادثه بزرگ و عظیمی که در جهان روی می دهد، طولی نمی کشد که جزر و مد زندگی، آن را به دست فراموشی می سپارد، و مرور زمان از هیجان و فروغ آن می کاهد و از آن نامی جز در صفحات تاریخ باقی نمی ماند. گویا حوادث تاریخی بسان غذا است، همان گونه که غذا پس از آنکه وارد معده شد از طریق دستگاه گوارش به صورت های مختلفی در آمده و هضم می گردد، همچنین حوادث و رویدادها، در هاضمه بزرگ جهان به تدریج هضم

----- صفحه ۱۴۴

گردیده و حوادث دیروز جای خود را به حوادث جدیدتر می دهد؛ این قانون مسلم و طبیعی جهان، تاریخ و جامعه است. لیکن برخی حوادث، جنبه استثنائی دارد و بسان برلیان و طلا که معده انسان قادر به هضم آن نیست، در هاضمه بزرگ روزگار هضم نمی گردد و گذشت زمان از قدرت بقای آن نمی کاهد. تاریخ مردان الهی و فداکاری پیامبران آسمانی و انقلابهایی که به وسیله پیشوایان بزرگ الهی صورت پذیرفته است، همگی از این نوع حوادث است که گذشت روزگار، بر اثر ارتباط و پیوندی که این رویدادها با فطرت انسان دارد آن را بی رنگ نمی کند بلکه برای ابد در خاطره ها زنده و جاوید می ماند. نهضت حضرت حسین بن علی (علیه السلام) و هنگامه خونین عاشورا یکی از حوادث جاویدان بشریت است و تجربه گذشت این همه سال، بزرگترین گواه آن می باشد. در تاریخ خونین کربلا سه موضوع، بیش از مطالب دیگر، شایان توجه و نیازمند بررسی های دقیق و عمیق تاریخی است: ۱: علل و موجبات قیام امام حسین (علیه السلام) ۲: کیفیت انقلاب و نهضت امام حسین (علیه السلام) ۳: نتایج و پیامدهای نهضت. اینک ما در باره هر سه موضوع به صورت فشرده سخن می گوئیم و بحث در باره موضوع سوم را به کتابهایی که در زمینه نهضت حسین بن علی (علیه السلام) و نتایج درخشان آن نگاشته شده است، ارجاع می دهیم. ۱: علل و موجبات قیام امام حسین (علیه السلام)

الف: روشنترین علت بر قیام و انقلاب حسین بن علی (علیه السلام) انحرافات بود که در دستگاه حکومت اسلامی آن روزگار پدید آمده بود و این انحرافات با تسلط حزب

----- صفحه ۱۴۵

اموی بر مردم، کاملاً نمایان بود. حزب اموی که در رأس آن ابوسفیان قرار داشت، پس از سالیانی نبرد با پیامبر، هنگام فتح مکه به ظاهر اسلام آورد اما کفر و نفاق خود را در دل محفوظ داشت. حتی در دوران خلافت عثمان، معاویه در یک جلسه خصوصی که همه سران آن را خاندان بنی امیه تشکیل می دادند جرأت پیدا کرد و گفت: «اکنون که فرمانروایی از آن بنی امیه است گوی خلافت را براباید و به یک دیگر پاس دهید و کوشش کنید که از دودمان بنی امیه بیرون نرود و در اعقاب و فرزندان شما برای ابد محفوظ بماند، من سوگند یاد می کنم که نه بهشتی در کار است و نه دوزخی» (۱). حزب اموی، روزگاری به صورت علنی بر ضد اسلام فعالیت می کرد، پس از فتح مکه، این حزب مخفی شد و فعالیت خود را به صورت زیرزمینی ادامه داد و در قیافه به ظاهر اسلامی، برای ریشه کن کردن دین کارهایی صورت می داد. حکومت پنج ساله امیر مؤمنان (علیه السلام) هر چند بسیاری از ریشه های اموی را قطع کرد ولی به دلیل کوتاه بودن دوران حکومت آن راد مرد الهی، عمال حکومت اموی ریشه کن نگردیدند و پس از شهادت آن حضرت، فرزند ابوسفیان (معاویه)، بر کشورهای اسلامی تسلط یافت و کارگزاران ستمگر و یغماگر خود، مانند زیاد، عمرو عاص، سمره، مروان و... را بر جان، مال و بیت المال مسلمانان مسلط ساخت. حُجر بن عدی و رُشید هجری، و عمرو بن حَمِق و میثم تمار و صدها منادی حق و آزادی را به علت مبارزه با خودکامگی وی، به وضع فجیعی کشت. معاویه در طول خلافت بیست ساله خود، پایه های حکومت فرزند فرومایه اش یزید را که عصاره فساد و میوه درخت پلید اموی بود محکم و استوار ساخت و بدین گونه پس از مرگ معاویه در نیمه رجب سال شصت هجری، مردی روی کار آمد که نه تنها تربیت دینی نداشت، بلکه با اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روی کینه توزی های دوران

۱. استیعاب ۶۹۰/۲.

----- صفحه ۱۴۶

جاهلیت و جنگ های بدر و أحد و احزاب، شدیداً مخالف بود. حکومتی که باید تداوم بخش رسالت اسلام، مجری قوانین و حدود، نماینده افکار و آراء مسلمانان و تجسم روح جامعه اسلامی باشد، به دست مرد پلیدی افتاد که آشکارا موضوع رسالت و وحی محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) را انکار می کرد، و همچون نیای خود ابوسفیان همه را پنداری بیش نمی دانست! (۱) یزید بر اساس تعلیمات مسیحیت پرورش یافته بود و قلباً به آن تمایل داشت و از طرفی جوانی ناپخته، شهوت پرست، خودسر، خوشگذران، عیاش، فاقد دور اندیشی و احتیاط بود (۲). تفاوتی که پدر با پسر داشت، در اینجا بود که پدر به ظاهر پای بند به اسلام بود، ولی فرزند او پس از رسیدن به حکومت نتوانست حتی به صورت ظاهر خود را دیندار وبا ایمان بنماید؛ وی آشکارا مقدّسات اسلامی را زیر پای می گذاشت و در راه ارضای شهوات خود از هیچ چیز فرو گذار نکرد. رسماً شراب می خورد و در شب نشینی ها و بزم های اشرافی به باده گساری می پرداخت و بی باکانه اشعاری می سرود که ترجمه آنها چنین است: «یاران هم پیاله من برخیزید! و به نغمه مطربان خوش آواز گوش دهید و پیاله ها را پی در پی

سرکشید، نغمه دلپذیر ساز و آواز، مرا از ندای الله اکبر واز شنیدن بانگ اذان باز می دارد و من حاضرم حوران بهشتی را با نیم خورده ظرف شراب عوض کنم» (۳). هم او علناً به مقدّسات اسلام توهین می کرد، گرایش خود را به آیین مسیحیت

۱. البدایه والنهایه ص ۱۹۷، مقاتل الطالبین ص ۱۲۰. ۲. مروج الذهب ج ۳ ص ۷۷. ۳. تذکره الخواص ابن جوزی ص ۲۹۱.

----- صفحه ۱۴۷

پنهان نمی داشت و می گفت: «اگر شراب در آیین احمد حرام است تو آن را به آیین مسیح بن مریم بنوش» (۱). دربار یزید، کانون فساد و گناه بود و آثار شوم آن حتی به اماکن مقدسی همچون مکه و مدینه رسیده بود (۲). در این هنگام بود که حسین بن علی (علیه السلام) شرایط را برای انقلاب و نهضت کاملاً آماده دید، زیرا دیگر مزدوران بنی امیه نمی توانستند هدف های قیام حسین بن علی (علیه السلام) را در افکار عمومی دگرگونه جلوه دهند و آن را کشمکش بر سر قدرت و سلطه قلمداد کنند، زیرا توده ها به چشم خود می دیدند که رفتار حکومت بر ضد موازین دینی و تعالیم الهی است و همین مطلب مجوّز آن بود که حسین (علیه السلام) یاران راستین اسلام را از گوشه و کنار جهان پیرامون خود فرا خواند و بر ضد حکومت قیام کند؛ قیامی که هدف از آن احیاء اسلام و سنن دینی، نه تصاحب خلافت و قدرت بود. پس از شهادت حسن بن علی (علیه السلام) در سال پنجاه هجری، شیعیان عراق جنبش خاصی از خود نشان دادند و با حسین (علیه السلام) به مکاتبه پرداختند و از امام درخواست کردند که معاویه را از حکومت خلع کند؛ امام در پاسخ آنان یاد آور شد که او با معاویه عهد و پیمانی دارد و نمی تواند آن را بشکند. پس از درگذشت معاویه، امام حسین (علیه السلام) در نیمه رجب سال شصت، وقتی موانع شرعی را منتفی دید و شرایط را برای قیامی مفید و سازنده آماده تشخیص داد، در پاسخ دعوت مردم عراق، ویژگیهایی را که باید زمامدار مسلمین داشته باشد، بیان فرمود: «امام و پیشوای مردم کسی است که از روی قرآن حکومت و داوری کند، عدالت

۱. فإن حرمت يوماً علی دین أحمد *** فخذها علی دین المسیح بن مریم تتمه المنتهی ص ۴۳. ۲. مروج الذهب ج ۳ ص ۷۷.

----- صفحه ۱۴۸

پرور و دادگستر، پیرو آیین حق و در راه خدا خویشتن دار باشد» (۱). امام در یکی از سخنرانیهای خود در نزدیکی کربلا به انگیزه قیام خود این چنین تصریح می فرماید: «ای مردم پیامبر خدا فرمود: هر کس فرمانروای ستمگری را ببیند که حرامهای خدا را حلال می شمارد، پیمانهای خدا را می شکند، با سنت پیامبر او مخالفت میورزد، در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز فرمانروایی می کند، بازبان و عمل مخالفت خود را اظهار نکند، خدا او را همراه فرمانروای جائر در آتش قرار می دهد». «هان ای مردم، یزید و یزیدیان اطاعت شیطان را بر گردن نهاده و پیروی از خدای رحمان را ترک گفته، فساد را

گسترش داده و قوانین الهی را تعطیل کرده اند، بیت المال را به خود اختصاص داده اند، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند و من در اعتراض بر این حکومت شایسته ترینم» (۲). ب: قیام آگاهانه

بحث مهم در انقلاب حسینی (علیه السلام) بررسی چگونگی آن است که آیا حرکت امام قیام بود یا انفجار؟ گروهی که می خواهند پیوسته همه حوادث مقدس بشری را با مقیاس های نارسا بسنجند، قیام حسین بن علی (علیهما السلام) را از به انفجار ناآگاه تفسیر (۳) می کنند، یعنی همان گونه که گاهی دگرگونی های تدریجی در پدیده های مادی به پایه ای می رسد که دیگر پدیده پذیرای آن تغییرات نیست، و کم کم افزایش تغییرات

۱. «مَا الْأَمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْحَاسِبِ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ» ارشاد ص ۲۱۰. ۲. تاریخ طبری ج ۳. ۳. اساس این تفسیر را یکی از اصول چهارگانه دیالکتیک به نام تبدیل کمیت به کیفیت تشکیل می دهد.

----- صفحه ۱۴۹

جزئی به پیدایش پدیده ای جدید می انجامد، مثلاً افزایش حرارت آب، حدّ معینی دارد، آنگاه که درجه حرارت بالا رفت خواه ناخواه آب تبدیل به بخار می شود، جامعه نیز تا حدی می تواند ستم طبقه ستمگر را پذیرا شود، لیکن هنگامی که با انفجاری، بر ضدّ نظام حاکم انقلابی بر پا می کند؛ از این رو می گویند «پس از شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام) فشار دستگاه اموی بر ملت مسلمان و طبقه ستمدیده رو به افزایش نهاد، و هنگام زمامداری فرزندش یزید، به اوج خود رسید، جام صبر جامعه لبریز شد و انفجار بزرگی رخ داد که قیام حسین (علیه السلام) نمایشی از این انفجار قهری بود. این داوری درباره نهضت حضرت حسین (علیه السلام) یک نوع پیشداوری است که از عقیده شخصی تحلیلگران مادی سرچشمه می گیرد، و اگر آنان به متن تاریخ قیام آن حضرت مراجعه می کردند و واقع بین و حق گرا بودند، هرگز در باره نهضت ارزشمند امام حسین (علیه السلام) چنین داوری نمی کردند. از آنجا که این نوع تحلیل گران، اصل «تبدیل کمیت به کیفیت» را به طور دربست در باره پدیده های طبیعی پذیرفته اند، و از طرف دیگر معتقدند که اصول حاکم بر طبیعت ناآگاه، بر جامعه و تاریخ بشر آگاه نیز بدون کم و کاست حاکم است، قهراً ناچار شدند که قیام فرزند علی (علیه السلام) را نیز با این بینش توجیه کنند و اگر آنان اصل را جهان شمول نمی دانستند و یا از اصل «طبیعت مآبی» در انسان (آنچه بر طبیعت فاقد شعور حاکم است، بر جامعه و تاریخ آگاه نیز حاکم است)، پیروی نمی کردند، هرگز انقلاب سالار شهیدان را انفجار ناآگاه (که نتیجه آن بی ارزش قلمداد کردن آن می باشد) نمی نامیدند. اشکال کار این گروه این است که همه چیز و هر نهضتی را با مقیاس هایی محدود مادی تفسیر می کنند و اگر به قیامی برخوردند که با آن نمی سازد به ناچار دست به تحریف زده و «تز» یک بعدی خود را ترجیح می دهند. در منطق مادی انفجار یک جامعه مانند انفجار دیگ بخاری است که

----- صفحه ۱۵۰

دریچه های اطمینان آن کاملاً مسدود است و انفجار خودبه خود و خواهی نخواهی رخ خواهد نمود، زیرا ظرفیت جامعه از نظر تحمل فشار و ستم محدود است و آنگاه که لبریز شد، انفجار به صورت یک پدیده قطعی تحقق می یابد. قیام انفجاری در مقیاس کوچک آن مانند انفجار یک انسان پر عقده است که بدون اختیار آنچه در دل دارد بیرون می ریزد، هرچند بعداً پشیمان می گردد. با این بینش، قیام انفجاری فاقد هر نوع ارزش اخلاقی است و هرگز نمی توان قهرمان انقلاب را ستود، زیرا تمام شرکت کنندگان در صحنه قیام، تماشاگران انقلابند نه بازیگران آن، و عامل مؤثر تنها همان افزایش تضادها و ناراحتی و ستمگری هایی است که خود را از طریق هیجانها و شورشها نشان می دهد و گروه پرخاشگر را به مخالفت و براندازی وای می دارد. از این جهت، طرفداران این تز معتقدند، برای جلوگیری از تضادها و افزایش ناراحتی ها را دو چندان کرد، تا دیگ بخار جامعه، خود به خود منفجر شود و نظام را بر افکند. در این جا دو مطلب قابل بررسی است: ۱: آیا نبردهای انفجاری ارزش اخلاقی دارد؟ ۲: آیا قیام حضرت حسین (علیه السلام) با این مقیاس قابل ارزیابی است یا یک قیام آگاهانه بود، و هرگز فشارها و تضادها عامل اصلی چنین حرکت هایی نمی تواند باشد بلکه بیش از همه، عوامل انسانی و اخلاقی در آن نقش دارد؟ درباره مطلب نخست کافی است بدانیم کارهای خارج از اختیار، هرچند مؤثر و سودمند باشد، فاقد ارزش اخلاقی و حسن فاعلی است؛ فرض کنید جانور درنده ای می خواهد به انسان شریفی حمله کند و تیر اندازی ناآگاه از جریان و بدون اطلاع از اینکه آن انسان شریف نزدیک است در چنگال درنده قرار گیرد با پرتاب

----- صفحه ۱۵۱

تیری آن حیوان را بکشد و در نتیجه آن انسان نجات یابد، چنین کاری نمی تواند تحسین انسان را نسبت به کار تیرانداز بی هدف برانگیزد، زیرا او از نتیجه کار خود کاملاً ناآگاه بود، در این صورت چگونه می توان او را تحسین کرد. اگر تنش های عظیم اجتماعی از این مقوله است. انقلابیون، فاقد اختیار و آزادی از تضاد طبقاتی و فشارهای درونی که کوهی را به حرکت می آورد و وسیلی بزرگ به راه می اندازد، تحریک می شوند و دست به انقلابی سترگ می زنند، مسلماً چنین کاری هیچ گونه ارزش اخلاقی ندارد. در فتح اسپانیا، پس از ورود سپاه اسلام از راه دریا به آن سرزمین، به دستور فرمانده کل سپاه اسلام، تمام کشتی ها که وسیله بازگشت آنان بود، سوزانده شد، و همه تدارکات غذایی جز مقدار کمی را به دریا ریختند، آنگاه فرمانده به سپاهیان گفت، پشت سر شما دریا و پیش روی شما قوای دشمن است و توقف در این نقطه نتیجه ای جز مرگ ندارد، پس چاره ای جز جنگیدن و تسخیر کردن ندارید؛ از این رو همگی گام به پیش نهادند و بر دشمن چیره شدند؛ عمل این فرمانده، هرچند تحسین جهانیان را برانگیخت، زیرا با کمال آزادی، خود را در کام دشمن قرار داد، لیکن برای این پیروزی آن هم نسبت به سپاه نمی توان در دفتر اخلاق صفحه ای گشود و آن را یک عمل ارزشمند خواند، چون کاری ارزش دارد که انسان بر سر دو راهی قرار گیرد و یکی از راه ها را که همراه فضیلت است با کمال حریت و آزادی برگزیند، نه اینکه تمام درها را به روی خود بسته ببیند و جز یک راه برای او باقی نماند، آنگاه ناچار شود که آن را بپیماید.

----- صفحه ۱۵۲

پس از رحلت امام مجتبی (علیه السلام) زمینه نهضت برادرش امام حسین (علیه السلام) و شیعیان وی آرام آرام فراهم می آمد؛ آن حضرت معاویه را در اجتماعات بزرگ مورد سؤال قرار می داد و جنایات او را بر امت اسلام بر می شمرد و گاهی از طریق نامه، او را به قیام و نهضت تهدید می کرد، آنگاه که معاویه به آغوش مرگ رفت و پست ترین و رذل ترین فرد را جانشین خود قرار داد، هسته های نهضت حسین (علیه السلام) تشکّل یافت و آن حضرت مسلمانان را از راههای گوناگون بر قیام و انقلاب دعوت فرمود. این کارها از خطوط حساب شده ای حکایت داشت که سرور آزادگان آنها را ترسیم می کرد و امت را به پیمودن آن خطوط دعوت می کرد، حال چگونه میتوان قیام او را انفجار ناآگاه خواند و آن را در ردیف انقلاب های بی ارزش قرار داد. گذشته بر این قراین تاریخی فراوانی دال بر انقلاب آگاهانه اوست که به پاره ای از آنها اشاره می رود: ۱- سخنرانی امام هنگام اخذ بیعت برای یزید

معاویه پس از اینکه امام مجتبی را به شهادت رساند، از طریق تطمیع و تهدید، موافقت گروهی از شخصیتها را برای بیعت با یزید جلب کرد، آنگاه که وی با حسین بن علی (علیه السلام) روبرو شد، امام به وی چنین فرمود: «توصیفی را که در باره کمال و کاردانی فرزندان یزید کردی شنیدم، می خواهم مردم را به اشتباه بیندازی، گویا تو در باره فرد ناشناخته ای سخن می گویی، گویا آگاهی خاصی داری که ما آن را نداریم، یزید موقعیت و لیاقت خود را به این کار

----- صفحه ۱۵۳

نشان داده است، او یک فرد سگ باز و کبوتر باز است و پیوسته با زنان رامشگر و نواختن انواع دستگاههای موسیقی دمساز است، چه بهتر که از این کار صرف نظر کنی و بار سنگین گناه خود را سنگین تر نسازی...» (۱). ۲- نامه امام به معاویه

امام نامه مفصلی به معاویه می نویسد و جرایم بزرگ او را که در رأس همه قتل صالحان و بزرگان صحابه و رجال پرهیزکار از شیعیان علی (علیه السلام) قرار دارد، بر می شمرد، آنگاه در آن نامه می افزاید: «چون به دلیل پاره ای از تنگناها بر ضد تو قیام نکرده ام می ترسم، زیرا ممکن است که عذرهای من در درگاه الهی پذیرفته نباشد». آنگاه در پایان یاد آور می شود، یکی از جرایم نابخشودنی تو این است که برای فرزند خود که شراب می نوشد و با سگها بازی می کند، از مردم بیعت گرفتی (۲). ۳- سخنرانی امام در سرزمین منی

امام در اواخر حکومت معاویه در سرزمین «منی» در اجتماعی فزونتر از نهصد نفر که در آن شخصیتهای بزرگی از بنی هاشم و یاران رسول خدا و فرزندان آنان و نیز تابعان شرکت داشتند، با یک سخنرانی مستدل، در باره نظام حاکم بر کشور اسلامی، به ایراد سخن پرداخت و از آنان خواست تا سخنان او را به افراد دیگر برسانند و برای شخصیتهای بزرگی که در بلاد اسلامی به سر می برند بنویسند، و پس از بازگشت به سرزمین خود، امام را از نظریه خویش آگاه سازند.

او سخن خود را در باره طاغوت زمان (معاویه) آغاز کرد و جنایاتی که او در باره امت اسلامی به ویژه شیعیان علی مرتکب شده است، یاد آور شد. حسین بن علی (علیهما السلام) در این مجمع، بسیاری از آیاتی را که در حق خاندان رسالت وارد شده و یا سخنانی که پیامبر در باره آنان گفته بود یاد آور شد، و از حضار که استوانه های اسلام در مکه و مدینه و دیگر بلاد بودند، تصدیق و گواهی خواست، آنگاه آنان را به خدا سوگند داد، که این خاندان را به افراد متعهد و با ایمان برسانند (۱). گذشته از همه اینها امام روز هشتم ذی الحجه حج را به «عمره مفرده» تبدیل کرد و در برابر انبوهی از مردم انگیزه انصراف خود را از شرکت در مراسم حج و خروج به سوی عراق تشریح فرمود: «مرگ همچون قلاده عروس بر گردن انسان بسته است و من همانند علاقه یعقوب به یوسف، به نیاکان خود مشتاقم، من از همین جا، نقطه ای را که در آن به شهادت می رسم و گرگ های بیابان بندهای بدن مرا قطعه قطعه می کنند می نگرم»، آنگاه افزود: «کسانی که می خواهند در این راه خون بدهند و به لقاء الهی بپیوندند، آماده حرکت باشند؛ من بامدادان حرکت می کنم» (۲). آیا پس از سخنرانی امام در بین راه کربلا و نیز شب عاشورا که یاران خود را مرخص می کند و از بیعت آنان صرفنظر می فرماید، صحیح است که نهضت پر ارزش حسین (علیه السلام) را انفجار ناآگاه بنامیم...؟!

۱. اصل سلیم بن قیس ص ۱۸۳، ۱۸۶ طبع نجف. ۲. لهوف ص ۴۱ طبع بغداد.

----- صفحه ۱۵۵

نتایج قیام حسین بن علی (علیه السلام)

در باره نتایج نهضت مقدس حسین بن علی (علیه السلام) و بازتاب آن، سخن به قدری گسترده است که نمی توان جز قطره ای از دریا را بیان نمود: الف — رسوا ساختن هیأت حاکمه

در باره علل قیام حسینی یاد آور شدیم که خلیفه ستمگر وقت بر اثر افکار موروثی از خانواده و محیط تربیت، کوچکترین احترامی به قوانین اسلام نمی گذاشت، علناً شراب می نوشید، مجالس عیش و نوش و نوازندگی ترتیب می داد، با سگ و بوزینه مانوس بود... از این رو دین و مذهب، بازیچه یزید و هواداران او شده بود که می رفت قلوب را منقلب و افکار را دگرگون سازد. شهادت امام در آن شرایط، این درس بزرگ را به مردم داد که اسلام بالاتر از جان، مال و فرزند است و مسلمانان باید در مقابل حکومت های منحرف از همه چیز خود بگذرند؛ اسلام و قرآن آنچنان عزیز و با ارزش است که مثل حسین، جان خود را فدای او کرد. از دیگر سو، شهادت حضرت آنچنان بنی امیه را رسوا کرد که حساب آنان را از جامعه اسلامی و دین و قرآن جدا ساخت و آنان را به عنوان دشمن دین و خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و عناصر شرارت و پستی معرفی کرد. از این جهت شاعر بزرگ هندی (معین الدین اچمیری) حسین بن علی (علیه السلام) را پس از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) دومین بنا کننده کاخ اسلام و مجدد توحید و یکتا پرستی می خواند.

----- صفحه ۱۵۶

ب - انقلابها و شورشها

پس از شهادت حسین بن علی (علیه السلام) روح انقلاب و پرخاشگری در امت اسلامی پدید آمد و انقلابهای پی در پی به وقوع پیوست که حاکی از تنفر شدید مردم از حکومت بنی امیه بود؛ تو گویی قیام حسینی روح تازه ای در کالبد امت دمید. نخستین تنش پس از شهادت حسین (علیه السلام) قیام توابین به فرماندهی یکی از یاران پیامبر به نام «سلیمان بن صرد» است و در این نهضت گروهی از بزرگان شیعه و یاران امیر مؤمنان (علیه السلام) شرکت داشتند و شعار آنان کلمه «یا لثارات الحسین» بود و اخلاص و پاکبازی از شیوه قیام آنان کاملاً به چشم می خورد. آنان در آغاز انقلاب، همگی به زیارت قبر حسین بن علی (علیه السلام) رفتند، یک شبانه روز در آنجا ماندند، گریه ها و ناله های بسیاری سر دادند و از اینکه حسین (علیه السلام) را یاری نکردند از درگاه خداوند، سخت پوزش خواستند. بعد از آن، قیام مختار آغاز شد، آنگاه قیامها و ثوره ها یکی پس از دیگری رخ نمود و در پایان به نابودی بنی امیه انجامید. ج - پی ریزی مکتب شهادت

درست است شهادت مکتبی است که قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پایه گذار آن بودند اما پس از رحلت آن حضرت و گسترش فتوحات و توسعه کشور اسلامی و اختلاط مسلمانان با دیگر ملل، یک نوع رخوت و سستی و تن دادن به حکومت های نالایق در جامعه اسلامی پدید آمد و اطاعت هر کس که دارای قدرت و سلطه بود فریضه به شمار می رفت، حتی زمانی که «عبد الله بن عمر» نزد حجاج آمد و با او بیعت کرد چنین عذر آورد که مخالفت با حکومت، موجب تفرقه و بهم خوردن نظم و مایه ظهور فتنه و خونریزی می شود.

----- صفحه ۱۵۷

طبیعی است جامعه ای که دارای چنین طرز تفکری است به هر حکومت ظالم و جابری تن دهد، حسین بن علی (علیه السلام) با شهادت خود این برنامه را به هم زد و مکتب عالی و آموزنده شهادت را در جامعه اسلامی از نو زنده کرد و به مسلمانان درس مردانگی و استقامت و قیام آموخت، به گونه ای که «مصعب بن زبیر» در تأثیر این قیام به همسرش «سکینه» دختر حسین بن علی (علیه السلام) چنین گفت: «لَمْ يُبْقِ أَبُوكَ لَابْنِ حُرَّةٍ عَذْرَاءً». پدرت بر هیچ آزاد زاده ای جای عذر نگذارد و به جهان اسلام این مطلب را تفهیم کرد که: «مرگ سرخ به از زندگی ننگین است».

----- صفحه ۱۵۸

فصل پنجم

فصل پنجم

امام زین العابدین (علیه السلام)

چهارمین اختر فروزان آسمان ولایت امام علی بن الحسین، حضرت سجاد (علیه السلام) است؛ او که فرزند حسین بن علی (علیه السلام) است در سال سی و هشت هجری دیده به جهان گشود و در سال نود و چهار هجری دیده از جهان فرو بست. امام زین العابدین (علیه السلام) زمانی دیده به جهان گشود که زمام امور در دست جد بزرگوار او علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود؛ وی قریب به سه سال از خلافت علی (علیه السلام) را درک کرد و پس از شهادت او امام حسن (علیه السلام) شش ماه خلافت اسلامی را اداره کرد، آنگاه حکومت به دست معاویه افتاد، لیکن امام چهارم در جامعه اسلامی آن روز مسؤولیت خطیری نداشت. وقتی در عاشورای سال شصت و یک هجری، حسین بن علی (علیه السلام) به فیض شهادت نایل آمد، مسؤولیت زمامداری مسلمانان از جانب خدا بر عهده او گذاره شد و از آن روز تا زمانی که به شهادت رسید با زمامدارانی چون یزید بن معاویه، عبدالله بن زبیر (۱)، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبد الملک بن مروان بن حکم

۱. عبدالله بن زبیر از کسانی است که از بیعت با یزید امتناع ورزید و درمکه متحصن گشت و پس از مرگ یزید گروهی با او به عنوان خلیفه بیعت کردند و در همان موقع پس از مرگ فرزند یزید مردم شام با مروان بن حکم بیعت نمودند و در حقیقت جامعه اسلامی در یک زمان واحد دارای دو پیشوا و خلیفه گردید، خلیفه ای به نام عبدالله بن زبیر که بر حجاز و یمن و عراق حکومت می کرد و خلیفه ای دیگر به نام مروان که بر شام و مصر حکومت می راند. تا آنکه مروان در سال شصت و پنج هجری مرد و زمام امور را فرزند او عبدالله بن زبیر سپاهی به سوی مکه اعزام کرد و عبدالله بن زبیر در هفده جمادی الاولی سال هفتاد و سه دستگیر و به دار آویخته شد و همه سرزمینهای اسلامی در اختیار عبد الملک قرار گرفت.

----- صفحه ۱۵۹ -----

و ولید بن عبد الملک معاصر بود. حضرت سجاد (علیه السلام) به صورتی معجزه آسا در کربلا سالم ماند و لطف الهی او را از گزند دشمن حفظ کرد؛ وی به صورت یک اسیر همراه دیگر اسرا به کوفه و آنگاه به شام منتقل شد و در این مسیر در اجتماعات خاصی با ایراد خطبه ها، پاسدار انقلاب خونین کربلا بود؛ در مجلس عبید الله بن زیاد پس از گفتگوی مفصلی که غضب و خشم شدید عبید الله را موجب شد، به قتل تهدید گردید، امام در پاسخ او فرمود: «آیا مرا با کشتن می ترسانی و نمی دانی که کشته شدن برای ما یک کار عادی است و شهادت برای ما کرامت و فضیلت است» (۱). او نه تنها بر اثر پرخاشگری بر امیر کوفه تهدید به قتل شد بلکه پس از گفتگویی با یزید در یک مجلس رسمی نیز تهدید به قتل گشت؛ امام در پاسخ او گفت: «هیچگاه آزاد شدگانی مانند بنی امیه نمی توانند حکم قتل انبیاء و اوصیاء را صادر کنند مگر از اسلام خارج شوند و اگر چنین تصمیمی داری، مرد مطمئنی را حاضر کن تا وصیت کنم و اهل حرم را به او بسپارم» (۲). امام در این پاسخ هرگز از یزید درخواست عفو نکرد، بلکه در خواست نمود که فرد امینی را بر رساندن اسرا به مدینه معین کند. امام سجاد و خطابه مسجد شام

این تنها موردی نیست که امام بر یزید پرخاشگری کرد، بلکه در یک مجمع

۱. مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۴۳. ۲. ذریعة النجاة ص ۲۳۴.

----- صفحه ۱۶۰

عمومی پرده ها را بالا زد و ماهیت کثیف حزب اموی را آشکار ساخت، آنگاه که او بر فراز منبر مسجد سخنرانی مهیجی فرمود و انقلاب عظیمی در مردم شام پدید آورد و این هنگامی بود که یک گوینده درباری و خود فروخته قبل از خطبه های نماز جمعه از یزید و یزیدیان ستایش کرد و به خاندان علوی بد و ناسزا گفت، امام فریاد زد: «وای بر توای خطیب خود فروخته، خشنودی مخلوق را با خشم آفریدگار مبادله کردی و جایگاه تو آتش است»؛ آنگاه از یزید درخواست کرد که بر فراز منبر (به تعبیر خود امام بالای چوبها) قرار گیرد و سخنانی بگوید که خدا را خوشحال سازد و مردم را به ثوابی برساند، یزید با درخواست او موافقت نکرد، و در مقابل اصرار شامیان که می خواستند امام به منبر برود چنین گفت: «آنان علم را از کودکی با شیر مکیده اند و اگر منبر برود، پایین نمی آید تا اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا سازد»؛ ولی سرانجام در برابر فشار حضار به ناچار موافقت کرد، امام (علیه السلام) بر فراز منبر قرار گرفت و خدا را با شیواترین و رساترین بیان سپاس و ستایش کرد و به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) درود فرستاد، آنگاه به معرفی خود و خاندان خویش پرداخت به گونه ای که تبلیغات ضد علوی بیست و پنج ساله را تا حدی خنثی فرمود. وقتی سخنان امام به اینجا رسید: «من فرزند کسی هستم که در خون خویش غوطه ور شد و با لب تشنه کشته گردید»! آنچنان صدای ناله و گریه از مسجد برخاست که یزید وحشت زده و به مؤذن دستور داد با گفتن اذان، سخنان امام را قطع کند؛ امام به احترام اذان از سخن گفتن باز ایستاد، آنگاه که مؤذن به شهادت دوم رسید و به رسالت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) گواهی داد، حضرت آخرین ضربه را بر نظام اموی کوبید و از فراز منبر رو به مؤذن کرد و فرمود «ای مؤذن، تو را به همین محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) سوگند کمی صبر کن»، آنگاه روبه یزید کرد و گفت: «ای یزید آیا این پیامبر به نام «محمد» جدّ تو یا جدّ من است؟ اگر بگویی جدّ تو است دروغ گفته های و اگر جدّ من است چرا فرزندان او را کشتی و دختران او را اسیر کردی؟ چرا و چرا؟...».

----- صفحه ۱۶۱

یزید از کلمات امام و وضع مجلس فوق العاده بیمناک شد و مسجد را ترک گفت، گروهی نیز از شدت ناراحتی از مسجد بیرون آمدند (۱). امام پس از بازگشت به مدینه، گرچه در محدودیت کاملی به سر می برد و از این جهت در راه به روی بیگانه بسته و مشغول عبادت و نیایش بود و جز با یاران مطمئن خود با کسی تماس نمیگرفت، لیکن توانست صد و هفتاد شاگرد برجسته که هر کدام چراغی فروزان در جامعه اسلامی بودند تربیت کند که اسامی آنان در کتابهای رجال آمده است (۲). و از آن میان می توان از شخصیت هایی به نام سعید بن مسیب، سعید بن جبیر، محمد بن جبیر، امیر یحیی بن ام طویل، ابو خالد کابلی، و ابو حمزه ثمالی نام برد. آن حضرت در سایه فعالیت های زیر زمینی از طریق تربیت شاگرد و پخش معارف، عظمت و جلال عجیبی در دل جامعه اسلامی و سران اموی پیدا کرده بود، حتی در یکی از مراسم حج که با عبد

الملك بن مروان روبرو شد نه تنها به او سلام نکرد بلکه به چهره او نیز نگاه نفرمود؛ عبد الملك از این بی اعتنائی سخت بر آشفته و آهسته دست امام را گرفت و گفت: «با محمد، به من بنگر، من عبد الملك هستم و قاتل پدر تو «یزید» نیستم». امام در پاسخ او گفت: «قاتل پدرم با قتل حسین (علیه السلام) آخرت خود را نابود کرد، تو هم می خواهی مانند قاتل پدرم باشی؟ مانعی ندارد». عبد الملك با چهره برافروخته گفت: «من هرگز نمی خواهم، ولی توقع دارم که از ما خبر بگیری و از امکانات ما بهره مند شوی». امام در پاسخ او فرمود: «مرا به دنیای شما و آنچه دارید نیازی نیست» (۳).

۱. کامل بهائی ج ۲ ص ۳۰. ۲. رجال کشی ص ۱۱۹ و رجال شیخ طوسی ص ۱۸۱. ۳. بحار ج ۴۶ ص ۱۲۰.

----- صفحه ۱۶۲

اعمال زشت و پلید حزب اموی نسبت به خاندان پیامبر و علی (علیهما السلام) بر عظمت و بزرگی اهل بیت افزود و بر آنان عظمت و عزت و بر دشمنان آنان نفرت و انزجار به وجود آورد. در یکی از مراسم حج که هشام فرزند عبد الملك حضور داشت و طواف خانه با ازدحام عجیبی روبرو بود، هشام چندین بار خواست «حجر الأسود» را استلام کند، اما موج جمعیت به او مجال نداد و هشام به ناچاری گوشه ای نشست و به تماشا پرداخت؛ ناگهان چشمش به مردی لاغر اندام، خوش سیما و نورانی افتاد که آهسته آهسته به سوی «حجر الأسود» گام بر می دارد و همه مردم از او احترام می کنند و بی اختیار عقب می روند که او حجر را استلام کند؛ مردم شام که دور فرزند عبد الملك بودند از او پرسیدند این مرد کیست؟ هشام با اینکه حضرت را به خوبی می شناخت، از معرفی امام خودداری کرد و به دروغ گفت: «نمی شناسم»، در این هنگام، شاعری به نام «فرزدق» که در آن روز از آزادگی خاصی برخوردار بود، بی درنگ اشعاری چند سرود و امام سجاد را به خوبی معرفی کرد؛ ترجمه قسمتی از اشعار او چنین است: «این کسی است که خاک بطحاء جای پای او را می شناسد و کعبه و حرم و خارج آن، به خوبی با او آشنا است او فردی پرهیزگار و پاکیزه و سرشناس است و اگر حجر الأسود می دانست چه کسی می خواهد او را استلام کند، برای پای بوسی او به زمین می افتاد؛ هشام! اینکه میگوی من او را نمی شناسم، ضرری بر او نمی زند، عرب و عجم او را به خوبی می شناسند» (۱). اشعار فرزدق آنچنان مؤثر واقع شد که هشام را خشمگین کرد و فوراً دستور توقیف فرزدق را صادر کرد، امام پس از آگاهی از تعهد شاعر، از وی دلجویی فرمود. آن حضرت در عین ابراز تنفر از زمامداران خود سر اموی از هدایت و راهنمایی آنان خود داری نمی کرد، خصوصاً آنجا که اساس اسلام مطرح بود.

۱. آغانی ج ۱۹ ص ۴۰.

----- صفحه ۱۶۳

در زمان عبد الملك خلیفه اموی پارچه هایی که شعار تبلیغاتی مسیحیت (پدر، پسر، روح القدس) بر آن نقش بسته بود، رواج داشت؛ حتی بر پارچه هایی که در مصر اسلامی می بافتند به تقلید از رومیان همان نقش را می زدند، این کار مورد

اعتراض مسلمانان قرار گرفت و از عبد الملک درخواست کردند که به جای علامت «تثلیث» علامت توحید بر آنها نقش کند؛ خبر به امپراطور روم رسید و او از عبد الملک درخواست کرد که از ایجاد هرنوع تغییر و دگرگونی در پارچه های بافت مصری خودداری شود، در غیر این صورت سکه هایی ضرب می کنم که روی آن ناسزا به پیامبر اسلام نقش بسته باشد؛ در آن روز پول رایج در کشور اسلام، همان سکه هایی بود که در روم تهیه و ضرب می شد وقتی چنین خبری به عبد الملک رسید، از امام سجاد استمداد کرد، امام طرح استقلال اقتصادی و بی نیازی از سکه های رایج روم را پیشنهاد کرد و فرمود، باید در کشور اسلامی سکه های جدیدی ضرب شود که در یک روی آن جمله «شهد الله انه لا اله الا هو» و در روی دیگرش «محمد رسول الله» حک گردد؛ آنگاه امام (علیه السلام) قالب گیری دقیق و ضرب این جمله ها را به آنان آموخت؛ طرح آن حضرت عملی شد و سکه های اسلامی به بازار آمد و به استعمار اقتصادی روم «کشور مسیحی بیگانه» خاتمه داده شد (۱). دعا و نیایش

«صحیفه سجّادیه» مجموعه پنجاه و چهار دعا است که از امام چهارم (علیه السلام) به

۱. اعیان الشیعه ۶۵۴/۱ قطع رحلی، المحاسن والمساوی بیهقی جزء ۲. «عبد الملک بن مروان در سال ۲۶ هجری متولد و در سال ۸۶ درگذشته است، و در آن زمان امامت از آن امام سجاد بوده است، و باید طرف مشورت او باشد ولی بیهقی، آن را به امام باقر نسبت می دهد در صورت صحت باید بگوییم، وی به نمایندگی از طرف پدر بزرگوارش کار را صورت داده است، از این جهت ما این سرگذشت را در فصل امام سجاد آوردیم.

----- صفحه ۱۶۴ -----

یادگار مانده است، اما این کتاب به ظاهر دعا، یک دوره کامل و عمیق جهان بینی و مکتب است آن هم در زمانی که امام آزادی بیان نداشت، آن حضرت در قالب دعا و مناجات اصول کامل اخلاقی و شیوه بایسته برنامه زندگی اجتماعی سیاسی را بیان فرمود و در میان مسلمانان منتشر کرد؛ در عظمت این کتاب پر ارج کافی است که مفسر معروف مصری «طنطاوی» می گوید: «صحیفه سجّادیه یگانه کتابی است که در آن، علوم و معارف و حکمت هایی وجود دارد که در کتاب دیگری یافت نمی شود و این بدبختی مردم مصر است که تاکنون از این اثر گرانبها و جاوید نبوی آگاه نبوده اند، من هرچه در آن می نگرم آن را بالاتر از کلام مخلوق و پایین تر از کلام خالق می بینم»؛ آنگاه وعده می دهد که تفسیری گسترده بر این کتاب بنویسد. امام با گزینش انزوا در لباس دعا به مسلمانان درس قیام می دهد و با خدای خویش این گونه راز و نیاز می کند: «خداوندا به من دست و نیرویی ده تا بتوانم بر کسانی که به من ستم می کنند پیروز شوم و زبانی عنایت فرما که در مقام احتجاج بر آنان غلبه کنم و فکر و اندیشه ای عنایت فرما که حیل دشمن را درهم شکنم و دست ظالم را از تعدی و تجاوز کوتاه سازم». از این نمونه در صحیفه سجّادیه فراوان یافت می شود (۱). همچنان در این صحیفه نور پاره ای معجزات علمی که جهان آن روز از آنها آگاهی نداشت وارد شده است، مثلاً «پروردگارا، تو منزهی که وزن تاریکی و نور را می دانی، از وزن

سایه و و هوا آگاهی»(۲)! در دعای بیست و هفتم نیز به روشنی می گوید که عامل انتقال «وبا» آب است و در باره دشمنان خدا چنین نفرین می کند: «بار خدایا، با قدرت خود آب آشامیدنی دشمنان اسلام را با بیماری وبا بیامیز».

۱. صحیفه سجادیة دعای بیستم. ۲. صحیفه سجادیة دعای پنجاه و یکم.

----- صفحه ۱۶۵

فصل ششم

فصل ششم

امام باقر (علیه السلام)

حضرت امام باقر (علیه السلام) فرزند امام زین العابدین (علیه السلام) در سال ۵۷ هجری در مدینه دیده به جهان گشود و در سال ۱۱۴ هجری در همان شهر دیده از جهان فرو بست. او هنگام وفات پدر بزرگوار خود که در سال ۹۴ هجری اتفاق افتاد، سی و شش سال داشت. مادر او دختر امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود از این جهت وی نخستین کسی بود که هم از نظر پدر و هم از نظر مادر فاطمی و علوی بود. او در آغوش پرمهر پدری، همچون امام سجاد (علیه السلام) پرورش یافت و از پستان مادری شایسته و با فضیلت شیر خورد، مادری که به قول حضرت صادق (علیه السلام) هیچ زنی به پایه فضیلت او در خانه حضرت مجتبی نمی رسید(۱). حضرت باقر (علیه السلام) از همان دوران جوانی به علم و دانش و فضیلت و تقوا معروف بود و پیوسته مرجع حل سئوالات و مشکلات علمی مسلمانان به شمار میرفت. او در دوران امامت خود که هیجده سال به طول انجامید با زمامداران اموی، چون: ۱- ولید بن عبدالملک ۲- سلیمان بن عبدالملک

۱. کافی ج ۱ ص ۴۶۹.

----- صفحه ۱۶۶

۳- عمر بن عبدالعزیز ۴- یزید بن عبدالملک ۵- هشام بن عبدالملک معاصر بود و همگان به جز عمر بن عبدالعزیز در ستمگری و استبداد و خود کامگی دست کمی از نیاکان خود نداشتند و پیوسته برای امام باقر (علیه السلام) مشکلاتی فراهم می نمودند. برای اینکه از وضع سیاسی و اختناق دوران امامت امام باقر (علیه السلام) توسط سلاطین اموی اجمالا آگاه شویم، درباره هریک از آنان به صورت فشرده سخن می گوئیم: ولید بن عبدالملک در شوال سال ۸۶ هجری زمام امور را به دست گرفت و در نیمه جمادی الاخری سال ۹۶ هجری درگذشت. در زمان او هر چند دامنه فتوحات گسترش یافت ولی

این فتوحات، مربوط به روح جهاد و منش دلاوری بود که پیامبر گرامی در وجود جامعه مسلمان آن روز دمیده بود و ارتباطی به امثال ولید نداشت. در تبهکاری ولید همین بس که عناصر فاسد و جنایتکاری را به عنوان امیر و فرمانده بر سرنوشت مسلمانان مسلط ساخته بود و این عده عرصه را بر مردم تنگ کرده بودند. یکی از عمال او حجاج بن یوسف ثقفی بود که به سفاکی و خون آشامی در تاریخ معروف است. وی در زمان حکومت ولید به استانداری عراق منصوب گردید و دستش تا مرق در خون مردم بی گناه عراق فرو رفت و به پشتگرمی حکومت مرکزی، کشتارها و شکنجه های وحشتناکی به راه انداخت. سلیمان بن عبدالملک پس از برادرش زمام امور را به دست گرفت و در روز جمعه دهم ماه صفر سال ۹۹ هجری درگذشت. در زمان او فتوحات دیگری نیز نصیب مسلمانان گردید. او در آغاز زمامداری خود نرمش نشان داد و درهای زندانهای عراق را گشود و افراد بی گناهی را آزاد کرد ولی در عین حال زندگانی او نیز

----- صفحه ۱۶۷

خالی از ظلم و ستم نبود، او در باره والیان خود اعمال نظر می کرد و برای نابود کردن برخی از آنان نقشه می کشید. (۱) او مردی حریص و پرخور و خوشگذران و تجمل پرست بود، و در دوران خلافت او عیاشی و خوشگذرانی در دربار او رواج کاملی یافت و خواجه های متعددی را در قصر خلافت خودنگاه می داشت و اغلب اوقات خود را با زنان حرمسرا می گذرانید. کم کم فساد و آلودگی به والیان و امرای کشور نیز سرایت کرد و فساد در سطح کشور گسترش یافت (۲). عمر بن عبدالعزیز پس از مرگ سلیمان، برای جانشینی وی برگزیده شد و توانست تا حدودی به برخی از نابسامانیها و پریشانیها سرو سامان بخشد و با فساد و تبعیض مبارزه کند. بلکه ننگی که بر دامن حکومت آن روز نشسته بود، یعنی سبّ علی و ناسزا گفتن به بزرگترین شخصیت اسلام را ممنوع ساخت و این بدعت و میراث شوم معاویه را برای ابد محو نمود. وی در بیست و پنج ماه رجب در سال ۱۰۱ هجری درگذشت. پس از وی زمام امور را یزید بن عبدالملک به دست گرفت، این بار مردی روی کار آمد که جز عیاشی و خوشگذرانی هدف دیگری نداشت و هرگز به اصول اخلاقی و دینی پای بند نبود. ایام خلافت او یکی از سیاه ترین و تاریکترین ادوار حکومت بنی امیه به شمار می رود. خلفای پیشین بنی امیه در اوقات فراغت با داستانهای دیرینه عرب، خود را مشغول می کردند و به قصاید شعرا گوش می دادند ولی در زمان یزید بن عبدالملک ساز و آواز جای قصاید اشعار را گرفت و به قدری در این قسمت افراط ورزید که خوانندگان و خنیاگران را از شهرهای دور دست به

۱. تاریخ سیاسی اسلام ج ۱ ص ۳۸۷. ۲. همان مدرک.

----- صفحه ۱۶۸

دمشق دعوت می کرد و از این طریق عیاشی و هوسبازی، شطرنج و ورق بازی در میان جامعه عرب رواج یافت (۱). جریان هوسبازی او با دو کنیز حرمسرا به نام های سَلَامَةُ و حَبَابَةُ که محبوبترین زنان او محسوب می شدند در تاریخ معروف است (۲) وی سرانجام در شعبان سال ۱۰۵ درگذشت. پس از وی هشام بن عبدالملک زمام امور را در دست گرفت. او مردی بخیل و خشن و ستمگر و بیرحم بود و به خوبی می دانست که در افکار عمومی پایگاهی ندارد و حکومت او برزور و قدرت

استوار است، او در آزار واذیت فرزندان علی (علیه السلام) می کوشید و او بود که قیام زید بن علی را سرکوب کرد و او را به وضع فجیعی به دار آویخت، او نیز سرانجام در سال ۱۲۵ هجری قمری درگذشت. امام باقر (علیه السلام) در دوران خلافت خود با چنین مدعیان خلافت روبرو بود، ولی درعین حال او از طریق تعلیم و تربیت، جنبش علمی دامنه داری را به وجود آورد و مقدمات تأسیس یک دانشگاه اسلامی را در دوران امامت خود پی ریزی کرد و در زمان فرزند عزیزش «امام جعفر صادق (علیه السلام)» شکل گرفت و نتیجه بخشید. هریک از پیشوایان بزرگ ما در عصر خود عهده دار ارشاد و رهبری جامعه اسلامی و پاسدار و نگهبان آیین اسلام بودند ولی شکل کار آنها در تحقق این هدف مختلف بود و هر کدام متناسب شرایط زمان خود راهی را بر می گزیدند که آنان را به هدف برساند، ملاحظه شرایط پیچیده زمان امام باقر در ظاهر جز نشر حدیث و گسترش تعلیم اسلامی کار دیگری را به او اجازه نمی داد، ازاین جهت می بینیم علوم باقری در عصر خود زبانزد عام و خاص می گردد.

۱. تاریخ سیاسی اسلام ج ۴۸۴. ۲. همان مدرک.

----- صفحه ۱۶۹ -----

نکته دیگر اینکه روش کار پیشوایان و بالأخص امثال امام سجاد (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) که در شرایط فشار و خفقان به سر می بردند، به شیوه مخفی و پنهانی وزیر زمینی بود. شیوه ای که موجب می شد کسی از فعالیت های آنان مطلع نشود. همین فعالیت های پنهانی گاهی که آشکار می شد، خلفا راسخت ناراحت می کرد و وسایل تبعید و زندان آنها را فراهم می نمود و به خاطر همین کار های سری و مخفی بود که خلیفه وقت، امام باقر را با فرزند عزیزش به شام احضار کرد تا از اسرار او آگاه شود. امام در زمانی که نشر حدیث پیامبر ممنوع بود، به آموختن احادیث رسول خدا مبادرت ورزید و مسلمانان را با معارف بلند اسلامی و تفسیر قرآن و احکام اسلام آشنا ساخت و شخصیت هایی را پرورش داد که هر کدام از آنها راویان بلند پایه حدیث و فقهیانی بلند منزلت بودند. مانند محمد بن مسلم، زراره بن اعین، ابو بصیر، برید بن معاویه &... در عظمت این افراد کافی است که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: مکتب و احادیث پدرم را چهار نفر زنده کردند. آنگاه اسامی آن چهار نفر را به نحوی که یاد کردیم، ذکر می نمایند (۱). محمد بن مسلم فقیه عصر خود، سی هزار حدیث از امام باقر و شانزده هزار حدیث از امام صادق فرا گرفت. یکی دیگر از شاگردان برجسته امام باقر (علیه السلام) جابر جعفی است؛ وی هفتاد هزار حدیث از امام باقر شنیده و ضبط کرده که همه را آن حضرت از پیامبر نقل نموده اند (۲). هشام از موقعیت امام باقر و فرزند عزیز او حضرت صادق (علیه السلام) سخت بیمناک بود، از این جهت به حاکم مدینه دستور داد که هر دو را روانه شام سازد. مسافرت

۱. رجال کشی ص ۱۲۵. ۲. أعيان الشيعة ج ۴ بخش ۲ ص ۷.

----- صفحه ۱۷۰

آنان به شام هرچند اجباری بود وهشام بسیار می کوشید که پدر وپسر را در انظار مردم شام کوچک کند اما مناظره امام باقر با اسقف مسیحیان آن چنان به امام باقر عظمت بخشید که همه مردم شام از موقعیت بزرگ امام آگاه شدند. ازاین جهت هشام مجبور شد که هر دونفر را مرخص کرده وآنان را به مدینه باز گرداند(۱). سرانجام امام باقر (علیه السلام) که پیوسته مورد خشم و غضب خلیفه وقت، هشام بن عبدالملک بود، به وسیله ایادی اومسموم شد ودر سال ۱۱۴ هجری درگذشت ودر کنار قبر پدر بزرگوارش در قبرستان بقیع، به خاک سپرده شد.

۱ . مشروح سرگذشت امام در این مسافرت اجباری در کتاب بحار الأنوار ج ۴۶ ص ۳۰۷-۳۱۳ آمده است .

----- صفحه ۱۷۱

فصل هفتم

فصل هفتم

امام صادق (علیه السلام)

ششمین اختر آسمان ولایت حضرت جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) است. وی در هفدهم ماه ربیع الاول سال ۸۳ هجری دیده به جهان گشود ودر سن شصت و پنج سالگی در سال ۱۴۸ هجری دیده از جهان بر بست ودر قبرستان بقیع در کنار مرقد پدر بزرگوار خود به خاک سپرده شد. مادر او «ام فروه» دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است ومجموع دوران امامت وزعامت او سی وچهار سال می باشد(۱). درباره عظمت وشخصیت امام صادق (علیه السلام) کافی است بدانیم که دشمن او منصور دوانیقی وقتی از شهادتش آگاه شد بی اختیار بر او اشک ریخت. تاریخ می گوید: «نیمه های شب بود که سکوت وخاموشی همه جا را فرا گرفته بود، منصور، منشی مخصوص خود ابو ایوب خوزی را به کاخ خود احضار کرد. هنگامی که ابو ایوب وارد اطاق شد، منصور را دید که روی صندلی نشسته وشمع در برابرش روشن بود. او نامه ای در دست داشت وآن را می خواند و گریه می کرد. «منشی منصور می گوید بعد از آنکه من سلام کردم، اونامه رابه سوی من انداخت وگفت: «این نامه رامحمد بن سلیمان فرماندار مدینه نوشته است وگزارش کرده است که جعفر بن محمد در گذشته، آیا برای جعفر بن محمد دیگر نظیری پیدا می شود؟»(۲).

۱ . ارشاد ص ۲۸۹. ۲ . بحار الأنوار ج ۴۷ ص ۳.

----- صفحه ۱۷۲

مالک بن انس که یکی از ائمه مذاهب چهارگانه اهل تسنن است می گوید من کراراً به حضور امام صادق (علیه السلام) می رسیدم او را پیوسته در یکی از سه حال می دیدم: یا نماز می گزارد و یا روزه دار بود و قرآن می خواند و هرگز چشمی مانند او رانده و گوشه نظیر آن را نشنیده و هرگز بر قلب انسانی برتر از جعفر بن محمد از نظر دانش و عبادت و پرهیزگاری خطور نکرده است (۱). ابو حنیفه که خود یکی از ائمه مذاهب چهارگانه است می گوید: «هنگامی که منصور امام صادق (علیه السلام) را به عراق آورد، من از طرف منصور دعوت شدم که با او به بحث پردازم، من چهل مسئله در این مورد فراهم کردم تا از او سؤال کنم، وقتی وارد شدم دیدم جعفر بن محمد طرف راست منصور نشسته است. سلام کردم و نشستم، آنگاه منصور مرا معرفی کرد، سپس به امر منصور مسائل را یکی پس از دیگری مطرح کردم و او یکا یک را پاسخ گفت. او در هر مسئله آراء و نظریات اهلمدینه و اهل عراق و سپس نظریه خود را نیز بیان می کرد، گاهی با نظریه آنها موافق بود و گاهی مخالف آنگاه ابو حنیفه می گوید: من او را دانا ترین فرد تشخیص دادم. زیرا او داناترین فرد، آگاه ترین آنها به عقاید مردم زمان خود می باشد (۲). در عظمت علمی و شخصیت فرهنگی او کافی است که او در مدت دوران امامت خود توانست چهار هزار عالم برجسته تربیت کند که هر کدام شخصیتی بزرگ و عالمی کم نظیر بودند (۳). حسن بن علی و شاء، که از استادان حدیث می باشد، می گوید: «من در مسجد کوفه نهصد استاد حدیث مشاهده کردم که هر کدام از جعفر بن محمد

۱. الإمام الصادق به نقل از التهذیب ج ۲ ص ۱۰۴. ۲. تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۱۵۷. ۳. ارشاد مفید ص ۳۸۹.

----- صفحه ۱۷۳

حدیث نقل می کردند» (۱). سخن درباره شخصیت علمی و روحانی امام صادق (علیه السلام) بیش از آن است که در این صفحات گرد آید و ما به همین اندازه اکتفا می کنیم. امام صادق (علیه السلام) در سال ۱۱۴ هجری رهبری امت را به دست گرفت و در مجموع دوران امامت خود با خلفایی چند از بنی امیه و بنی عباس معاصر بود. از خلفای بنی امیه افرادی مانند: هشام بن عبدالملک بن مروان، ولید بن یزید بن عبدالملک، یزید بن ولید بن عبدالملک، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک، مروان بن محمد معروف به مروان حمار، و از خلفای بنی عباس با عبدالله بن محمد معروف به سفاح و ابو جعفر معروف به منصور دوانیقی هم عصر بود. از این که در مدت سی و چهار سال، هفت خلیفه اموی و عباسی زمام امور را به دست گرفتند، پژوهشگران خارجی آن را حاکی از تسلط یک نوع تشنج و اضطراب و عدم ثبات بر جامعه اسلامی می دانند. تشنجی که موجب شد حکومت دودمان اموی، در سال ۱۳۲ هجری منقرض شود و زمام امور به دست فرزندان عباس بیفتد که آنان نیز در ظلم و ستم کمتر از فرزندان بنی امیه نبودند و در مواردی شدیدتر و بدتر از آنها عمل می کردند. امام صادق (علیه السلام) حدود پنجاه سال از زندگی خود را در عهد اموی گذراند و از نزدیک با جنایات بنی امیه آشنا بود زیرا همانها بودند که عموی او، زید بن علی را در کوفه به سال ۱۲۲ هجری برهنه و وارونه به دار آویختند و جسد او را پنج سال بالادار

نگاه داشتند و سپس آن را پایین آوردند و آتش زدند و خاکستر آن را به دریاریختند و امویان به این نیز اکتفا نکردند، فرزند او یحیی بن زید را به وضع فجیعی کشتند.

۱. رجال نجاشی ج ۱/۱۳۹، شماره ترجمه ۷۹.

----- صفحه ۱۷۴

اگر امام حدود پنجاه سال با بنی امیه بسر برد، باقیمانده عمر خود را با فرزندان عباس سپری نمود و اگر در مقطع نخست شاهد ستمها و محدودیتها بود. مقطع دیگر نیز دست کم از اولی نداشت بلکه ستم در بخش دوم افزایش یافت، و به تعبیر شاعر معاصر دو عهد: «ای کاش ستم بنی مروان ادامه داشت و عدل بنی عباس بر سرما پر و بالی باز نمی کرد.» و با ملاحظه شرایط حاکم بر دو عصر خواهیم دید که چرا امام برنامه های اجتماعی خود را بر اساس تأسیس دانشگاه و تربیت شاگردان و پخش علوم و دانش استوار ساخت. انگیزه های قیام

انگیزه های قیام ملتهای ایران و عراق بر ضد خاندان امیه در تاریخ، به صورت گسترده منعکس است و از میان آن عوامل دو عامل بیش از همه مؤثر بود: ۱- مالیاتهای کمر شکن: دولت اموی به جای توجه به افزایش تولید و ایجاد امکانات برای افزایش درآمد، بیشتر بر اخذ مالیات و خراج دولتی فشار می آورد و هر خلیفه ای که روی کار می آمد بر میزان قبلی می افزود. تا آنجا که تمام دهقانان و کشاورزان را مجبور کردند که علاوه بر پرداخت مالیاتهای رسمی، به رسم ساسانیان، مالیاتی به نام «هدایای نوروز» بپردازند، و نخستین کسی که آن را رسمیت داد معاویه بود و در آمد هدایای نوروز فقط یک سال عراق به سیزده میلیون درهم بالغ گردید. تا چه رسد به نقاط دیگر مانند هرات و خراسان و یمن و دیگر نقاط سرزمین اسلامی. وضع مالیات از دوران معاویه به بعد در حال افزایش بود و عمال اموی با قدرتهای جهنمی خود هر روز فشار را بر مردم افزایش می دادند، فقط در دوران عمر بن عبدالعزیز بود که مشکل مالیات حل شد و او با برنامه خاصی، بسیاری از

----- صفحه ۱۷۵

مالیاتها را لغو کرد (۱). ولی پس از او جریان به وضع سابق بازگشت و پیوسته وضع اقتصادی در حال بحران و ظلم و فشار بیشتر بود. ۲- مشکل موالی: مشکل موالی مشکل دیگر نظام حکومتی اموی بود، حکومت اموی یک حکومت عربی خالص بود که محور حکومت خود را عربیت قرار داده و کلیه مناصب و مقامات را به دست اعراب می سپردند و دیگر طوایف اسلامی را که به نام «موالی» می خواندند از تمام مناصب محروم می کردند و اگر هم گاهی از وجود آنها استفاده می نمودند جنبه استثنایی داشت، این عوامل سبب شد که ملتهای بیدار و هشیار ایران و عراق به پا خیزند و با براندازی حکومت اموی، یک حکومت اسلامی به رهبری یکی از فرزندان پیامبر به وجود آورند. در آن زمان خاندان پیامبر که محبوب ترین چهره در جامعه اسلامی بودند و سمبل و رمز عدالت و تقوی به شمار می رفتند، قیامی به شعار آل محمد آغاز شد، و انقلابیها با شعار «الرضا من آل محمد» در دو کشور به پا خاستند و توانستند بر سلطه جابرانه نودساله اموی ها پایان بخشند. در آغاز انقلاب

همه چشمها به امام صادق (علیه السلام) دوخته بود و فردی را لایق تر از او نمی شناختند، اما تاریخ می گوید امام با این دعوت گران از روز نخست روی موافق نشان نمی داد و با آنها هماهنگی نمی کرد هر چند مخالفت نیز ننمیدود، زیرا او کاملاً از منویات و ضمائر این دعوتگران آگاه بود که این قیام هرچند با شعار آل محمد شکل می گیرد ولی هدف چیز دیگری است و آنان پس از پیروزی مسیر انقلاب را دگرگون کرده و به نام خود و در راه تحقق اهدافشان تمام خواهند کرد. تاریخ می گوید: هنگامی که عبدالله بن حسن با امام صادق (علیه السلام) مذاکره کرد و از او خواست با سفاح و منصور پیشگامان دعوت همراهی کند، امام به وی فرمود

۱. کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۲۹.

----- صفحه ۱۷۶

این دو نفر نیت صالح و پاکی ندارند، آنان به نام تو و من به شعار آل محمد قیامی به راه انداخته اند ولی موقع نتیجه گیری تو و دو فرزندت را عقب خواهند زد و خود را زمامدار جمعیت معرفی خواهند کرد. گواه روشن دیگری که: امام از منویات این دعوتگران آگاه بود و از این جهت همکاری نزدیکی با آنان نکرد، همان مذاکره حضرت با سدید صیرفی است، آنگاه که وی امام را به هماهنگی با دعوتگران دعوت کرد، وی در پاسخ او گفت: من در آنان اخلاصی نمی بینم (۱). درحالی که شرایط امام بگونه ای بود که نمی توانست به اسلام راستین از طریق ایجاد حکومت، تجسم و عینیت بخشد، ولی درعین حال از اعتراض و پرخاشگری بر حکام وقت در شرایط متناسب خود داری نمی کرد. هنگامی که منصور نامه ای به امام صادق (علیه السلام) نوشت و از ایشان درخواست کرد که او را نصیحت کنند، امام در پاسخ او نوشت: «آن کس که دنیا را بخواهد، تو را نصیحت نمی کند، و آن کس که سرا ی دیگر را بخواهد، با تو همنشین نمی شود.» وقتی پاسخ نامه به دست منصور افتاد، وی با شگفتی خاصی گفت: «امام صادق دنیا خواهان را از آخرت خواهان مشخص کرد. کسانی که دور مرا گرفته اند، دنیا خواه اند نه آخرت خواه، و آنان که از من دوری گزیده اند، آخرت خواه اند نه دنیا خواه.» امام صادق (علیه السلام) و دانشگاه بزرگ جعفری

شرایط سیاسی و اجتماعی در این فترت که طرفداران حکومت اموی، با گروه مخالف در زد و خورد بودند، به امام اجازه داد که وظیفه خود را از طریق نشر علوم

۱. اصول کافی ج ۲ ص ۲۴۳.

----- صفحه ۱۷۷

و آثار اسلامی و تربیت شاگردان، تجسم بخشد و آن دانشگاه بزرگی را که پدر بزرگ او، پی ریزی کرده بود، شکل دهد. اینجاست که می بینیم در مدت امامت خود چهار هزار نفر را در علوم گوناگون تربیت کرد و شخصیهایی را به جهان اسلام تحویل داد که هر کدام در عصر خود چراغی فروزان و دانشمندی محقق بودند. علما و دانشمندان علم رجال، اسامی شاگردان امام و صورت تألیفات آنان را در کتابهای خود آورده اند. تنها شیخ طوسی در رجال خود متجاوز از سه هزار نفر را نام می برد که در محضر او کسب فیض کرده اند. خدمات علمی امام صادق (علیه السلام) در تفسیر و حدیث و فقه خلاصه نمی شود، بلکه او توانست شخصیهایی بزرگی را در کلام و فلسفه و علم و مناظره پرورش دهد که نمونه بارز آن هشام بن حکم است که از او بیست و پنج کتاب بر جای مانده است (۱). آنچه گفته شد تنها بعدی از ابعاد خدمات علمی امام صادق (علیه السلام) نیست. او در علوم طبیعی بحثهایی نمود و رازهای نهفته ای را باز کرد که برای دانشمندان امروز مایه اعجاب است و گواه روشن آن توحید مفضل است که امام آن را در چهار روز املا کرد و مفضل بن عمر کوفی نوشت. در این کتاب امام از رهگذر بیان قوانین طبیعی حاکم بر جهان، منطق خدا پرستان را ثابت می کند. شگفت انگیز تر از اینها تربیت جابر بن حیان است که در جهان امروز پدر شیمی به شمار می رود. او نخستین کسی است که علم شیمی را از امام آموخت و در این باره کتاب نوشت و تعداد زیادی رساله ها از خود به یادگار گذارد.

۱. فهرست ابن ندیم، صفحه ۲۵۰.

----- صفحه ۱۷۸

فصل هشتم

فصل هشتم

امام کاظم (علیه السلام)

امام موسی بن جعفر (علیهما السلام)، هفتمین اختر آسمان ولایت، در سال ۱۲۸ هجری دیده به جهان گشود و در سال ۱۸۳ هجری در بغداد در سن پنجاه و پنج سالگی دیده از جهان بر بست. زمام خلافت در دوران کودکی آن حضرت در دست حزب اموی بود و افرادی چون، یزید بن ولید بن عبدالملک معروف به ناقص، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک و مروان بن محمد معروف به مروان حمار، بر جامعه اسلامی حکمرانی می کردند. در سال ۱۴۸ هجری که امام صادق (علیه السلام) در گذشت، اواز جانب خدا مسئولیت رهبری را بر عهده گرفت، و در آن روز قدرت از دست بنی امیه به بنی العباس منتقل گشته بود. او در مجموع در دوران امامت خود با خلفایی مانند: منصور دوانیقی، مهدی فرزند منصور، هادی فرزند مهدی، هارون الرشید فرزند دیگر مهدی، معاصر بود. خط مشی و شکل مبارزه امام براساس سنجش اوضاع و شرایط اجتماع و ارزیابی قدرتها و جبهه گیری مخالفان بود. اصولاً باید توجه نمود هریک از پیشوایان ما در عصر خود عهده دار ارشاد

ورهبی جامعه اسلامی ونگهبان آیین اسلام بودند، والبته خط مشی آنان درمسیر هدایت مسلمین با توجه به شرایط زمان بود. ازاین رو می بینیم برنامه های پیشوایان ما یکسان ویکنواخت نبوده وگاهی به صورت مبارزه وقیام و نهضت خونین، وگاهی به صورت مبارزه سری و حفظ مکتب بدون دادن

----- صفحه ۱۷۹

تلفات و ضایعات، وگاهی به شکل تأسیس دانشگاه اسلامی و تربیت شاگردان بزرگ و ایجاد نهضت علمی بود. منصور دوانیقی، خلیفه سفاک و خون ریز عباسی، وجود امام صادق را درمدینه تحمل نکرد و او را به وسیله ایادی مخصوص خود مسموم نمود. وی زمانی که از وفات امام صادق (علیه السلام) آگاه شد، عرصه را برای ریشه کن کردن هر نوع مخالفین احتمالی مناسب دید و لذا به فرماندار مدینه به نام «محمد بن سلیمان» نامه نوشت و او را موظف ساخت که اگر جعفر بن محمد شخصی را جانشین خود قرار داده، او را احضار نماید و گردنش را بزند. فرماندار در جواب نامه منصور چنین نوشت که جعفر بن محمد در وصیت نامه رسمی خود پنج نفر را وصی و جانشین خود قرار داده است آنها عبارتند از: ۱- منصور دوانیقی ۲- محمد بن سلیمان فرماندار مدینه ۳- عبداللّٰه بن جعفر ۴- موسی بن جعفر (علیه السلام) ۵- حمیده همسر خود آنگاه فرماندار در ذیل نامه کسب تکلیف کرده بود که کدام یک از آنها را گردن بزند. وقتی نامه به دست منصور رسید خشمگین شد. وی از اینکه نتوانسته بود بروصی واقعی امام صادق (علیه السلام) دست پیدا کند، ناراحت شد و گفت: «از کشتن آنها صرف نظر کن.» امام صادق (علیه السلام) با تنظیم چنین وصیت نامه سیاسی توانست از قتل امام کاظم (علیه السلام) جلوگیری کند و در غیر این صورت او کشته می شد. امام کاظم (علیه السلام) در سن بیست سالگی، در حالی که با چنین حکام ستمگری

----- صفحه ۱۸۰

روبرو بود، رهبری امت را عهده دار گشت. نامه منصور به فرماندار مدینه دورنمای اوضاع تاریک و پر خطر آن روز را برای ما ترسیم می کند. اکنون باید دید که امام شکل مبارزه خود را چگونه انتخاب کرد. امام پس از بررسی اوضاع تشخیص داد که بهترین راه این است که برنامه انقلاب علمی پدر را تعقیب کند و پاسدار دانشگاه جعفری، که به دست پدران ارجمندش بنیان گذاری شده بود، گردد و به همین جهت شاگردان بزرگ و رجال علم و فضیلت را تربیت کرد. امام حق داشت مبارزه خود را چنین شکل دهد و قدمهای محتاطانه بردارد؛ زیرا منصور جاسوسان زیادی گمارده بود تا کسی را که امامت او مورد اتفاق شیعیان است، دستگیر کنند و گردن بزنند (۱). از این جهت امام چاره ای ندید که وظایف سنگین رهبری را از طریق نشر معارف تعقیب کند و در پرتو آن توانست رجال با فضیلتی را از لحاظ علم و عمل تربیت و پرورش دهد. گروهی که در مجلس درس آن حضرت حاضر می شدند آنچه را که از آن حضرت می شنیدند، ضبط می کردند و به تعبیر یکی از نویسندگان آگاه: «در سال ۱۴۸ هجری امام جعفر صادق (علیه السلام) در شهر مدینه درگذشت، ولی خوشبختانه مکتب علمی او تعطیل نشد بلکه به رهبری جانشین و فرزند او موسی کاظم شکوفایی خود را حفظ کرد.» (۲) ولی در عین حال حکومت عباسی در مقابل امام کاظم (علیه السلام) از مفتیان و قضات درباری ترویج می نمود که طرفدار روش حکومت وقت

بودند و امام کاظم را از فعالیتهای علمی باز می داشتند و شاگردان امام را زیر فشار قرار می دادند تا آنجا که تربیت یا فتگان مکتب او قادر نبودند حتی به طور صریح نام امام هفتم را ببرند، بلکه هنگام نقل از وی به نامهای ابو ابراهیم، عبد صالح، عالم، صابر و امین نام می بردند.

۱. رجال کشی ص ۲۴۰. ۲. مختصر تاریخ العرب ص ۲۰۹.

----- صفحه ۱۸۱

ولی با این همه مشکلات، امام از مجاهدت و کوشش باز نایستاد و در تکامل جنبش علمی و نهضت فرهنگی اسلامی گامهای بزرگی برداشت و صدها مفسر و دانشمند تربیت نمود که به عنوان نمونه می توان از افرادی مانند: ۱- علی بن یقطين ۲- محمد ابن ابی عمیر ۳- هشام بن حکم ۴- هشام بن سالم ۵- یونس بن عبدالرحمن نام برد. در اینجا برای ارزیابی میزان خفقان و استبداد در عصر امام کاظم (علیه السلام) لازم است به سرگذشت یکی از شاگردان برجسته امام گوش فرا دهیم: محمد بن ابی عمیر از یاران برجسته و شاگردان بلند مقام امام کاظم (علیه السلام) بود. او توانست در مباحثی گوناگون کتاب و رساله بنویسد و چهل و نه جلد کتاب از خود به یادگار بگذارد. حاکم وقت هارون می دانست که اسرار فعالیتهای سیاسی و مبارزات سری شیعیان و اسناد ارتباط آنان با پیشوای هفتم در اختیار محمد بن ابی عمیر است. لذا جاسوسانی را گمارد که فعالیتهای او را زیر نظر بگیرند. سرانجام جاسوسان به هارون گزارش کردند که اسامی شیعیان عراق در اختیار محمد بن ابی عمیر است، از این رو محمد به دستور هارون دستگیر و زندانی شد و وزیر فشار قرار گرفت که اسرار و اسامی آنها را فاش سازد. او حاضر به افشای اسرار نشد، سرانجام او را لخت کرده و در میان دو چوب قرار دادند و صد تازیانه بر پیکر او نواختند (۱).

۱. رجال نجاشی ۲/ ۲۰۴ ط بیروت.

----- صفحه ۱۸۲

با انتخاب شیوه های درست مخفی کاری، توانست در عصر حاکمانی مانند منصور دوانیقی، مهدی عباسی، هادی عباسی، جان به سلامت ببرد و امداد زمان حکومت هارون که وی خود را خلیفه ای موفق در تمام جهات می دانست، ولی در جبهه مبارزه با شیعیان و علاقمندان بیت علوی خود را شکست خورده تشخیص میداد، امام دستگیر و زندانی گردید و به شهادت رسید، زیرا هارون با خود فکر کرد که تا مرکز رهبری این جبهه را از کار نیندازد، همه کوششهای او بی فایده خواهد بود. از این رو تصمیم گرفت که امام کاظم (علیه السلام) را بازداشت کند. هارون در پی این تصمیم به صورت مزورانه وارد مسجد پیامبر شد و رو به قبر مطهر آن حضرت کرد و گفت: ای پیامبر، من از تصمیم بر اقدامی که گرفته ام پوزش می طلبم، زیرا میخواهم موسی بن جعفر را بازداشت و زندانی کنم، و می ترسم در میان امت اسلامی ایجاد شکاف و اختلاف کند و موجب خونریزی

گردد. از این جهت فردای آن روز دژخیمان هارون امام را درمسجد پیامبر که مشغول نیایش و نماز بود دستگیر کردند و احترام خانه خدا و حرم پیامبر را زیر پای نهادند. هارون برای مخفی نگاه داشتن محل تبعید امام دو کجاوه ترتیب داد، یکی را به مقصد کوفه و دیگری رابه مقصد بصره روانه کرد و ازاین طریق خواست محل تبعید امام را پوشیده نگاه دارد تا مردم امکان دسترسی به آن حضرت را نداشته باشند. پیشوای هفتم مدت یک سال در زندان بصره به سر می برد و آنگاه هارون به فرماندار بصره به نام «عیسی بن جعفر» فرمان داد که امام رابه قتل برساند. فرماندار از قتل امام خودداری کرد و گفت کسی را بفرست تا او را تحویل بگیرد و در غیر این صورت او را آزاد خواهم کرد. هارون به خاطر این پیام، «سندی بن شاهک» را روانه بصره کرد تا امام را به بغداد منتقل نماید. سرانجام امام پس از چهارسال زندانی شدن درسال ۱۸۳ هجری مسموم گشت وبا وضع دلخراشی درزندان بغداد به شهادت رسید.

صفحه ۱۸۳

فصل نهم

فصل نهم

امام رضا (علیه السلام)

هشتمین اختر آسمان ولایت حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است. او درروز یازدهم ذی القعدة سال ۱۴۸ هجری، از مادری به نام «طاهره» دیده به جهان گشود. کنیه او ابو الحسن و لقب او رضا است. وی پس از شهادت پدر بزرگوارش در زندان بغداد درسن سی و پنج سالگی عهده دار مقام ولایت و رهبری گشت و مدت امامت آن حضرت بیست سال به طول انجامید، که ده سال آن معاصر با خلافت هارون الرشید و پنج سال معاصر با خلافت محمد امین و پنج سال دیگر معاصر با خلافت عبدالله مأمون، بود. سرانجام حضرتش روز بیست و نهم ماه صفر درسال ۲۰۳ هجری قمری به فیض شهادت نایل آمد. وهنگام شهادت پنجاه و چهار سال و سه ماه و نوزده روز عمر داشت. ستمگریهای بنی امیه و بنی عباس، زمینه بسیار مساعدی فراهم ساخته بود که در جامعه آن روز، حکومتی نمونه مانند آنچه که در صدر اسلام وجود داشت، تشکیل شود و تحت نظارت و مدیریت و رهبری شخصیتهای بزرگی از خاندان علی (علیه السلام) اداره گردد. مقام والا، اندیشه های بزرگ و محبوبیت فوق العاده ائمه بزرگوار شیعه موجب گشته بود که خلفای اموی و عباسی پیوسته پیشوایان شیعه را به تبعید و زندان بفرستند تا مردم نتوانند آنچنان که باید از آن ذوات مقدس استفاده

----- صفحه ۱۸۴

کنند، حتی آنان راضی نبودند که این چهره ها برای مردم شناخته شوند، زیرا بیم آن داشتند که اگر مردم با آنها آشنا شوند، بی اختیار زمام امور به دست آنان بیفتد. با توجه به مطالب بالا می بینیم که عبدالله بن مأمون پس از کشتن برادر خود محمد امین، به فکر می افتد که بزرگترین شخصیت علوی را از مدینه به مرو بیاورد تا زندگی او را تحت نظر بگیرد.

آوردن امام از مدینه به مرو هرچند در ظاهر به صورت دعوت بود، اماماهیت واقعی آن جز ایجاد محدودیت هرچه بیشتر برای امام چیز دیگری نبود. از این جهت امام برای تفهیم ماهیت این دعوت، هیچ یک از خاندان خویش را همراه خود نیاورد تا از این طریق به مسلمانان تفهیم کند، این سفر نوعی تبعید است نه سفری مقرون به رضایت. ولی مأمون برای خنثی کردن هدف امام دستور داد گروهی از رجال و اشراف از جمله والی مدینه، ملازم رکاب امام باشند و حتی مسیر سفر امام نیز معین گشت و قرار شد که امام از طریق مدینه، بصره، خرمشهر، اهواز، ری و نیشابور به مرو وارد شود. و حضرتش در دهم شوال سال ۲۰۱ وارد مرو شد. امام در مسیر خود با استقبال گرم شخصیتها و مردم روبرو بود. وقتی به شهر نیشابور رسید، از او درخواست کردند که حدیثی را از او بشنوند، امام در حالی که در کجاوه خود قرار داشت، حدیثی را مطرح کرد و آن را از پدران خود تا علی (علیه السلام) واز او به پیامبر واز پیامبر به جبرئیل تا خدا نقل نمود واز آن جا که در سراسر این حدیث پیشوایان پاک قرار دارند، آن حدیث را «سلسله الذهب» نامیدند. متن آن حدیث چنین است: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» یعنی: خدا می گوید گفتن لا اله الا الله دژ جاودانی من است و هر کس آن را بگوید وارد دژ من می گردد، و هر کس وارد دژ من شد از عذاب من ایمن می گردد. محدثان و نویسندگانی که در برابر کجاوه امام قلم به دست گرفته بودند و آن

----- صفحه ۱۸۵

حدیث را ضبط می کردند تصور کردند، که در اینجا حدیث پایان یافته است زیرا امام پس از گفتن آن جمله پرده کجاوه را افکند و در داخل آن قرار گرفت ولی آنان دوباره دیدند که حضرت رضا (علیه السلام) پرده کجاوه را عقب زد و جمله دیگری نیز افزود و آن اینکه: «لَكِنْ بِشَرِّهَا وَ شَرُّوْطِهَا وَأَنَا مِنْ شَرُّوْطِهَا» یعنی اقرار به توحید در صورتی ایمن بخش و نجات آفرین است که دیگر شرایط به آن ضمیمه گردد و یکی از شرایط آن است که بشر از حکومت معصوم کنار نرود و حکومت معصوم را کاملاً بپذیرد و در حقیقت، امام مسئله ولایت و حکومت معصوم را تکمیل کننده توحید می داند زیرا در غیر این صورت حکومت طاغوتها سبب می شود که همان توحید نیز از میان برود. دو مسئله مهم در زندگی امام (علیه السلام)

امام پس از ورود به مرو، به ظاهر مورد احترام مأمون و دیگر درباریان قرار گرفت و در نخستین جلسه، مأمون دو مطلب را به او پیشنهاد کرد. نخست پافشاری نمود که خلافت را بپذیرد، و مأمون به نفع امام کنار رود، آنگاه که از پذیرش امام مأیوس شد، مسئله ولایتعهدی را مطرح کرد و امام نیز تحت شرایطی آن را پذیرفت. اکنون سؤال می شود که چرا امام پیشنهاد نخست را نپذیرفت و چرا پیشنهاد دوم را پذیرفت؟ علت نپذیرفتن پیشنهاد نخست بسیار روشن است، زیرا بر فرض اینکه پیشنهاد مأمون، یک پیشنهاد جدی بود، و جنبه امتحانی و آزمونی نداشت، اگر امام با پیشنهاد او موافقت می کرد، مأمون زندگی او را زیر نظر می گرفت و جاسوسانی بر او می گمارد و اجازه نمی داد یک قدم اصلاحی بردارد، به گواه اینکه او در دوره ولایتعهدی الزامی اجازه نداد که امام نماز عید را که خود مأمون برگزار می آن را به امام پیشنهاد کرده بود، با مردم بگذارد. در این صورت چگونه امام می توانست پس از

----- صفحه ۱۸۶

پذیرش خلافت، گامی اصلاحی و تربیتی و علمی بیدار گرانه بردارد. اگر امام خلافت را می پذیرفت، با او همان معامله را انجام می دادند که با علی انجام دادند و خلافت ظاهری او را در کشمکشها و جنگها خلاصه می کردند. سرانجام مأمون حيله گر و سياست باز با زمینه های مختلف، امام را مجبور می کرد تا خلافت را با ر دیگر به مأمون واگذار کند، آنگاه به مردم چنین وانمود می کرد که او خليفه بر حق است، زیرا شخصیت بزرگی مانند امام رضا (علیه السلام) خلافت را به او (یعنی مأمون) واگذار کرده است، پس خلافت من یک نوع خلافت مشروع است. امام چرا ولایتعهدی را پذیرفت؟

این مطلب را می توان از دو راه تحلیل نمود: ۱- امام ولایتعهدی را با همان شروطی پذیرفت که امام مجتبی (علیه السلام) صلح با معاویه را پذیرفت و لذا می بینیم یکی از شروط را این قرار می دهد که مسئولیت هیچ امری را نخواهد پذیرفت و هیچ عزل و نصبی به او مربوط نخواهد بود. و از این طریق پذیرفتن مقام را پذیرشی صوری و به اصطلاح بی بو و خاصیت قلمداد می کند که آثار ساختگی آن بر همگان آشکار شود. ۲- اگر پیشنهاد دوم را امام نمی پذیرفت، تهدید به قتل و مرگ می شد، بلکه قتل امام آن هم بدون اینکه موجی در جامعه بر ضد حاکم وقت پدید آورد قطعی میشد، به گواه اینکه وقتی امام از پذیرفتن مقام ولایتعهدی پوزش طلبید، مأمون به امام گفت: «عمر بن خطاب شورا را در میان شش نفر قرار داد و یکی از اعضای شورا جد تو علی بود و ضمناً دستور داد که هر کس از قبول آن خود داری کند کشته شود، شما هم ناچارید که آنچه رامن می خواهم بپذیری و از آن گریزی نداری» (۱).

۱. ارشاد مفید ص ۲۹۰ و مقاتل الطالبین ص ۳۷۵.

----- صفحه ۱۸۷

اتفاقاً در زمان خود امام این سؤال مطرح بود و کراراً به او مراجعه کرده و سؤال می کردند. وقتی محمد بن عرفه از امام انگیزه پذیرش ولایتعهدی را پرسید، امام فرمود: «جدم امیر مؤمنان عضویت شورا را پذیرفت» (۱). و نیز وقتی ربیان بن الصلت از امام پرسید که چرا ولایتعهدی را پذیرفتی؟ امام در پاسخ او گفت: «خدا می داند که من راضی به آن کار نبودم و وقتی بر سر دو راهی قبول ولایتعهدی و یا کشته شدن قرار گرفتم آن را پذیرفتم» (۲). شهادت امام به دست مأمون مأمون از موقعیت روز افزون امام پیوسته بیمناک بود و خصوصاً در جریان نماز عید که در تاریخ به صورت گسترده وارد شده است، از علاقه مردم نسبت به امام (علیه السلام) سخت بیمناک شد و لذا امام را با نقشه خاصی مسموم کرد و برای اینکه نقشه خود را لوٹ کند، پس از انتشار خبر مرگ امام سراسیمه به خانه امام آمد در حالی که گریبان چاک زده و اشک می ریخت و بر سر می زد و ناله می کرد. مردم دور خانه حضرت گرد آمده بودند و صدای ناله و گریه از آنها بلند بود و در باره قاتل امام سخن می گفتند و احیاناً از مأمون نام می بردند، مأمون احساس کرد که تشییع امام ممکن است حادثه آفرین باشد و فوراً دستور داد که اعلام کنند تشییع جنازه امام به فردا موکول شود. وقتی جمعیت متفرق شدند، شبانه امام را غسل دادند و در کنار قبر هارون به خاک سپردند (۳).

۱. عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۹، ۱۴۰. ۲. عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۹، ۱۴۰. ۳. عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۲۴۲.

----- صفحه ۱۸۸

فصل دهم

فصل دهم

امام جواد (علیه السلام)

نهمین اختر آسمان ولایت، امام محمد تقی معروف به امام جواد (علیه السلام) و مکنی به ابی جعفر است. او در رمضان سال ۱۹۵ هجری قمری دیده به جهان گشود و در ذی القعدة سال ۲۲۰ در بغداد به وسیله سمّ معتصم عباسی به مقام شهادت نایل گردید. و مدت عمر او بیست و شش سال و یا بیست و پنج سال و دوران امامتش هفده سال بود (۱). او در دورانی به دنیا آمد که جنگ و نبرد میان محمد امین و برادر وی «مأمون» آغاز شده بود. سرانجام نبرد در محرم سال ۲۹۸ به نفع مأمون پایان پذیرفت و تمام سرزمینهای اسلامی در قلمرو حکومت مأمون قرار گرفت (۲). امام محمد تقی (علیه السلام) در مجموع دوران امامت خود با دو خلیفه عباسی به نامهای «مأمون و معتصم» معاصر بوده و هر دو نفر او را به جبر از مدینه به بغداد احضار کردند و هر دو در باره او از یک خط مشی سیاسی که مأمون آن را پی ریزی کرده بود، پیروی نمودند. امام محمد تقی (علیه السلام) از شخصیت والایی برخوردار بود و از دوران کودکی آثار امامت و رهبری از گفتار و رفتارش آشکار بود، اینک در این مورد دو رویداد را یاد آور می شویم:

۱. ارشاد ص ۳۳۹ و برخی معتقدند که امام در سال ۲۲۵ یا ۲۲۶ در گذشته است در این مورد به کتاب کشف الغمّه ج ۳ ص ۱۳۵ مراجعه بفرمایید. ۲. تاریخ الخلفاء ص ۳۲۹.

----- صفحه ۱۸۹

۱- وقتی مأمون امام رضا (علیه السلام) را به خراسان دعوت کرد امام هشتم پیش از حرکت به خراسان سفری به حج نمود و امام جواد (علیه السلام) را که در آن زمان شش سال داشت، همراه خود برد. امام جواد (علیه السلام) هنگام طواف، احساس کرد که پدرش خانه خدا را آن چنان وداع می کند که گویا بار دیگر به زیارت آنجا باز نخواهد گشت. این جریان سبب شد که در داخل حجر اسماعیل نشست، وقتی امام رضا (علیه السلام) از اعمال فارغ شد شخصی را به دنبال فرزند خود فرستاد تا او را به حضورش بیاورند، امام جواد (علیه السلام) از آمدن به حضور پدر ابا ورزید، ناچار خود امام به حجر اسماعیل آمد و صدا زد عزیزم چرا اینجا نشسته ای ؟ برخیز برویم، فرزند خردسال امام با چشمان اشگبار گفت: «چگونه

برخیزم در حالی که دیدم خانه خدا را به گونه ای وداع کردی که گویا دیگر به این جا باز نخواهی گشت.» این سخن را گفت و از جای خود برخاست. ۲- مأ (۱) مون پس از شهادت امام هشتم (علیه السلام) در نیمه صفر سال ۲۰۴ هجری از مرو رهسپار بغداد شد و سیاست شوم خود را درباره فرزند امام تعقیب کرد و هدف وی این بود که او مانند پدرش تحت مراقبت مأمون زندگی کند. امام نهم از روی اضطرار مدینه را به عزم بغداد ترک گفت. روزهای ورود امام به بغداد مصادف با عبور مأمون با اسکورت خاصی از یکی از خیابانهای بغداد بود. چشم مأمون به نوجوانی افتاد که بر خلاف دیگران (که از مشاهده موکب مأمون پا به فرار نهادند) بر جای خود ایستاده بود که گویا حادثه ای رخ نداده است، مأمون از این جریان در شگفت ماند و خواست از وضع این نوجوان تحقیق کند. مأمون: تو چرا مانند دیگران فرار نکردی؟ امام: نه مسیر توتنگ بود که آنرا وسیع سازم و نه مجرم بودم که از گناه بترسم. مأمون: خود را معرفی کن فرزند کیستی؟

۱. کشف الغمّه ج ۳ ص ۱۵۲-۱۵۳.

----- صفحه ۱۹۰

امام: فرزند علی بن موسی الرضا هستم. مأمون: حقا که تو فرزند او هستی (۱). پس از شهادت امام هشتم در سال ۲۰۳، منصب امامت به امام محمد تقی (علیه السلام) منتقل گردید. او در سن نه سالگی به این امر خطیر قیام کرد همچنان که حضرت مسیح در دوران کودکی به مقام نبوت رسید (۲) و حضرت یحیی در سن کوچکی به مقام قضاوت و داوری منصوب گردید (۳). در جهان بینی یک مرد الهی تحمل مقام رهبری چندان شگفت آور نیست، زیرا پیشوایان الهی به خاطر یک رشته اهداف معنوی از تربیتهای خاصی برخوردار بوده و در دوران خردسالی واجد کمالاتی می شوند که در افراد عادی یافت نمیگردد. در گفتگوی حضرت امام جواد (علیه السلام) با دانشمندان بغداد در حضور مأمون، ارتباط امام با جهان غیب بر همگان روشن و مسلم گشت، که مانمونه ای از آنرا یاد آور خواهیم شد: سیاست شوم مأمون

مأمون در میان خلفای عباسی به هوش و ذکاوت، تدبیر و کاردانی معروف بود و به خاطر یک سلسله مسائل سیاسی خاص، به علم و فرهنگ علاقه فراوانی نشان می داد. وی به خوبی می دانست که فرزندان عباس در قلوب مردم پایگاهی ندارند و قلوب مسلمانان متوجه خاندان پیامبر و فرزندان امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که در آن زمان در رأس آنان فرزندان امام هشتم قرار داشت. او می دانست که هدف

۱. بحار الأنوار ج ۵ ص ۹۱، ۹۲. ۲. مریم، آیه ۳۰. ۳. مریم آیه ۱۲.

----- صفحه ۱۹۱

نهضتگران و انقلابی ها در گوشه و کنار کشورهای اسلامی، زمامداری شخصیت های روحانی یعنی نایبان حقیقی خدا و حجت الهی در زمین اند. او به جای اعمال سیاست زور، به فکر افتاد که محورهای انقلاب ها و نهضت ها را کنار خود جای دهد تا فعالیتها و کوششهای آنان و روابط افراد را با آنها تحت نظر بگیرد و به همین جهت امام هشتم را با تشریفات خاصی به خراسان آورد. ولی از فزونی نفوذ امام در قلوب مردم خراسان بیمناک شد و ناجوانمردانه او را شهید کرد. شهادت امام هشتم خطر رابه کلی بر طرف نکرد، زیرا فرزند او می دانست به تدریج محور انقلاب و هسته مرکزی برای نهضت علوی ها و شیعیان درآید، ازاین جهت همان سیاست شوم خود را تعقیب کرد و او را به بغداد طلبید و برای جلب قلوب شیعیان، دختر خود «ام الفضل» را به عقد او درآورد تا به گونه ای رضایت شیعیان را به دست آورد. مسئله تزویج دختر «مأمون» با امام نهم هرچند مورد رضایت عباسیان نبود، ولی او جلب رضایت انقلابیها را بر جلب رضایت فرزندان عباس ترجیح داد و ازدواج در یک مجلس رسمی پایان پذیرفت. مأمون برای آرام کردن عباسیها، مجلس رسمی ترتیب داد تا آنان از پایه علم و دانش امام جواد (علیه السلام) آگاه شوند و از عمل مأمون در مورد ازدواج انتقاد نکنند. فرزندان عباس فکر نمی کردند که نوجوانی تا این حد دارای علم و دانش باشد، وقتی مجلس رسمی شد، قاضی القضاات وقت «یحیی بن اکثم» (۱) مأمور شد سئوالاتی را طرح کند و پاسخ آنها را از امام نهم طلب نماید. او نخستین سئوال خود را چنین مطرح کرد: فرزند رسول خدا!! چه می گوئید درباره کسی که در حال احرام شکار کرده و آن را کشته است ؟

۱. برای آگاهی از زندگی یحیی بن اکثم به تاریخ بغداد ج ۱۴ مراجعه شود.

----- صفحه ۱۹۲

امام در پاسخ این پرسش به تحقیق شقوق مسئله پرداخت و صور مسئله را به شرح زیر یاد آور شد: ۱- آیا شکار را در حرم کشته یا در حل؟ (محدوده خاصی را از اطراف کعبه «حل» و خارج آن را «حرم» می گویند). ۲- آیا حکم مسئله رami دانست و از تحریم شکار و قتل آن آگاه بود یا نه؟ ۳- عمداً این کار را کرده است یا از روی خطا؟ ۴- اولین بار بود که مرتکب این کار شده یا قبلاً نیز مرتکب شده بود؟ ۵- آن شکار جزء پرندهگان بود یا غیر آن؟ ۶- شکار کوچک بود یا بزرگ؟ ۷- آیا پس از ارتکاب، از عمل خود نادم و پشیمان گشت یا نه؟ ۸- در شب این کار را انجام داد یا در روز؟ ۹- در احرام عمره، شکار کرد یا در احرام حج؟ ۱۰- آیا مرتکب، آزاد بود یا غلام و برده؟ هریک از این صورتهای در اسلام برای خود حکم خاصی دارد، مقصود شما کدام یک از این صورتهاست؟ یحیی در برابر این تحقیق و تکثیر صور مسئله، انگشت تعجب به دندان گرفت و مبهوت و حیران گشت، به گونه ای که از تعیین یکی از صورتهای منصرف گردید (۱). هدف مأمون از احضار امام جواد (علیه السلام) این بود که او را علاوه بر تحت نظر گرفتن، دچار امور آشفته خلافت کند زیرا در این صورت قسمت اعظم نابسامانیها بر پای امام حساب شده و از قرب و منزلت او در قلوب علاقمندان کاسته می شد. از این جهت امام دریافت که این سیاست شوم، دام عظیمی است در برابر قداست و طهارت و موقعیت او، امام به هروسیله ای بود رضایت مأمون را جلب کرد و به عنوان

۱. کشف الغمّة ج ۱۴۵.

----- صفحه ۱۹۳

ادای فریضه حج، با همسر خود ام الفضل رهسپار مکه گردید و پس از با زگشت از مکه در مدینه سکنی گزید و به بغداد بازنگشت. تاریخ نه زمان تزویج امام را تعیین می کند و نه وقت حرکت امام به مکه را. هر چند طبری در تاریخ خود به گونه ای اشعار می دارد که حرکت امام در همان سال ازدواج خود بود (۱). اما آنچه مسلم است امام در باقی مانده خلافت مأمون، در مدینه به سر می برد و به وظایف امامت از طریق تعلیم و تربیت و پاسخهای کتبی به پرسشهای شیعیان می پرداخت و برای دلباختگان مکتب علوی محور هدایت و امام مفترض الطاعه به شمار می رفت. مأمون در هیجدهم ماه رجب سال ۲۱۸ هجری درگذشت. و پس از وی «معتصم» مقام خلافت را اشغال نمود، او نیز از سیاست شوم مأمون پیروی کرد و از وجود چنین محور در مدینه بیمناک شد، او را به جبر و عنف به بغداد طلبید. امام در بیست و هشت محرم الحرام سال ۲۲۰ هجری وارد بغداد شد و در ذی القعدة الحرام همان سال با دسیسه های معتصم از طریق همسر جفا کار خود مسموم و به فیض شهادت نایل گردید و در کنار قبر جد بزرگوار خود موسی بن جعفر (علیه السلام) به خاک سپرده شد (۲). او در مدت اقامت خود در مدینه، شخصیتهای بزرگی را پرورش داد که اسامی برخی از آنان را یادآور می شویم: ۱- فضل بن شاذان ۲- عبدالعظیم حسنی ۳- ابو تمام مؤلف «حماسه» ۴- علی بن مهزیار (که تألیفات فراوانی در فقه اسلامی دارد) ۵- محمد بن ابی عمیر ۶- احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و شخصیتهای دیگری که هر کدام چراغهای فروزان هدایت و علم و دانش بودند.

۱. تاریخ طبری ج ۱۰ ص ۲۸۰. ۲. کشف الغمّة ج ص ۱۶۰، ۱۵۱.

----- صفحه ۱۹۴

فصل یازدهم

فصل یازدهم

امام هادی (علیه السلام)

دهمین اختر آسمان ولایت، حضرت امام علی النقی (علیه السلام)، فرزند امام محمد تقی، معروف به «ابوالحسن الهادی» است. او در نیمه ماه ذی الحجة الحرام سال ۲۱۲ هجری (۱) در مدینه دیده به جهان گشود و در روز سوم ماه رجب سال ۲۵۴ هجری در سن چهل و یک سالگی چشم از جهان بر بست. دوران امامت وی سی و سه سال بود. امام در مدت عمر خود با

چند خلیفه عباسی معاصر بود که به ترتیب عبارتند از: ۱- معتصم ۲- واثق ۳- متوکل ۴- منتصر ۵- مستعین ۶- معتز و به وسیله همین خلیفه اخیر مسموم گردید و در خانه خود به خاک سپرده شد. باید اعتراف کنیم که بر اثر بحرانهای تاریخی و حوادث شوم و مداخله

۱. ارشاد مفید ص ۳۵۲ و در تاریخ تولد و وفات آن حضرت قول دیگر نیز هست. به کتاب کشف الغمّه جلد سوم صفحه ۱۹۴، ۱۹۵ مراجعه فرمایید.

----- صفحه ۱۹۵ -----

جنایتکاران در تاریخ اسلام و کمبود مدارک و اسناد تاریخی، زندگانی سیاسی بسیاری از پیشوایان ما در بستر تاریخ مبهم مانده و چهره های آنان ناشناخته می باشد. در این میان زندگانی سیاسی «عسکریین» یعنی امام دهم و امام یازدهم، بیش از دیگر پیشوایان مبهم و ناشناخته است. از مدارک موجود به دست می آید که این دوشخصیت در شهر سامرا (که برای خلفای عباسی حکم یک پادگان نظامی را داشت) به سر می بردند و از هر جهت تحت مراقبت بودند. با وجود کمی مدارک مستند تاریخی، دقت کافی در تواریخ موجود می تواند تا حدودی ابهام را برطرف کند و ما را با حقایق آشنا سازد. در دوران خلافت معتصم عباسی، وجود «بردگان»، «ترکها»، «بربرها» و «قبطیها» برای مردم بغداد، بیش از حد مایه مزاحمت بودند، تا آنجا که وی ناچار شد ارتش را به نقطه دیگری منتقل کند. از این جهت شهر «سامرا» را بنا کرد و آنجا را به عنوان مقر خلافت برگزید و ارتش را نیز به همین نقطه انتقال داد (۱). با انتقال خلافت و ارتش از بغداد به سامرا، مردم بغداد نفسی راحت کشیدند، اما خلفا خود در چنگال اطرافیان خویش قرار گرفتند. آنان چنان بر دستگاه خلافت چیره شدند که از خلیفه فرمان نمی بردند. آنان حتی گاهی آن چنان قدرتی داشتند که می توانستند خلیفه را عزل و دیگری را به جای وی نصب کنند، و اگر هم مصلحت می دیدند، وی را می کشتند. سامرا علاوه بر این شش خلیفه یاد شده، مقر خلافت دو خلیفه دیگر به نام «مهدی» و «معتمد» نیز بود. و به خاطر همین حوادث ناگوار که از ناحیه بربرها، ترکها و قبطیها به آنان می رسید، سرانجام مرکز خلافت از سامرا به بغداد بازگردانیده شد. در دورانی که سامرا مقر خلافت بود، وسعت آن به پنجاه کیلومتر رسیده بود

۱. تاریخ انتقال خلافت و ارتش به سامرا در سال ۲۲۰ بوده (تاریخ الخلفاء ص ۳۶۲).

----- صفحه ۱۹۶ -----

ویکی از شهرهای زیبا به شمار می رفت. اما پس از انتقال خلافت به بغداد، شهر سامرا رو به ویرانی نهاد و آثاری از آن بر جای نماند (۱). ویژگیهای این دوره از خلافت

این دوره از خلافت عباسی ویژگیهای خاصی دارد که آن را از دیگر دوره ها جدا می سازد، و ما به برخی از این خصیصه ها اشاره می کنیم: ۱- زوال هیبت و عظمت خلافت: خلافت، چه در دوره اموی و چه در دوره عباسی، برای خود هیبت و جلالتی داشت، ولی در این دوره بر اثر تسلط ترکان و بردگان و قبطیان بر دستگاه خلافت، عظمت آن از بین رفت و خلافت، گویی بود در دست این عناصر که آن را به هر طرف می خواستند پرتاب می کردند، و خلیفه عملاً یک مقام غیر مسئول بود. در عین حال، هر موقع خطری از جانب مخالفان احساس می شد، خلفا و اطرافیان و عموم کارمندان، در سرکوبی آن نظر واحدی داشتند. ۲- خوش گذرانی و هوسرانی: خلفای عباسی در این مقطع به خاطر خلای که بر دستگاه خلافت حکومت می کرد، به شب نشینی و خوش گذرانی و می گساری می پرداختند و دربار خلافت، غرق در فساد و گناه بود، و صفحات تاریخ اخبار شب نشینیهای آنان را ضبط نموده است. کار وقاحت به جایی رسیده بود که خلیفه وقت، متوکل، امام هادی (علیه السلام) را به مجلس بزم دعوت کرد و از او درخواست کرد که او نیز شراب بنوشد، و اما با خواندن اشعاری عبرت انگیز مجلس بزم آنان را به مجلس گریه وزاری تبدیل کرد و مجلس را ترک گفت. ۳- گسترش نهضت های علوی: در این مقطع از تاریخ، کوشش دولت عباسی

۱. تاریخ سامرا ص ۵۶، ۹۶.

----- صفحه ۱۹۷

براین بود که با ایجاد نفرت نسبت به علویین، آنها را تار و مار سازد، و هر موقع کوچکترین شبی از نهضت علوی ها مشاهده می شد، برنامه سرکوبی آغاز می گشت. علت شدت عمل این بود که دستگاه خلافت، با تمام اطرافیان خود، خویشان را متزلزل و ناپایدار می دیدند و از این نوع نهضتها سخت بیمناک بودند. شیوه نهضتگران در این مقطع این بود که از کسی به عنوان رهبر نهضت نامی نبردند و مردم را به «رضای آل محمد» دعوت کنند، زیرا سران نهضت می دیدند که امامان معصوم آنان در قلب پادگان نظامی «سامرا» تحت مراقبت و مواظبت می باشند و دعوت به شخص معین، مایه قطع حیات اومی گردد. تاریخ در این مقطع از نهضتهایی نام برده است که اساس دعوت همگان را «رضای آل محمد» تشکیل می داد. برخی از این نهضتها عبارتند از: الف - نهضت محمد بن قاسم علوی: وی در زمان معتصم در طالقان قیام کرد و سرانجام در سال ۲۱۹ به وسیله عبدالله طاهر دستگیر و به نزد معتصم روانه گردید. ب - نهضت یحیی بن عمر علوی: وی در سال ۲۵۰ هجری در کوفه قیام کرد، جمع زیادی را به دور خود گرد آورد و بیت المال کوفه را متصرف شد، در بهای زندانها را باز کرد و زندانیان را آزاد نمود، اما نهضت وی شکست خورد و شخص او به دار آویخته شد. ج - نهضت حسن بن زید علوی: وی در سال ۲۵۰ هجری در طبرستان قیام کرد، طبرستان و گرگان را تحت فرمان خود درآورد و در سال ۲۷۰ هجری درگذشت. د - نهضت محمد بن جعفر علوی: که در سال ۲۵۱ هجری در خراسان قیام کرد. این نهضتها و همچنین نهضت های دیگر که تعداد آنها به هیجده می رسد از ویژگیهای این مقطع از تاریخ خلافت هستند. این نهضتگران کسانی بودند که

----- صفحه ۱۹۸

برابر هیئت حاکمه قیام کرده و کشته شدند. اما تعداد کسانی که تبعید و زندانی گردیدند، بیش از اینهاست. مسعودی خصوصیات آنها را در کتاب خود یاد آور شده است (۱). این نهضتها و حرکتها حاکی از گسترش ظلم و فشار بر جامعه اسلامی در آن عصر است که آنها را در گوشه و کنار جهان اسلام پدید می آورد. اینها برخی از خصایص این قسمت از تاریخ خلافت است که می تواند شرایط سیاسی امام «علی النقی» را برای ما ترسیم کند. سیاست حاکم بر عصر امام هادی (علیه السلام)

در حالی که امام هادی در طول عمر خود با شش خلیفه از خلفای عباسی معاصر بود، اما در میان آنان از دو خلیفه بیش از همه رنج دید و سیاست این دو خلیفه درباره عموم نهضتگران، بالأخص علویها، سیاست قلع و قمع بود. این دو خلیفه عبارتند از: ۱- متوکل ۲- معتز. اینک به برخی از جنایات این دو خلیفه اشاره می کنیم: متوکل عباسی در سال ۲۳۲ هـ زمام خلافت را به دست گرفت (۲). از آنجا که او از وجود علوی ها سخت بیمناک بود و میدانست که همه این نهضتها به خاطر امام علی النقی است، وی خواست روش نیاکان خود را زنده کند و مصلحت دید که امام هادی را از مدینه به سامرا جلب کند و از روش ابتکاری مأمون درباره امام هشتم پیروی کند. زیرا در این صورت امام زیر نظر خلیفه قرار می گرفت و خلیفه از کارهای او آگاهی خاصی پیدا می نمود، و در غیر این صورت وجود امام در مدینه خطر قطعی برای دولت عباسی به شمار می رفت.

۱. مروج الذهب ج ۴ صفحات ۶۰-۸۰ ط. بیروت. ۲. تاریخ الخلفاء ص ۳۶۲.

----- صفحه ۱۹۹

از این جهت متوکل در سال ۲۳۴ هـ (۱) نامه ای به امام دهم نوشت و آن را به وسیله یکی از افراد خود به نام «یحیی بن هرثمه» فرستاد و به او دستور داد تا امام را به سامرا بیاورد. یحیی می گوید: «وقتی وارد مدینه شدم ناله مردم بلند شد، زیرا همگی فهمیدند که من برای کار ناخوشایندی درباره امام آمده ام. من سوگند یاد کردم که هرگز چنین کاری درباره او انجام نخواهم داد، آنگاه خانه امام را تفتیش کردم، جز قرآن و دعا چیزی نیافتم.» این حادثه حاکی از میزان عشق و علاقه مردم مدینه نسبت به امام میباشد و تا یحیی برای آنان سوگند نخورد، دست از تظاهر و اظهار علاقه به امام بر نداشتند. سرانجام امام با فرزند خود، امام عسکری (علیه السلام) از مدینه متوجه سامرا شد. یحیی مأمور بردن امام، از احترام به او کوتاهی نکرد و در نیمه راه به جرم خود در حرکت دادن امام اعتراف کرد. ولی در خباثت و بد فطرتی متوکل همین بس که وقتی امام وارد سامرا شد، او را به حضور نپذیرفت و دستور داد او را در کاروانسرای فقرا جای دهند و آن روز در آنجا به سر برد. احضار امام به سامرا و جای دادن او در جنب یک پادگان نظامی، برای متوکل مایه آرامش فکری گردید که قبر «امام حسین (علیه السلام)» و خانه هایی را که در اطراف آن ساخته شده بود، ویران کنند و همه را به مزرعه تبدیل سازند و مردم را از زیارت آن کانون عشق باز دارند. این کار چنان اثر سویی در روحیه مردم گذارد که مردم بغداد بر در و دیوار شهر شعارهای تند و زننده ای درباره او نوشتند و شعرا در هجو او اشعاری گفتند که ترجمه یکی از آنها را می آوریم:

۱. مناقب ابن شهر آشوب جص ۵۰۵ - ولی شیخ مفید درارشاد ص ۳۵۹ می نویسد: متوکل نامه را در سال ۲۴۳ به امام نوشت، اما نظرنخست از دیده سیاسی استوارتر است زیرا بعید است متوکل ۱۱ سال از جریان امام غافل شود و آن را نادیده بگیرد.

----- صفحه ۲۰۰

«به خدا سوگند، اگر خاندان امیه فرزند دختر پیامبر را مظلومانه کشتند، پسر عموهای خاندان پیامبر همانند آن را مرتکب شدند و قبر او را ویران کردند. آنان از این تأسف خوردند که در قتل او شریک نشدند، از این جهت به آثار او پس از قتل حمله بردند.» (۱) متوکل از شخصیت امام سخت هراسناک بود. باینکه امام در کنار پادگان نظامی او در یک خانه محصور زندگی می کرد، باز وجود امام را تحمل نمی کرد وسعایت گروهی را درباره او، که امام سلاحهای مهمی را در خانه خود گرد آورده و نامه هایی به شیعیان خود نوشته است، می پذیرفت. از این جهت یک شب به مأموران خود دستور داد که شبانه به خانه حضرت یورش ببرند و خانه او را تفتیش کنند و او را به دربار بیاورند. وقتی مأموران به خانه امام وارد شدند، دیدند که امام عبا به دوش و عمامه بر سر و رو به قبله نشسته و آیاتی از کلام الله مجید را تلاوت می کند. مأموران خلیفه امام را به همان وضع پیش متوکل آوردند، درحالی که او در بزم شراب مشغول می خوارگی بود. وقتی چشمش به امام افتاد، او را در کنار خود نشاند و جامی را که در دست داشت، به حضرتش تعارف کرد و درخواست نمود که از آن بنوشد. امام فرمود: «گوشت و خون من هرگز به شراب آلوده نشده است». آنگاه متوکل اصرار کرد که پس اشعاری برای او بخواند. امام فرمود: «من در این مورد چیز زیادی به خاطر ندارم» ولی پس از اصرار، امام اشعاری را خواند که ترجمه آنها به قرار زیر است: «آنان قلّه های کوهها را برای خود منزل گزیدند، درحالی که مردان مسلح از آنها پاسداری می کردند ولی هیچ کدام از این وسایل، آنان را از مرگ نجات نبخشید.» «آنان از قلّه های عزت به گودالهای قبر پایین کشیده شدند، چه در جای بدی

۱. تاریخ الخلفاء ص ۳۷۴.

----- صفحه ۲۰۱

منزل گزیدند.» «آنگاه که آنان در این خانه تاریک فرود آمدند، بانگی برآمد و به آنها گفته شد: کجا رفت آن تاجها و آن زینتها و آن جلال و شکوه؟!» «کجا رفت آن چهره های غرق در نعمت که در پشت پرده ها دور از سوز آفتاب زندگی می کردند. در این موقع گور آنان به صدا درآمد و چنین پاسخ داد: این چهره های غرق در نعمت، مرکز حشرات و کرمها شدند.» «آنان مدت درازی در دنیا خوردند و نوشیدند، ولی پس از مدتی خود غذای حشرات و کرمهای قبر شدند. چه خانه هایی را ساختند تا آنان را از گزند روزگار صیانت کند، ولی سرانجام از این خانه ها و خانواده ها جدا شدند. «چه اموال و ذخایری را به گنج زدند، ولی پس از خود به دست دشمنان آنان افتاد!!» «خانه ها و کاخهای آباد آنان به تل خاکی تبدیل شد و

ساکنان آنها به حفره های گور وارد شدند» هنگامی که امام از خواندن این اشعار فارغ شد، متوکل سخت گریست، حضار نیز گریستند و بساط شراب را برچیدند، سپس متوکل امام را به خانه خود باز گرداند (۱). این داستان، میزان آلودگی محیط زیست امام را برای ما ترسیم می کند. گذشته از این می رساند که امام با امدادهای غیبی از یورش مأموران متوکل آگاه بود، ولذا چیزی در خانه اعم از مدارک و اسلحه پیدا نکردند و او را درحالی یافتند که هرگز سوء ظن آنها را به امام تأیید نکرد.

۱. مروج الذهب ج ۴ ص ۱۱.

----- صفحه ۲۰۲

امام در کلیه برخوردهای خود با متوکل، عظمت و بزرگواری خود را حفظ می کرد و پیوسته بر حقانیت راه نیاکان خود استدلال می نمود. همین احتجاجات بود که متوکل را بر حفظ او درسامرا مصمم تر می ساخت. در عداوت متوکل با خاندان پیامبر همین بس که وی دانشمند بزرگ عصر خود «ابن السکیت» را که او را «امام العربیه» می گفتند، به جرم علاقه به «حسن و حسین (علیهما السلام)» کشت. متوکل او را مأمور کرده بود که به دو فرزند وی «المعتز» و «المؤید» علوم عربی را تعلیم کند. روزی از معلم پرسید: «دو فرزند مرا بیشتر دوست داری یا حسن و حسین را؟» او با کمال صراحت گفت: «قنبر غلام علی را بیش از این دو فرزند تو دوست دارم، تا چه رسد به دو ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم). در این موقع، متوکل خشمگین شد و به مأموران خود دستور داد که شکم وی را لگد مال کنند تا بمیرد و بنا به روایتی زبان او را از بیخ درآوردند (۱). سرانجام متوکل در شبی که در بزم شراب فرو رفته بود، با نقشه فرزند خود، منتصر، به قتل رسید. او و وزیرش به نام «فتح بن خاقان» در پنجم شوال سال ۲۴۷ کشته شدند. بسیار جالب توجه است که امام با سیاست عادلانه خود توانست از دست این سفاک بی باک جان به سلامت برد. پس از متوکل، خلفایی به نامهای منتصر و مستعین، زمام امور را به دست گرفتند و رفتار آنان با حضرت تا حدودی معقولانه بود. اما وقتی «معتز» فرزند متوکل در سال ۲۵۲ به خلافت رسید، به خاطر کینه هایی که از پدر به ارث برده بود، امام هادی (علیه السلام) را مسموم کرد و سرانجام به فیض شهادت نایل آمد و در «سامرا» در منزل خود به خاک سپرده شد.

۱. الخلفاء ص ۳۷۶.

----- صفحه ۲۰۳

فصل دوازدهم

امام حسن عسکری (علیه السلام)

یازدهمین اختر آسمان ولایت، حضرت «امام حسن عسکری» (علیه السلام) فرزند امام علی النقی است. وی در مدینه به سال ۲۳۲ هجری، دیده به جهان گشود و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰، در شهر سامرا چشم از جهان بر بست و در خانه خود به خاک سپرده شد. پدر بزرگوار او، امام هادی، در سال ۲۵۴ هجری (یکسال قبل از خلع معتز از منصب خلافت) چشم از جهان بر بست و در آن روز منصب امامت و رهبری به او محول شد، در حالی که بیش از ۲۲ بهار از عمر شریف او نگذشته بود. دوران امامت او یکسال مصادف با خلافت معتز و یکسال دیگر مصادف با خلافت «مهدی» و چهار سال همزمان با خلافت «معتمد» بود. سیاست عباسیان در برابر پیشوایان، همان سیاست شومی بود که مأمون در برابر امام هشتم به کار برد. از این جهت می بینیم که «معتمد» امام جواد و متوکل، امام هادی را تحت نظر قرار دادند و خلفای پس از متوکل همین روش را درباره امام هادی و فرزندش امام عسکری (علیه السلام) به کار گرفتند. هدف این بود که امامان در کنار آنان زندگی کنند، تا از تمام کارهای آنان اطلاعات کافی به دست آورند، به همین جهت امام عسکری (علیه السلام) مانند پدرش در سامرا تحت نظر بود و مجبور بود که در روزهای دوشنبه و پنج شنبه به حضور خلیفه بار یابد.

----- صفحه ۲۰۴

اصولاً شدت رفتار خلفای عباسی پس از مأمون، آن چنان آشکار است که سه پیشوای شیعه در کنار آنان با عمر کوتاهی زیستند و جام شهادت نوشیدند. امام جواد (علیه السلام) در سن ۲۵ سالگی، امام هادی (علیه السلام) در سن ۴۱ سالگی، و امام عسکری در سن ۲۸ سالگی، که مجموعاً ۹۴ سال می شود، بدرود زندگی گفتند و این حاکی از شدت مراقبت خلفای عباسی از پیشوایان بزرگ ما بود. ولی در این میان، مراقبت از امام حسن عسکری (علیه السلام) بیش از پدر ارجمند او بود، این کار دوعلت داشت که هم اکنون یاد آور می شویم: ۱- در زمان امام عسکری (علیه السلام) شیعه به صورت یک قدرت عظیم در عراق درآمد و همه مردم می دانستند که این گروه، به خلفای وقت معترض بوده و زعامت هیچ یک از عباسی ها را مشروع و قانونی نمی دانند، بلکه معتقدند امامت الهی در فرزندان علی (علیه السلام) باقی است و در آن زمان شخصیت ممتاز این خانواده، امام حسن عسکری (علیه السلام) بود. ۲- طبق روایات و اخبار متواتر، خاندان عباسی و پیروان آنها می دانستند که مهدی موعود که تار و مار کننده کلیه حکومت های خود کامه است، از نسل حضرت عسکری (علیه السلام) خواهد بود از همین جهت پیوسته مراقب وضع زندگی او بودند. وقتی خبر کسالت امام به گوش معتمد عباسی رسید، عبیدالله خاقان را با پنج نفر دیگر به منزل امام فرستاد تا خانه او را تحت کنترل و مراقبت قرار دهند، پس از شهادت امام نیز تفتیش و بازجویی کامل به عمل آمد و کلیه اثاث خانه و لوازم شخصی حضرت را گرد آورده و مهر و موم کردند. آنگاه در صدد تحقیق و بازجویی از فرزندان حضرت شدند. تمام حجره ها و اطاقها را بازرسی کردند، به قابله ها دستور دادند که زنان را تحت معاینه دقیق قرار دهند و اگر اثر حمل در یکی از آنان مشاهده کردند، فوراً گزارش کنند (۱).

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۱۲۴.

----- صفحه ۲۰۵

امام با وجود این مراقبتها ی شدید، تا آنجا که شرایط اجازه می داد فعالیتهای اجتماعی، سیاسی و علمی خود را تعقیب می کرد. مجموع روشهای امام، در آن جو پرخفان، در چهار مطلب یاد شده در زیر خلاصه می گردد: ۱- بحثهای علمی امام در برابر کسانی که به امامت او معتقد نبودند. ۲- کوششهای علمی امام درباره معارف اسلامی و ردّ شبهه ها و اشکالها. ۳- مراقبت و کوششهای امام درباره یاران خود که مبدا در دام عباسیان بیفتند و به صورت مهره و ابزاری برای آن حکومت درآیند. ۴- زمینه سازی امام درباره اعتقاد مردم به غیبت فرزند عزیزش، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف - بحث درباره هر کدام از این برنامه ها مایه گستردگی سخن است، همین قدر یاد آور می شویم که هیچکدام از پیشوایان ما، در آگاهی بخشیدن و روشنگری و تحریک مردم بر مخالفت با دستگاه ظلم و دیگر اموری که می توانست به زنده شدن حق و مردن باطل یاری کند، یک لحظه ساکت ننشسته و وظیفه خود را به نحو شایسته ای انجام می دادند.

----- صفحه ۲۰۶

فصل سیزدهم

فصل سیزدهم

حضرت مهدی (علیه السلام)

دوازدهمین اختر آسمان ولایت حضرت مهدی (علیه السلام) در دوران خلافت مهدی عباسی، در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری، روز جمعه به هنگام طلوع فجر متولد شد، و جهان را بانور خود روشن نمود و بارقه امید در دل مستضعفان جهان و پیروان اهل بیت (علیهم السلام) درخشید. نام او محمد و کنیه اش ابو القاسم است. از آنجا که حکومتهای خود کامه آن زمان، تولد او را بر خلاف مصالح خود تشخیص داده بودند، با مراقبتهای کامل مواظب بودند که این فرزند دیده به جهان نگشاید و اگر هم دیده به جهان گشود، او را نابود سازند. از این جهت او، پس از شهادت پدر ارجمندش امام حسن عسکری (علیه السلام) که امامت در وجود آن حضرت مستقر شد به امر خدا غیبت انتخاب کرد و جز با نایبان خاص خود با کسی تماس نمی گرفت مگر در موارد استثنایی. پدر ارجمند او در سال ۲۶۰ هجری، در گذشت و از همان زمان، نخستین غیبت امام به نام «غیبت صغری» آغاز شد و این غیبت تا سال ۳۲۹ هجری، یعنی شصت و نه سال ادامه داشت و از آن سال «غیبت کبری» آغاز شد، تا وقتی که خدا بخواهد از پس پرده غیبت بیرون خواهد آمد و حکومت جهانی الهی را تحقق خواهد بخشید و به آرمانهای تمام پیامبران تجسم خواهد داد. مقصود از غیبت صغری این است که همه شیعیان و علاقمندان آن حضرت

----- صفحه ۲۰۷

در آن دوران، می توانستند به وسیله یکی از نواب خاص آن حضرت با اوتماس بگیرند و پاسخ دریافت کنند. اسامی نواب چهارگانه عبارتند از: عثمان بن سعید عُمَری محمد بن عثمان بن عثمان بن سعید عُمَری ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی علی بن محمد سمری که آخرین آنها در سال ۳۲۹ هجری درگذشت. از سال ۳۲۹، که غیبت کبری آغاز شد، باب نیابت خصوصی بسته شد و نیابت عمومی که از آن فقهاء است پاسخگوی کلیه پرسشها و مشکلات گردید، وزعامت شیعیان در عصر غیبت، به فقهای جامع الشرایط واگذار گردید. خصوصیات حضرت مهدی (علیه السلام)

مجموع احادیث و روایاتی که در مورد حضرت مهدی (علیه السلام) وارد شده است، مشخصات او را به شرح زیر بیان می کند:

- ۱- او از خاندان پیامبر اسلام و فرزندان او است. ۲- از فرزندان امام حسین است. ۳- دوازدهمین پیشوا پس از پیامبر می باشد. ۴- فرزند امام حسن عسکری است. ۵- جهان را مملو از عدل و داد می سازد. ۶- حکومت جهانی را بر پا می نماید. ۷- مستضعفان و به اسارت کشیدگان از قید زنجیر اسارت آزاد می شوند.

----- صفحه ۲۰۸

۸- جنگها برچیده می شود و صلح و آرامش و عمران جای آنها را می گیرد. (۱) سخن درباره حضرت مهدی ابعاد مختلفی دارد و بر مسلمان محقق لازم است که درباره هر بعد از ابعاد زندگانی او کنجاوی کند و بیاندیشد. غالباً پرسشهای پیرامون مسائل یا د شده در موارد زیر است: ۱- آیا تأسیس حکومت واحد جهانی امکان پذیر است که حضرت مهدی برای تحقق بخشیدن به این آرمان، حی وزنده مانده و روزی برای آن برانگیخته میشود؟ ۲- فایده وجود امام نسبت به امت اسلامی چگونه است؟ اینک این دو مسئله را در این جا مطرح می کنیم.

۱. مدارک این خصوصیات به قدری زیاد است که نمی توان آنها را در این بحث فشرده آورد و برای آگاهی بیشتر به کتاب «منتخب الآثار» رجوع شود.

----- صفحه ۲۰۹

۱

حضرت مهدی - عج -

و حکومت واحد جهانی

چهره واقعی انسان اجتماعی، آنگاه به خوبی روشن می شود که از کلیه غزایز و نهادهای درونی او که زیربنای زندگی اجتماعی او را تشکیل می دهد، و طراح سرنوشت زندگی اجتماعی او می باشد، آگاه باشیم. نگاه سطحی و نگرش کوتاه در زندگی انسان، ما را از سرانجام و سرنوشت بشر در آینده آگاه نمی سازد، زیرا او موجودی دو چهره است و یا «صورتی در زیر

دارد آنچه در بالاستی». چهره ظاهری و برونی جامعه انسانی، کاملاً یأس آور است، و خطوط برجسته سیمای او را، شقاوت و بدبختی، جنگ و ستیزه جویی، ترک عواطف و افزایش سلاحهای ویرانگر، نابسامانیهای اخلاقی و فکری و... تشکیل می دهد. هرگاه وسیله شناخت و محور قضاوت ما درباره سرنوشت انسان، همین خطوط ظاهری آن باشد، قطعاً باید از تکامل بشریت و بازگشت انسان به خویشتن مأیوس گردیم، و پیوسته درانتظار فاجعه ها باشیم فاجعه هایی که انسان و تمدن ماشینی و صنعتی، او را هرچه زودتر به کام خود فرو کشیده واز «تاک و تاک نشان» اثری باقی نخواهد گذارد. درحالی که زیر این چهره کریه و ناخوشایند انسان، چهره واقعی او، پوشیده مانده و پیوسته امید بخشش و سرور آفرین می باشد و می گوید: پشت سر این شب ظلمانی، روز روشنی وجود دارد و «پایان این شب سیه سپید است».

----- صفحه ۲۱۰

علت امیدواری

علت اینکه به آینده بشر امیدوار هستیم، دو چیز است، یکی از این دو چیز عبارت است از: افزایش رشد اجتماعی، دیگری عبارت است از: فطری بودن تکامل. اینک تشریح هر دو علت. ۱- افزایش رشد اجتماعی

چیزیکه ما رابه آینده بشر و تحول عمیق درزندگی انسانها امیدوار می سازد، یک رشته صفات عالی و سجایای اخلاقی است که با آفرینش او سرشت شده است. و این صفات در طول تاریخ بوسیله رادمردان بزرگ و پیروان پاک آنها، از طریق: عدالت خواهی، حق طلبی، ایثارگری، مبارزه با ظلم و تعدی، و نثار جان و مال درراه احیای اهداف عالی، خودرا نشان داده و ثابت کرده است که دروجود انسان علاوه بر قوای حیوانی و غرایز نفسانی که مبدأ شر و خونریزی است، یک رشته احساسات پاک وجود دارد، که اگر به فعلیت برسند، تمام غرایز حیوانی را کنترل کرده، و همه را تعدیل می کند. و درمسیر حق و حقیقت قرار می دهند. چیزی که هست احساسات ظریف انسان در طول تاریخ بر اثر کمبود رشد، مقهور «خود خواهی» و «جاه طلبی» انسان بوده، و ازاین جهت قسمت اعظم از صفحات تاریخ او را سیاه ساخته است، ولی این قاهریت و مقهوریت همیشه و پیوسته نیست، چه بسا بر اثر بالا رفتن رشد فردی و اجتماعی درانسان، عقل و خرد، زمام غرایز مرز شناس انسان را به دست گرفته و آن را کنترل کند، و به صورت نیروی باز دارنده از نفوذ هریک در قلمرو دیگری جلوگیری کرده و مرز هر کدام را مشخص سازد، و درنهایت قوای حیوانی را درخدمت تکامل انسان قرار دهد.

----- صفحه ۲۱۱

۲- عشق به تکامل از درون انسان شعله می کشد

یک چنین امیدواری علت دیگری دارد و هرگز ناشی از ساده لوحی و یا خوش بینی زیاد نیست، بلکه به خاطر این است که علوم انسانی به روشنی ثابت کرده است که عشق به کمال دروجود انسان ریشه هایی دارد، و از درون او شعله می کشد، و یگانه امتیاز انسان از سایر جانداران، همان عشق به تکامل است و به خاطر همین عشق به تکامل است که هرروز زندگی خود را رنگین تر و متنوع تر می سازد، درحالی که دیگر جانداران، میلیونها سال است که در جا می زنند، و زندگی یکنواخت

و آرام دارند. هرگاه عشق به کمال با گوشت و خون او آمیخته شده و هیچگاه از او جدا نمی گردد، قهراً روزی او را درست‌تر کمال، درمسیر تکامل قرار خواهد داد، و چیزی نخواهد گذشت که این نقاب کریه، از چهره زیبای او برافتاده و چهره معصومانه او را در ظل برقراری یک حکومت جهانی الهی خواهیم دید. نشانه عشق او به کمال، تکامل زندگی مادی او است، او در طی این قرون از کوخ نشینی به کاخ نشینی، از تسخیر حیوانات به تسخیر فضا، از بهره‌گیری از سنگهای سه گوش و آتش و مفرغ، به بهره‌گیری از انرژی اتمی ترقی کرده است، به گونه‌ای که اگر بشرهای نخستین، بار دیگر به این جهان برگردند، جهان را غیر آن جهان، و انسان را غیر آن انسان دیرینه خواهند انگاشت. ولی بطور مسلم تکامل مادی، تکامل یک بعدی است و هرگز نمی‌توان نام آن را تکامل نهاد، اگر بعد معنوی با آن توأم نباشد، چه بسا به قیمت نابودی انسان تمام خواهد شد، تا آنجا که کارشناسان نظامی تأیید می‌کنند که قدرت بمبهای هسته‌ای در زرادخانه‌های جهان، به اندازه‌ای است که تنها با بکار بردن چند عدد از آن، می‌توان فاتحه انسانیت را خواند، اما با این وصف می‌توان یک چنین تکامل یک

----- صفحه ۲۱۲

بعدی را تکامل واقعی و جامع خواند؟! بنا بر این باید گفت: به حکم اینکه میل به تکامل جزو سرشت انسان است، جامعه انسانی هرچه زودتر باید این تکامل یک بعدی را به صورت تکامل در تمام ابعاد، تکامل در مادیات و معنویات درآورد و چهره واقعی خود را از این راه نشان دهد و گرنه تکامل او ضد تکامل خواهد بود. در اینجا دو سؤال مطرح می‌باشد، یکی مربوط به وحدت تمدنها و فرهنگها و ادغام همه جامعه‌ها در یک جامعه است، دیگری مربوط به محو ظلم و استثمار و جایگزینی عدل و دادگری به جای آن است، و ما هر دو پرسش را مطرح کرده و به روشی از آن، پاسخ می‌گوییم. ۱- آیا وحدت جامعه‌ها و تمدنها و فرهنگها امکان‌پذیر است

آیا روزی فرا می‌رسد که جوامع جهان، با فرهنگها و تمدنهای گوناگون، که هر کدام برای خود آهنگ خاصی دارد، به صورت جامعه واحد، فرهنگ و تمدن واحد، درآیند و زیر پوشش حکومت واحدی قرار بگیرند. پاسخ این سؤال را بحثهای مربوط به طبیعت جامعه و اینکه گرایش انسان به زندگی اجتماعی چگونه است، می‌دهد، آیا این گرایش همانطور است که قرآن می‌گوید؟ زندگی اجتماعی طرحی است که خلقت در او قرار دارد، و او با انگیزه درونی شبیه غریزه، بسوی زندگی جمعی گام برمی‌دارد، اگر زندگی اجتماعی او، روی این اصل استوار است، قطعاً روح جمع‌گرایی در جامعه بشریت، کم‌کم گسترش بیشتری پیدا کرده و همه جامعه‌ها در جامعه واحدی ادغام خواهند شد. و به عبارت دیگر: اگر بر زندگی انسان، روح جمع‌گرایی و گروهی، حاکم

----- صفحه ۲۱۳

و سایه افکننده است و سایه آن لحظه به لحظه در حال گسترش است، قطعاً جوامع و فرهنگها و تمدنهای مختلف رو به تشکل و وحدت گذارده، و درآینده نزدیکی با تکامل فرهنگی و افزایش وسایل ارتباط جمعی، جامعه‌های مختلف آهنگ واحدی پیدا خواهند کرد. و به صورت یک جامعه در خواهند آمد، و آن روحی که مایه پیدایش تشکل‌ها و جامعه‌های کوچک شده

است، همان روح، این جامعه هارا درمسیر انسجام وتوحید قرار خواهد داد. درباره علت زندگی اجتماعی انسان، نظریه های گوناگونی مطرح شده است. گاهی گفته می شود که زندگی جمعی انسان، معلول حس استعمار و سود جویی انسان است که اورا به سوی زندگی جمعی می کشد، گاهی گفته می شود که یک محاسبه فکری وعقلی انسان را به زندگی اجتماعی دعوت می کند، زیرا انسان با یک محاسبه آسان دریافته است که تنهایی، به زندگی لذیذ وشیرین، قادر و توانا نیست، و گاهی نظریات دیگری مطرح می گردد. نظریه صحیح واستواری که مورد تأیید دلایل حسی و عینی است، وآیات قرآن نیز آن را تصدیق می کند این است که زندگی اجتماعی برای انسان یک امر فطری است وچنین زندگی از نخست درخلقت او طراحی شده است (وبه اصطلاح گذشتگان «الإنسان مدنی بالطبع») دراین صورت روح جمع گرایی که در طول تاریخ از صورتهای بسیط به صورت کاملتر رسیده است، قطعاً درآینده زندگی انسان، گسترش بیشتری پیدا کرده و همه جوامع وفرهنگها وتمدنهای، همه حکومتها درجامعه واحدی که یک فرهنگ ویک تمدن ویک حکومت دارد، ادغام می شوند، ونشانهای چنین گسترش درزندگی بشر قرن بیستم، کم وبیش به چشم می خورد. زیرا درحالی که در اواخر قرن نوزدهم وآغاز قرن بیستم، عده ای به فکر احیاء فکر «ناسیونالیسم» وملیت پرستی بودند، وگروهی درقیافه های مختلفی ازآن به

----- صفحه ۲۱۴

شدت دفاع می کردند، ناگهان مسئله «انترناسیونالیسم» ولزوم تشکیل حکومت واحد جهانی، درچشم انداز متفکران غرب قوت گرفت وجنگهای بین المللی اول و دوم درطول این مدت، به این اندیشه قوت بخشید، وآنان با بینایی خاصی دریافتند، که وجود مرزهای مصنوعی میان ملتها،عامل جنگ وخونریزیها است، وبرای رهایی ازاین بدبختی، چاره ای جز این ندیدند که مرزهای مصنوعی را درهم بکوبند، و همه انسانها را کنار هم، زیر یک لوا و پرچم وحکومت قرار دهند. کشتارهای وحشیانه جنگ جهانی اول، سبب شد که اتحادیه بزرگی به صورت «جامعه ملل» بوجود آید و درآن ۲۶ کشور عضو وم متحد گردند، تا در سایه آن بتوانند از بسیاری از خونریزیها جلوگیری کنند و مسائل بین المللی را از طریق مذاکره حل و فصل نمایند، ولی چون این اتحادیه به صورت ناقص تأسیس شده بود، نتوانست جهان را از آتش جنگ دوم برهاند. در اثنای جنگهای بین المللی دوم، فکر تأسیس یک جامعه جهانی به صورت واقع بینانه تر قوت گرفت، ونقطه اتکایی بنام «سازمان ملل متحد» و «اتحادیه های بین المللی» به وجود آمد واهداف این سازمان درمنشوری بنام «منشور سازمان ملل متحد» تشریح گردید. متفکران وسیاستمداران بزرگ جهان پیش بینی می کنند که ممکن است سازمان ملل که در حقیقت یک پارلمان جهانی است درآینده به صورت مرکز یک حکومت واحد جهانی درآید، ووحدت انسانها و برابری تمام بشرها را اعلام بدارد. این نوع جامعه ها وسازمانها وتبلیغ از «انترناسیونالیسم» به جای «ناسیونالیسم» گواه بر این است که ادغام جامعه ها دریک جامعه، وتبديل حکومتها، به یک حکومت جهانی، آنچنان اندیشه دور و غیر ممکن نیست بلکه به اندازه ای است که گروهی از متفکران جهان که هوادار حکومت واحد جهانی می باشند دراعلامیه خود که در کنگره توکیو درسال ۱۹۶۳ منتشر کرده اند، خطوط

----- صفحه ۲۱۵

اساسی طرح خود را آورده اند و خطوط برجسته آن عبارت است از: ۱- پارلمان جهانی ۲- شورای عالی اجرایی ۳- ارتش جهانی ۴- دیوان دادگستری بین المللی این نوع طرز تفکرها و تشکیل چنین کنگره ها و طرحها نشانه آن است که طرح الهی که پیامبران و اولیاء گرامی خدا از آن گزارش داده اند، درشرف تکوین و درحال جوانه زدن است و آنچه را که فلسفه مهدویت که به آینده نگری خاصی، خواهان حکومت واحد جهانی توأم با وحدت و فرهنگ و تمدنهای می باشد، اندیشه ای بس ممکن و قریب الوقوع است که کم و بیش نشانه های آن به چشم می خورد. ۲- صلح و صفا به جای خونریزی

دومین پرسشی که در اینجا مطرح است این است که تاریخ بشر مملو از جرایم و تعدی است، انسان با شنیدن نام جباران، مستکبران، مترفان، مسرفان، طواغیت، سلاطین، امیران، به یاد خونریزیها، آدمکشیها، تعدیها و تجاوزهای بیحد و حساب آنان می افتد و با خود می اندیشد که آیا پایان این شب سیه، سفیدی دارد؟ و آیا روزی فرا می رسد که انسان در زندگی، تجاوز و ستم را کنار بگذارد و برادروار کنارهم زندگی کنند؟ پاسخ به این سؤال با توجه به محاسبات فلسفی و اجتماعی روشن است زیرا حرکت انسان به سوی کمال، مورد اتفاق تمام مکاتب است ولی انسان وقتی به عالیترین درجه کمال می رسد که حرکت او به سوی کمال، منحصر در جهات مادی

----- صفحه ۲۱۶

نباشد، و جهات معنوی او را نیز دربرگیرد، رشد مادی انسان اجتماعی از نظر صنعت و علم قابل انکار نیست، و گسترش قدرت او بر دریا و خشکی، بر همه واضح و روشن است. ولی آیا تکامل مادی او که تکامل یک بعدی است می تواند ضامن سعادت و خوشبختی انسان باشد؟ به طور مسلم نه، زیرا تکامل واقعی آنگاه صورت می گیرد که در کنار علم و صنعت در جنب سفاین فضایی، و قمرهای مصنوعی، وزیر دریایی ها و آسمانخراشها و صنایع بزرگ مادر، عدالت و دادگری، رأفت، عاطفه و اخلاق و انسانیت نیز حکومت کند، و در غیر این صورت، جامعه بسان مرغ یک پر خواهد بود که با پرش مختصری به زمین افتاده و نابود خواهد شد. خلاصه اعتقاد به حرکت کمالی انسان، مارا بر آن وادار می کند که در انتظار چنین روزی باشیم. مرحوم علامه طباطبایی در این مورد می نویسد: «نوع انسان به موجب فطرتی که خداوند در نهاد او قرار داده خواستار سعادت حقیقی خود می باشد، و سعادت واقعی در این است که نیازهای جسم و جان او هر دو تأمین شود، دنیا و آخرتش هر دو منظور گردد. اینکه می بینیم گاهی انسان از راه سعادت واقعی منحرف شده و بیراهه می رود، نه از این جهت است که ندای فطرت را شنیده گرفته و گوش به فرمان آن نداده است، بلکه این انحرافها مولود اشتباه و خطا در تطبیق است. (او به دنبال سعادت و کمال است ولی تصور می کند که آن مورد انحرافی تضمین کننده کمال است) و باید دانست که دستگاه آفرینش به هدف و مقصود نهایی که در پیش دارد دیربازود خواهد رسید. قرآن و آینده جامعه ها

قرآن درباره سرنوشت جامعه ها به روشنی سخن گفته است و با ملاحظه آیاتی که در این زمینه وارد شده است، می توان نظریه قرآن را در جهات مختلف مسئله

----- صفحه ۲۱۷

دریافت، و ما آیات فراوانی را که در این موضوع وارد شده است، در چند بخش مطرح می کنیم و برای اینکه اشتباه رخ ندهد، در شمارش بخشها از حروف «ابجد» استفاده می کنیم. الف - وارثان زمین صالحانند

آینده نگری انسان اورا وادار می کند که از آینده جهان و سرنوشت بشر خبری به دست آورد، زیرا از سپیده دم تاریخ نزاع و نبرد پیوسته میان صفوف حق و باطل بر قرار بوده و پیروزی دست به دست می گشته و به تعبیر قرآن (...وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ) (۱) ما ایام و روزهای (شیرین پیروزی) را میان مردم دست به دست می گردانیم. با اینکه روش تاریخ بشر تاکنون به صورت مبادله پیروزی بوده است ولی قرآن معتقد است که سنت الهی بر این تعلق گرفته که در آینده فقط صالحان، وارثان زمین خواهند بود و حکومت جهان و اداره امور آنان را به دست خواهند گرفت و حق و حقیقت در موضع خود استوار خواهد بود و باطل بر آن پیروز نخواهد شد و همه جهانیان زیر لوای حکومت صالحان قرا خواهند گرفت و حکومت واحدی بر جهان مستولی خواهد شد، چنانکه می فرماید: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (۲) مادر کتاب زبور، پس از «ذکر» (شاید مقصود تورات باشد) چنین نوشتیم که در آینده صالحان و پاکان وارثان زمین خواهند بود، و صفحه جهان برای ابد از لوث وجود افراد ناصالح پاک خواهد شد.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۰. ۲. انبیاء آیه ۱۰۵.

----- صفحه ۲۱۸

و در آیه دیگر باز می فرماید: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...) (۱) خداوند افراد با ایمانی از شما را که دارای عمل نیک هستند، وعده قطعی داده است که آنان را خلیفه و جانشین خود در روی زمین قرار خواهد داد. جانشینی این گروه از خداوند، یا از پیشینیان در روی زمین همان تدبیر امور زندگی و برقراری عدل و عدالت در اجتماع و توسعه عمران و آبادی در روی زمین است. در آیه سوم، سرانجام را از آن تقوا پیشگان می داند و یادآور می شود که (وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقَوَى) (۲) «سرانجام اینک در تقوی و پرهیزگاری است.» ب - استقرار آیین خدا و گسترش امنیت در جهان

قرآن معتقد است که سرانجام خداوند آیینی را که بر بندگان خود پسندیده است در روی زمین مستقر خواهد ساخت، آیینی که از هر نوع شرک و دوگانه پرستی پیراسته می باشد. در آن روز امنیت سراسر جهان را فرا خواهد گرفت و پیروان حق بدون واهمه و ترس خدای جهان را پرستش خواهند کرد. دیگر اثری از تقیه و مماشات با مخالفان و گروه های باطل وجود نخواهد داشت چنانکه می فرماید: (...وَلَيَمَكَّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا) (۳).

۱. نور آیه ۵۵. ۲. طه آیه ۱۳۲. ۳. نور: آیه ۵۵.

آیینی را که برای آنان پسندیده مستقر خواهد ساخت و به آنان پس از بیم و ناامنی، امنیت خواهد بخشید، مرا عبادت خواهند کرد و کسی را برای من شریک قرار نخواهند داد. ج - گسترش اسلام در سراسر جهان

قرآن در دو مورد از برقراری آیین اسلام در جهان و پیروزی آن بر دینهای دیگر خبر داده است و این گزارش غیبی تاکنون محقق نگردیده و طبق روایات، ظرف تحقق آن دوره دیگری است که در آن آخرین وصی پیامبر حضرت مهدی (علیه السلام) زمام امور را به دست می گیرد و اسلام را در سراسر شرق و غرب منتشر می سازد، چنانکه می فرماید: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (۱) او است که پیامبر خود را با هدایتها و آیین استواری فرستاده است تا دین حق را بر تمام دینها پیروز گرداند هرچند گروهی مشرک آن را دوست نداشته باشند. در آیه دیگر همین مطلب به تعبیر دیگر و اینکه «نور خدا خاموش شدنی نیست» وارد شده است، چنانکه می فرماید: (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) (۲) می خواهند نور خدا را بادهان های خود خاموش کنند خداوند نور خود را به پایان می رساند هرچند کافران دوست نداشته باشند. د - پیروزی پیامبران

پیامبران در طول تاریخ برای اشاعه مکتب خود مجاهدتها و کوشش ها

۱. توبه، آیه ۳ و صف، آیه ۹. ۲. صف آیه ۸.

کرده اند ولی هرگز نتوانسته اند مکتب خود را در سراسر جهان پیاده کنند و در هر عصری گروه های بی شماری به مخالفت با پیامبران برخاسته و سد راه آنان بوده اند، ولی قرآن مبارزه اهل باطل را بامکتب حق یک مبارزه موقت تلقی می کند و معتقد است که سنگرهای باطل سرانجام فرو ریخته و برنامه های پیامبران در جهان گسترش پیدا خواهد کرد. قرآن این حقیقت را طی آیاتی چند بیان می کند: (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...) (۱) ما پیامبران و فرستادگان خود و افراد با ایمان را در دنیا و آخرت کمک می کنیم. قرآن در آیه دیگر از تعلق مشیت الهی بر پیروزی پیامبران در آینده سخن می گوید آنجا که می فرماید: (وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) (۲) اراده و مشیت ما به پیروزی پیامبران تعلق گرفته است، آنان کمک شدگان هستند و سپاه ما (سپاه توحید) پیروز است. و در آیه دیگر می فرماید: (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي) (۳) خداوند بر خود واجب و لازم شمرده است که او و پیامبران وی بر قوای کفر غلبه کنند. ه - در مبارزه حق و باطل، حق پیروز است.

آیات قرآنی نه تنها نظام تکوین را نظام خیر، و غلبه خیر بر شر می داند بلکه سرانجام نظام اجتماعی انسان را نظام استوار می داند که در آن، نظام توحید بر نظام شرک و طاغوت غلبه کرده و پیروزی از آن صالحان و راستگویان خواهد بود، از این جهت می فرماید: (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ...) (۴) ما

۱. غافر آیه ۵۱. ۲. صافات آیه ۱۷۲. ۳. مجادله آیه ۱۲. ۴. انبیاء آیه ۱۸.

----- صفحه ۲۲۱

حق را بر باطل می زنیم و آنرا نابود می سازیم ناگهان آن پوچ و تباه است. قرآن درآیه دیگر حق و باطل را به آب و کف تشبیه می کند باطل بسان کف بر دوش حق سوار می شود و با حرکت حق حرکت می کند امادیری نمی پاید باطل های کف گونه فروکش کرده و حق و حقیقت بسان آب حیات دردلها باقی می ماند: (أَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ) (۱) کفهای روی آب نابود می شوند و آنچه برای مردم مفید است در زمین باقی می ماند. و - کمک های غیبی در سرانجام جامعه ها

قرآن معتقد است که درسرانجام جامعه ها افراد فداکاری پیدا می شوند که با تمام قدرت درعزت اسلام و ذلت کفر می کوشند و از این طریق به گروهکها هشدار می دهد که اگر از جاده مستقیم توحید منحرف شوند و به جاهلیت باز گردند هرگز آیین حق با انحراف آنان نابود نمی شود. و درطول تاریخ که جامعه انسانی روبه کمال است افرادی پیدا می شوند که خداوند آنان را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند آنان درمقابل گروه با ایمان متواضع و در برابر کافران عزیز و سرکشند. درراه خدا کوشش می کنند و از سرزنش و سرزنش کنندگان نمی ترسند، آنجا که می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَئِيمَةً...) (۲) اکنون باید دید این وعده ها و نویدهای قرآن که تاکنون به صورت عالمگیرجامه عمل نپوشیده است، کی تحقق خواهد پذیرفت، گره این مشکل را می توان با مراجعه به روایات صحیح اسلامی گشود، روایات اسلامی انگشت روی این مجهول ها

۱. رعد آیه ۱۷. ۲. مائده آیه ۵۴.

----- صفحه ۲۲۲

می گذارند و از تحقق این نویدها درعصر حضور امام زمان گزارش می دهند. روایات ازیک رشته تکاملها و پیشرفتها در عقول و خرد، درصنایع و تکنیک گزارش داده، هم چنانکه از جهانی شدن عدل اسلامی و آیین توحید، قاطعانه خبر می دهد. اینک این روایات رابه صورت فشرده در اینجا می آوریم و از هر موضوعی تنها به نقل یک حدیث اکتفا می کنیم:

----- صفحه ۲۲۳

سرانجام جامعه ها

از نظر احادیث اسلامی

۱- تکامل عقول و خردها

مرور زمان و تجارب تلخ و شیرین، مایه شکوفایی عقل انسانی می گردد و بشر در پرتو الطاف الهی درمی یابد که: دیگر سازمانهای بشری و تدابیر انسانی قادر به حل تضادها و مشکلات نیست. از این جهت بی درنگ به ندای حضرت قائم (علیه السلام) پاسخ می گویند و انسانها با رضایت خاطر به انقلاب امام می پیوندند. امام باقر (علیه السلام) در این مورد می فرماید: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَيْنَهُمْ عَقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ» (۱) آنگاه که قائم ما قیام کند خداوند دست لطف و رحمت خود را بر سر بندگان خود می گذارد و از این طریق به عقول آنان وحدت می بخشد و به وسیله او خردهای آنان تکامل پیدا می کند. ۲- تکامل صنایع

یک انقلاب جهانی بدون تکامل صنایع امکان پذیر نیست، رهبر انقلابی که می خواهد صدای خود را به آخرین نقطه جهان برساند بدون تکامل تکنیک امکان پذیر نمی باشد از این جهت احادیث اسلامی نوید می دهد که در عصر ظهور امام صنایع به حدی تکامل پیدا می کند که جهان حکم یک شهر را پیدا می کند و افرادی

۱. منتخب الأثر ص ۴۸۲ و ۴۸۳.

----- صفحه ۲۲۴

که در خاور زندگی می کنند کسانی را که در باختر زندگی می کنند می بینند و سخنان آنان را می شنوند چنانکه امام در این مورد می فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي زَمَانِ الْقَائِمِ وَهُوَ بِالْمَشْرِقِ لَيَرَى أَخَاهُ بِالْمَغْرِبِ وَكَذَا الَّذِي فِي الْمَغْرِبِ يَرَى أَخَاهُ الَّذِي بِالْمَشْرِقِ» (۱) در زمان قائم فرد با ایمان که در مشرق زندگی می کند برادر خود را که در مغرب زندگی می کند می بیند. در حدیث دیگر مطلب به طور روشنتر بیان شده است و آن این است که: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ لَشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَائِمِ يَرِيدٌ، يَكَلِّمُهُمْ، فَيَسْمَعُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَهُوَ مَكَانَهُ» (۲) آنگاه که قائم ما قیام می کند خدا به دیدگان و گوشهای پیروان او قدرت میبخشد تا آنجا که میان آنان و رهبر خود فاصله ای باقی نمی ماند و او با آنان سخن می گوید و سخنان او را می شنوند و به او می نگرند در حالی که او در جای خود قرار دارد (تکامل وسایل ارتباط جمعی). ۳- جهانیان در پوشش اسلام درمی آیند

احادیث اسلامی نویدهای قرآنی را درباره جهانی گشتن آیین اسلام بر ظهور حضرت قائم تطبیق می دهد آنجا که امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ وَيُظْهِرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (۳) قدرت و تسلط او شرق و غرب را فرا می گیرد و خدایه و وسیله او دین خود را بر تمام ادیان پیروز می گرداند، هر چند مشرکان دوست نداشته باشند.

۱. منتخب الاثر صفحه ۴۸۲ و ۴۸۳. ۲. منتخب الاثر صفحه ۴۸۲ و ۴۸۳. ۳. منتخب الاثر صفحه ۴۸۲ و ۴۸۳.

----- صفحه ۲۲۵

۴- تکامل اخلاقی

در محاسبات گذشته به این نقطه رسیدیم که تکامل حقیقی باید ابعاد مادی و معنوی داشته باشد و تکامل یک بعدی تکامل واقعی نیست. احادیث اسلامی از تکامل اخلاقی در عصر ظهور امام دوازدهم گزارش می دهد آنجا که همه محدثان اسلامی این جمله را از پیامبر نقل می کنند که یکی از ویژگیهای حکومت حضرت حجت (علیه السلام) گسترش عدل و داد و برچیده شدن بساط ظلم و ستمگری است و جمله «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا» بیانگر این تکامل است. ۵- ترمیم خرابی ها

احادیث اسلامی از آبادی جهان و تسلط بشر بر گنجینه های نهفته در دل زمین در زمان ظهور امام به روشنی گزارش می دهد و جمله یاد شده در زیر در روایات ما وارد شده است: «وَتَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ وَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا يُمْرَهُ» گنجینه های نهفته در دل زمین در اختیار امام قرار می گیرد و با نفوذ و قدرت مادی و معنوی که دارد ویرانی های موروث از تسلط ظلم و جور را آباد می کند. نتیجه اینکه آنچه را که محاسبات عقلی و اجتماعی درباره سرانجام جامعه نشان می دهد، مورد تصدیق قرآن و احادیث اسلامی قرار می گیرد، چیزی که هست احادیث اسلامی زمان و وقت این تکامل ها را به روشنی تعیین می کند و ظهور امام قائم را همگام با این تحولات می داند.

----- صفحه ۲۲۶

۲

فوائد وجود امام زمان (علیه السلام)

یا

نقش انتظار در بازسازی جامعه اسلامی

در این بخش فوائد انتظار در بازسازی جامعه اسلامی از جهات مختلفی مورد بررسی قرار می گیرد و به پرسش کسانی که وجود امام را در عصر غیبت «وجود بدون بازده» اندیشیده اند، به صورتهای مختلفی پاسخ گفته می شود. ۱- سابقه و تاریخچه بحث

از زمانی که امام قائم (علیه السلام) از دیده ها پنهان شده و پس پرده غیبت زندگی خود را شروع کرده است، انبوهی از پرسشها، پیرامون مسائل غیبت در میان کنجکاوان مطرح بوده است و نوع این پرسشها از یک نوع قدمت و دیرینگی برخوردارند، بگونه ای که بسیاری از این سئوالها در نوشته های نویسندگان کتابهای مربوط به امام زمان در قرن چهارم و پنجم اسلامی مطرح شده و دانشمندان، پاسخهای مناسبی داده اند. صدوق (۳۰۶ - ۳۸۱) یکی از محدثین عالی مقام شیعه

است در کتاب «کمال الدین» پیرامون مسائل مربوط به غیبت، به گونه ای سخن گفته است. این نه تنها صدوق است که در کتاب خود چنین مسائلی را بررسی نموده است بلکه محدث

----- صفحه ۲۲۷

دیگری بنام «نعمانی» (م - ۴۱۰) در کتاب خود، مربوط به غیبت امام زمان و همچنین استاد شیعه مرحوم «شیخ طوسی» (۳۸۵-۴۶۰) در کتاب خود نیز این مسائل را بازگو نموده و به تجزیه و تحلیل پرداخته است. بنابراین، این پرسشها درباره امام زمان تازگی ندارد، بلکه بیش از هزار سال از عمر آنها می گذرد. طبعاً پاسخ ها نیز تازگی نداشته و بسان پرسشها از عمر طولانی برخوردارند. چیزی که هست پاسخها در طول زمان، آرایش خاصی پیدا کرده و با مقتضیات زمان، همراه گشته است. تشریح سؤال

از جمله سئوالها ی رایج در باره امام زمان، مسئله فایده وجود امام غایب است. همگی می دانیم که اثر بارز وجود امام هدایت و رهبری است، اکنون سؤال می شود امامی که از نظرها غایب است چگونه می تواند هدایت کند، به عبارت دیگر با توجه به اینکه قرآن هدایت را از ویژگیهای امام می شمارد و می فرماید: (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...) (سوره انبیا/ ۲۲ آیه ۷۳) چگونه می توان چنین وظیفه سنگین را از امام پنهان انتظار داشت. و به تعبیر دیگر: امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در هر حال رهبر و پیشوا است و وجود یک رهبر در صورتی می تواند مفید باشد که تماس مداوم با پیروان خود داشته باشد امام غایب از نظر، و ناپیدا، چگونه می تواند نقش رهبری خود را ایفاء کند؟ به تعبیر دیگر: زندگی امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در دوران غیبت یک زندگی خصوصی است نه یک زندگی اجتماعی در نقش یک پیشوا، با این حال حق داریم بپرسیم این ذخیره الهی چه اثر عمومی برای مردم می تواند داشته باشد و چه نوع بهره ای مردم می توانند از وجود او ببرند؟ اوبسان چشمه آب زلال حیات است که دست کسی به او نرسد. به علاوه اصولاً آیا مفهوم غایب شدن امام - عج - این است که وجودش به یک

----- صفحه ۲۲۸

روح نامرئی یا امواج ناپیدا و اشعه و امثال اینها تبدیل شده، آیا این با علم سازگار است؟ این سؤال بدون شک - سؤال مهمی است: ولی اشتباه است که گمان کنیم بی جواب مانده، اما اجازه بدهید نخست به پاسخ جمله اخیر بپردازیم که مایه سوء تفاهم ناجوری برای گروهی گردیده است، و پس از روشن شدن آن، به سراغ بقیه سئوالها می رویم. صریحاً باید گفت: مفهوم غایب بودن امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هرگز این نیست که وجود امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در عصر غیبت یک وجود نامرئی و رؤیایی است که به یک وجود خیالی و پنداری شبیه تر از یک وجود عینی باشد. بلکه او از هر نظر یک زندگی طبیعی عینی خارجی دارد، منتها با عمر طولانی. در میان مردم، و در میان جامعه ها رفت و آمد دارد، و در نقاط مختلف زندگی می کند، و اگر استثنایی در زندگی او هست، همین است که او از یک عمر طولانی برخوردار است، همین و بس. او به طور ناشناس در جامعه انسانی زندگی می کند، و هیچ کس در باره غیبت او جز این نگفته است و چقدر فرق است میان «نا شناس و نامرئی». حال که این اشکال برطرف شد به سراغ این موضوع می رویم که: بسیار خوب، ولی

این چنین زندگی ممکن است برای یک فرد عادی قابل توجیه باشد، ولی آیا برای یک رهبر - آن هم یک رهبر بزرگ الهی قابل قبول است؟ ما در این جا مسئله را از جهات یاد شده در زیر مورد بررسی قرار می دهیم. ۱- تأثیر اعتقاد به وجود رهبر در بقای مکتب. ۲- فواید گوناگون امام زمان برای امت اسلامی. ۳- حجت های مخفی و پنهان خدا از نظر قرآن و نهج البلاغه. اینک نخستین بحث خود را آغاز می کنیم:

----- صفحه ۲۲۹

۱- وجود رهبر مایه بقای مکتب است

محاسبات عقلی واجتماعی ثابت می کند که اعتقاد به وجود چنین امام، در طول مدت، اثر عمیقی در اجتماع شیعه داشته است که اکنون به آن اشاره می کنیم. اصولاً جامعه ای که برای خود تشکیلات و سازمان دارد، برای بقای تشکیلات و ادامه کار سازمانها و افراد، وجود رئیس ضروری و لازم است. هرگاه این رئیس در دل اجتماع باشد، وجود چنین رهبر و مداخله او در رهبری امت و گردش تشکیلات و سازمانها لازم و ضروری خواهد بود. ولی هرگاه این رهبر به عللی محبوس و زندانی و یا تبعید و دور افتاده و یا مریض و بیمار باشد، وجود او در بقای تشکیلات و گزارش کار، مؤثر می باشد، مردم به امید بازگشت آن رهبر دست به دست هم داده فعالیتها و کارها را ادامه می دهند. در طول تاریخ، در میان ملل زنده که قیام و نهضتهایی داشت، برای این مطلب گواهیهای فراوانی وجود دارد که نشان می دهد تا رهبر از زندگی برخوردار بود - هرچند از نزدیک موفق به رهبری نبود - تشکیلات گروه هاباقی و پایدار بود، اما لحظه ای که حیات و زندگی او به پایان رسید، تفرقه و دودستگی تشتت قوا و نیرو، پراکندگی و نابسامانی در میان جمعیت حکمفرما گردید. بهترین گواه براینکه وجود رهبر، حافظ نظام و نگاهدارنده مکتب و مایه تشکل پیروان است، سرگذشت نبرد، «أحد» می باشد، در جنگ احد بطور اشتباه و یا از روی غرضورزی ندایی در قلب لشکر بلند شد که: «ألا قد قتل محمد» محمد کشته شد. این خبر ناگوار موقعی در میان مسلمانان منتشر شد که آنان گرما گرم مشغول دفاع از تجاوز دشمن و تعدی مهاجمان بودند وقتی برای مسلمانان، مرگ رهبر

----- صفحه ۲۳۰

قطعی شد، نظام و پیوستگی آنان چنان گسسته گردید که هر کدام به گوشه ای فرار کرده و دست از نبرد کشیدند، و گروهی به فکر افتادند که به دشمنان بپیوندند. ولی وقتی خبر قتل پیامبر تکذیب شد و مسلمانان از حیات رهبر خود آگاه گردیدند و عده ای پیامبر را با چشمان خود دیدند، لشکر از هم پاشیده، بار دیگر به دلگرمی وجود رهبر، از نقاط مختلف کوه احد، از میان کوهها و زیر صخره ها، دور پیامبر گرد آمدند و نبرد و دفاع را از سر گرفتند، خدا این حقیقت را در قرآن بیان کرده می فرماید: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبِهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) (آل عمران، آیه ۱۳۸) محمد پیامبری نیست که بیش از او نیز پیامبرانی آمده اند، آیا اگر بمیرد و یا کشته شود، به دوران جاهلیت باز می گردید؟ هرکس به آن عصر باز گردد خدا را ضرر نمی رساند و خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد. اکنون درباره امام زمان این اصل راپیاده کنیم: آیا اعتقاد به وجود امام حی و زنده

وحاضر و ناظر و مستعد و آماده برای قیام موقعی که خدا بخواهد، در حفظ وحدت جمعیت، بالأخص آماده کردن افراد برای نهضت بر ضد ظلم و جور، برضد استبداد و خودکامگی و بر ضد افسانه پرستی و تفرقه اندازی، مؤثر نیست؟ هرگاه جمعیتی معتقد شود که رهبر آنان در قید حیات و زندگی است و پیوسته مترقب فرمان الهی است که از پس پرده غیبت بیرون آید، بطور مسلم چنین گروهی ناامید نشده و وحدت کلمه خود را از دست نداده و در حفظ مکتب خویش کوشا میباشند و پیوسته برای هدف، قوه و نیرو تولید و تربیت می کنند. ولی هرگاه به این جمعیت گفته شود: شما فعلاً فاقد رهبرید، رهبر شما در

----- صفحه ۲۳۱

آینده متولد خواهد شد، معلوم نیست کی متولد خواهد شد، نه تنها خود او متولد نگشته بلکه نیاکان او نیز هنوز دیده به جهان نگشوده اند، در چنین صورتی در این چنین جمعیت، روح انتظار سازنده و خلاق و نیرو و ساز و برگ لازم پیدا نمی شود. آیا با چنین عقیده نظامات مادی و معنوی آنان به کار می افتد و یا اینکه این کار به قیمت از هم پا شیدگی افراد و محو و نابودی مکتب تمام می شود؟ برای توضیح بیشتر درباره اینکه اعتقاد به امام زمان (غایب) چه نقشی میتواند در جامعه و در اندیشه های معتقدانش داشته باشد، می گوئیم: ایمان به پیروزی نهایی و انتظار یک مصلح جهانی، اگر به مرحله شناخت و آگاهی سازنده برسد منبع و سرچشمه حرکتها و نهضتها خواهد گشت. رهبر یک جنبش عدالتخواهی حتی اگر در میان پیروان خویش نباشد، می تواند موجب فشردگی و به هم پیوستگی صفوف معتقدان به نهضت باشد، می بینیم که در نهضت و استقلال هندوستان با وجود آنکه «گاندی» از طرف دولت استعماری دستگیر شده و به زندان فرستاده می شود، نهضت «عدم همکاری» با شدت ادامه می یابد. مردم هند با اینکه گاندی را در میان خود نمی دیدند، ولی نهضت وی را ادامه دادند، زیرا که گاندی هنوز زنده بود و قدرت معنوی وی همچنان مردم هند را به هم پیوند می داد. در جنگ داخلی اسپانیا، قبل از جنگ دوم جهانی تا زمانی که رهبران جمهوری خواهان در زندان «فرانکو» بسر می بردند، نبرد در سراسر جبهه های جنگ ادامه داشت ولی زمانی که چند تنی از آنان به جوخه اعدام سپرده شدند، شکست در لشکر جمهوری خواهان پدید آمد. در جنگ دوم جهانی، هنگام محاصره شهر «لنینگراد» توسط ارتش نازی، سرما و قحطی به حدی رسید که روزانه هزاران نفر می مردند و گرسنگی بیداد می کرد اما مردم لنینگراد همچنان مقاومت می کردند. محاصره چهار سال تمام ادامه

----- صفحه ۲۳۲

یافت، در این مدت رادیو لنینگراد دائماً پیامهایی از طرف شورای مقاومت می خواند و مردم را به پایداری دعوت می کرد، در حالی که روزهای آخر بیش از دو سوم اعضای شورا از گرسنگی مرده بودند اما رادیو بدون آنکه خبر مرگ آنها را به مردم برساند، همچنان نام آنان را در پایان اعلامیه ها می خواند، جالب اینجاست که به علت خاموشی برق، در روز رادیو لنینگراد از کار افتاد، مردم بسیاری در اطراف اداره رادیو جمع شدند؟ گفتند: ما آذوقه نمی خواهیم فقط یکبار دیگر رادیو را به کار اندازید تا ما باز هم اعلامیه های شورای مقاومت را بشنویم. این مدارک و شواهد نشان می دهد که حتی اگر رهبر جنبش

ومقاومتی در میان مردم نباشد، وجود واقعی اومی تواند الهام بخش معنوی ومایه امید وتحرك وپاداوری گردد. ۲- فواید گوناگون امام زمان برای امت اسلامی(۱)

اکنون وقت آن رسیده که بار دیگر فواید چشمگیر امام برای امت از نزدیک آشنا شویم، ما این فواید را تحت یک عنوان کلی یعنی: «او بسان خورشید در پس ابر است» می آوریم واین فواید همگی بیانگر حقیقت این تشبیه است. در احادیث متعدد وگوناگونی که درزمینه فلسفه وفایده وجود امام (علیه السلام) دردوران غیبت به ما رسیده تعبیر بسیار پر معنی وجالبی دریک عبارت کوتاه دیده می شود که می تواند کلیدی باشد برای گشودن این رمز بزرگ وآن اینکه از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در پاسخ این پرسش که چه فایده ای وجود مهدی (علیه السلام) درعصر غیبتش دارد، فرمود:

۱. این بخش از تحلیل مربوط به فضلاء حوزه است.

----- صفحه ۲۳۳

«أَيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنَّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَنْتَفِعُونَ بِنُورِ وَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ جَلَّلَهَا السَّحَابُ» (۱). آری سوگند به خدایی که مرا به نبوت برگزیده مردم از نور رهبری او در دوران غیبتش بهره می گیرند همان گونه که از خورشید به هنگام قرار گرفتن پشت ابرها. برای فهم این کلید رمز، نخست باید نقش خورشید را بطور کلی وبه هنگامی که چهره تابناکش پشت ابرها پنهان می گردد، دریابیم: خورشید دارای دو نوع نورافشانی است: نورافشانی آشکار ونورافشانی مخفی یا به تعبیر دیگر نورافشانی (مستقیم) ونورافشانی (غیر مستقیم). در نورافشانی آشکار، اشعه آفتاب به خوبی دیده می شود هرچند قشر ضخیم هوا که اطراف کره زمین را پوشانیده همانند یک شیشه ضخیم کارمی کند شیشه ای هم که از شدت تابش آفتاب می کاهد وآن را قابل تحمل می سازد، هم نور آفتاب را تصفیه می کند وشعاعهای مرگبارش را خنثی وبی اثر می سازد، ولی به هر حال مانع از تابش مستقیم آفتاب نیست. ولی در تابش غیر مستقیم، ابرها همانند یک شیشه مات، نور مستقیم خورشید را گرفته وپخش می کند. هنگامی که وارد اطاقی می شویم که با لامپهای مات روشن شده، اطاق را روشن می بینیم اماخود لامپ وشعاع اصلی ومستقیم آن به هیچوجه دیده نمی شود. این از یکسو، از سوی دیگر نور آفتاب مهمترین نقش را در دنیای حیات وموجودات زنده دارد. نور وحرارتی که از خورشید به هر سو پاشیده می شود تنها انرژی خلاق موتورهای زندگی در گیاهان و حیوانات وانسان است. رشد ونمو موجودات زنده، تغذیه وتولید مثل آنها، حس وحرکت وجنبش

۱. بحار الانوار، ج ۱۳ ص ۱۲۹.

----- صفحه ۲۳۴

آبیاری زمین های مرده، غرش امواج دریا، وزش حیات بخش بادهای، ریزش دانه های زندگی آفرین باران و برف، صدای زمزمه آبشارها، نغمه های مرغان، زیبایی خیره کننده گلها، گردش خون در عروق انسان و طپش قلبها، عبور برق آسای اندیشه از لابلای پرده های مغز، و لبخند شیرینی که بر لب گلبرگ ماندنیک کودک شیر خوار نقش می بندد... همه و همه بطور مستقیم یا غیر مستقیم به نور آفتاب بستگی دارد و بدون آن همه اینها به خاموشی خواهد گرایید و این موضوع را با کمی دقت می توان دریافت. خوب حالا این سؤال پیش می آید که آیا این برکات و آثار زندگی بخش مخصوص زمانی نیست که نور بطور مستقیم می تابد؟ پاسخ این سؤال روشن است: نه، بسیاری از این آثار در نور مات خورشید از پشت ابرهانی وجود دارد، مثلاً در کشورها یا شهرهایی که چندین ماه از سال ابرها سراسر آسمان را پوشانیده اند آفتاب دیده نمی شود، ولی گرما نمو و رویش گیاهان، تولید انرژی لازم را برای موتور حیات، رسیدن غلات و میوه ها خندیدن گلها و شکوفه ها وجود دارند. بنابراین تابش خورشید از پشت ابرها قسمت مهمی از برکات خود را در بر دارد، و تنها قسمتی از آثار که نیاز به تابش مستقیم دارد موجود نیست، مثلاً می دانیم تابش آفتاب اثر حیاتی خاصی روی پوست و سایر جهاز بدن انسان و موجودات زنده دارد، و بهمین دلیل در کشورهایی که از این نظر در محرومیت بسر می برند در روزهای آفتابی بسیاری از مردم حمام آفتاب می گیرند، و در برابر این نور حیات بخش، برهنه می گردند، و با تمام ذرات وجود خود که تشنه این هدیه آسمانی است ذرات این نور را می مکند، و نیز تابش مستقیم آفتاب علاوه بر اینکه روشنایی و گرمای بیشتری می آفریند اثر خاصی به خاطر همان اشعه ماورای بنفش در کشتن انواع میکروبها و سالم سازی محیط دارد که در نور مستقیم دیده نمی شود. از مجموع بحث بالا نتیجه می گیریم که هرچند پرده های ابر، بعضی از آثار

----- صفحه ۲۳۵

آفتاب را می گیرد ولی قسمت مهمی از آن همچنان باقی می ماند. این بود حال (مشبه به) یعنی آفتاب، اکنون باز گردیم به وضع (مشبه) یعنی وجود رهبران الهی در حال غیبت اشعه معنوی نامرئی وجود امام (علیه السلام) به عنوانی که در پشت ابرهای غیبت نهان است دارای آثار گوناگون قابل ملاحظه ای است که علیرغم تعطیل مسئله تعلیم و تربیت و رهبری مستقیم، فلسفه وجودی او را آشکار می سازد. این آثار به صورت زیر است: الف - پاسداری آیین خدا

با گذشت زمان و آمیختن سلیقه ها و افکار شخصی به مسائل مذهبی و گرایشهای مختلف به سوی برنامه های ظاهر فریب مکتبهای انحرافی، و دراز شدن دست مفسده جوینان به سوی مفاهیم آسمانی، اصالت پاره ای از این قوانین از دست می رود و دستخوش تغییرات زیانبخشی می گردد. این آب زلال که از آسمان وحی نازل شده، با عبور از مغزهای این و آن تدریجاً تیره و تار گشته، صفای نخستین خود را از دست می دهد. این نور پر فروغ با عبور از شیشه های ظلمانی افکار تاریک، کم رنگ تر میگردد. خلاصه با آرامشها و پیرایشهای کوتاه بینانه افراد و افزودن شاخ و برگهای تازه به آن چنان می شود که گاهی باز شناسی مسائل اصلی، دچار اشکال می گردد. و به گفته آن شاعر که البته همانگونه که روش و سنت شاعران است در شکل مبالغه آمیزی مطرح شد، خطاب به پیامبر کرده می گوید:

----- صفحه ۲۳۶

شرع تو را در پی آرایشند *** دین تو را از پی پیرایشند بس که فزودند بر آن برگ وبر *** گر تو به بینی شناسی دگر با این حال آیا ضروری نیست که در میان جمع مسلمانان کسی باشد که مفاهیم فنا ناپذیر تعالیم اسلامی را در شکل اصلیش حفظ و برای آیندگان نگهداری کند؟ می دانیم در هر مؤسسه مهمی (صندوق آسیب ناپذیری) وجود دارد که اسناد مهم آن مؤسسه را در آن نگهداری می کنند، تا از دستبرد دزدان محفوظ بماند بعلاوه هرگاه مثلاً آتش سوزی در آنجا روی دهد، از خطر حریق مصون باشد که اعتبار و حیثیت آن مؤسسه پیوند نزدیکی با حفظ آن اسناد و مدارک دارد. سینه امام و روح بلندش صندوق آسیب ناپذیر حفظ اسناد آیین الهی است که همه اصالت‌های نخستین و ویژگی‌های آسمانی این تعلیمات را در خود نگهداری می کند تا دلایل الهی و نشانه های روشن پروردگار باطل نگردد، و به خاموشی نگراید و این یکی دیگر از آثار وجود او، گذشته از آثار دگر است (۱). ب - تربیت یک گروه ضربتی آگاه

برخلاف آنچه بعضی فکر می کنند رابطه امام در زمان غیبت بکلی از مردم بریده نیست، بلکه آن گونه که از روایات اسلامی بر می آید گروه کوچکی از آماده ترین افراد که سری پر شور از عشق خدا، ودلی پر ایمان و اخلاصی فوق العاده برای تحقق بخشیدن به آرمان اصلاح جهان دارند، با او در ارتباطند. معنی غیبت امام این نیست که او به شکل یک روح نامرئی و یا اشعه ای ناپیدا درمی آید، بلکه او از یک زندگی طبیعی آرام برخوردار است، به طور نا شناخته در

۱. این بیان مربوط به اصل وجود امام در جامعه است.

----- صفحه ۲۳۷

میان همین انسانها رفت و آمد دارد، و دل‌های بسیار آماده را برمی گزینند، و در اختیار می گیرد و بیش از پیش آماده می کند و می سازد. افراد مستعد به تفاوت میزان استعداد و شایستگی خود، توفیق درک این سعادت را پیدا می کنند، بعضی چند لحظه و بعضی چند ساعت و چند روز و بعضی سالها با او در تماس نزدیک هستند. به تعبیر روشنتر: آنها کسانی هستند که آنچنان بر بال و پر دانش و تقوی قرار گرفته و بالا رفته اند که همچون مسافران هواپیماهای دور پرواز، بر فراز ابرها قرار می گیرند. آنجا که هیچ گاه حجاب و مانعی بر سر راه تابش جهان بخش آفتاب نیست، درحالی که دیگران در زیر ابرها و در تاریکی و نور کمرنگ به سر می برند. به درستی حساب صحیح نیز همین است من نباید انتظار داشته باشم که آفتاب را به پایین ابرها بکشم تا چهره او را ببینم، چنین انتظاری اشتباه بزرگ و خیال خام است این منم که باید بالاتر از ابرها پرواز کنم تا شعاع جاودانه آفتاب را جرعه جرعه بنوشم و سیراب گردم. به هر حال تربیت این گروه یکی دیگر از فلسفه های وجود او در این دوران است. ج - نفوذ معنوی و نا آگاه

می دانیم خورشید یک سلسله اشعه مرئی دارد که از ترکیب آنها باهم هفت رنگ معروف پیدا می شود و یک سلسله اشعه نامرئی که بنام «اشعه فوق بنفش، و اشعه مادون قرمز نامیده شده است. همچنین یک رهبر بزرگ آسمانی خواه پیامبر باشد یا امام علاوه بر تربیت تشریعی که از طریق گفتار و رفتار و تعلیم و تربیت عادی صورت میگیرد، یک نوع تربیت روحانی و از راه نفوذ معنوی در دلها و فکرها دارد که می توان آن را تربیت تکوینی نام گذارد. در آنجا الفاظ و کلمات و گفتار و کردار کار

نمی کند بلکه تنها جاذبه و کشش درونی کار می کند. درحالات بسیاری از پیشوایان بزرگ الهی می خوانیم که گاه بعضی از افراد منحرف و آلوده با یک تماس مختصر با آنها بکلی تغییر مسیر می دادند، و سر نوشتشان یکباره دگرگون می شد و به قول معروف با ۱۸۰ درجه انحراف، راه کاملاً تازه ای را انتخاب می کردند و یک مرتبه فردی پاک و مؤمن و فداکار از آب در می آمدند که از بذل همه وجود خود نیز مضایقه نداشتند. این دگرگونیهای تند و سریع و همه جانبه، این انقلابهای جهش آسا و فرا گیر، آن هم با یک نگاه یا یک تماس مختصر، البته برای آنها که در عین آلودگی یک نوع آمادگی نیز دارند، نتیجه جذبه ناخودآگاه است که گاهی از آن تعبیر به نفوذ شخصیت نیز می شود، بسیاری از افراد این موضوع را در زندگی خود تجربه کرده اند که به هنگام برخورد با افرادی که روحهای بزرگ و عالی دارند، چنان بی اختیار و ناخودآگاه تحت تأثیر آنان قرار می گیرند که حتی سخن گفتن در برابر آنها بر ایشان مشکل می شود و خود را در میان هاله ای مرموز و غیر قابل توصیف از عظمت و بزرگی می بینند. البته ممکن است گاهی این گونه امور را با تلقین و امثال آن توجیه کرد، ولی مسلماً این تفسیر برای همه موارد صحیح نیست، بلکه راهی جز این ندارد که بپذیریم که این آثار نتیجه شعاع اسرار آمیزی است که از درون ذات انسانهای بزرگ بر می خیزد. سرگذشت های فراوانی در تاریخ پیشوایان بزرگ می بینیم که جز از این راه نمی توان آنها را تفسیر کرد. برخورد «اسعد بن زراره» بت پرست به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در کنار خانه کعبه و تغییر

جهش آسای طرز تفکر او و یا آنچه دشمنان سرسخت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نام آن را سحر می گذاردند و مردم را به خاطر آن از نزدیک شدن به او باز می داشتند، همه حاکی از نفوذ شخصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در افراد مختلف از این طریق است (۱). همچنین آنچه درباره تأثیر پیام امام حسین (علیه السلام) روی فکر «زهیر» در مسیر کربلا نقل شده تا آنجا که با شنیدن پیام امام حتی نتوانست لقمه ای را که در دست داشت به دهان بگذارد، و آن را به زمین نهاد و حرکت کرد. و یا کشش عجیب و فوق العاده ای که «حربن یزید ریاحی» در خود احساس می کرد، و باتمام شجاعتش همچون بید میلرزید و همین کشش سرانجام او را به صف مجاهدان کربلا کشید و به افتخار بزرگ شهادت نایل آمد. و یا داستان جوانی که درهمسایگی «أبو بصیر» زندگی داشت، و با ثروت سرشار خود که از خوش خدمتی به دستگاه بنی امیه فراهم ساخته بود به عیش و نوش و بی بند و باری پرداخته بود و سرانجام با یک پیام امام صادق (علیه السلام) بکلی دگرگون شد و همه کارهای خود را درهم پیچید و تمام اموالی را که از طریق نامشروع گرد آورده بود یا به صاحبانش داد و یا در راه خدا انفاق کرد. و یا سرگذشت کنیز خواننده و زیبا و عشوه گری که هارون به گمان خام خود برای منحرف ساختن ذهن امام کاظم (علیه السلام) به زندان اعزام داشته بود، و منقلب شدن روحیه او در یک مدت کوتاه، تا آنجا که قیافه و طرز سخن و منطق او هارون را به حیرت و وحشت افکند... همه و همه نشانه و نمونه هایی از همین تأثیر ناخودآگاه است که می توان آن را شعبه ای از «ولایت تکوینی» پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) یا امام (علیه السلام) دانست، چرا که عامل تربیت و تکامل در اینجا الفاظ و جمله ها و راههای معمولی و عادی نیست، بلکه جذبه معنوی و نفوذ روحانی عامل اصلی محسوب می

شود. این برنامه، همانگونه که گفتیم، منحصر به پیامبران و امامان نیست بلکه رجال راستین و شخصیت‌های بزرگ نیز به تناسب میزان شخصیت خود هاله ای از این نفوذ نا خود آگاه اطراف خود ترسیم می کنند، منتها قلمرو گروه

۱. اعلام الوری ص ۳۵ - ۴۰ نگارش طبرسی.

----- صفحه ۲۴۰

اول با گروه دوم از نظر ابعاد و گسترش قابل مقایسه نیست. وجود امام (علیه السلام) در پشت ابرهای غیبت نیز این اثر را دارد که از طریق اشعه نیرومند و پیرامنه نفوذ و شخصیت خود، دلهای آماده را در نزدیک و دور، تحت تأثیر جذبه مخصوص قرار داده به تربیت و تکامل آنها می پردازد و از آنها انسانهایی کاملتر می سازد ما قطبهای مغناطیسی زمین را با چشم خود نمی بینیم، ولی اثر آنها روی عقربه های قطب نما، در دریاها راهنمای کشتیهاست و در صحراها و آسمانها راهنمای هواپیماها و وسایل دیگر است، در سرتاسر کره زمین از برکت این امواج میلیونها مسافر راه خود را بسوی مقصد پیدا کرده، با وسایل نقلیه بزرگ و کوچک به فرمان همین عقربه ظاهراً کوچک از سرگردانی رهایی می یابند. آیا تعجب دارد اگر وجود امام (علیه السلام) در زمان غیبت با امواج جاذبه معنوی خود افکار و جانهای زیادی را که در دور یا نزدیک قرار دارند هدایت کند، و از سرگردانی رهایی بخشد ؟ ولی نمی توان و نباید فراموش کرد که همان گونه که امواج مغناطیسی زمین روی هر آهن پاره ای بی ارزش اثر نمی گذارد بلکه روی عقربه های ظریف و حساسی که آب مغناطیس خورده اند، و یک نوع سنخیت و شباهت با قطب فرستنده امواج مغناطیسی پیدا کرده اند اثر می گذارد، همینطور دلهایی که راهی با امام دارند و شباهتی را در خود ذخیره نموده اند، تحت تأثیر آن جذبه غیر قابل توصیف روحانی قرار می گیرند. با در نظر گرفتن آنچه در بالا گفتیم یکی دیگر از آثار و فلسفه های وجودی امام (علیه السلام) در چنین دورانی آشکار می گردد. د - ترسیم هدف آفرینش

هیچ عاقلی بی هدف گام برنمیدارد. و هر حرکتی که در پرتو عقل و علم انجام گیرد در مسیر هدفی قرار خواهد داشت؛ با این تفاوت که هدف در کار انسانها معمولاً

----- صفحه ۲۴۱

رفع نیازمندی خویش و بر طرف ساختن کمبودهاست، ولی در کار خدا هدف متوجه دیگران و رفع نیازهای آنهاست، چرا که ذات او از هر نظر بی پایان است و عاری از هرگونه کمبود و با این حال انجام دادن کاری به نفع خود درباره او مفهوم ندارد. حالا به این مثال توجه کنید: درزمینی مستعد و آماده، باغی پر گل و میوه احداث می کنیم، در لابلای درختان و بوته های گل، علف هرزه هایی می رویند، هروقت به آبیاری آن درختان برومند می پردازیم علف هرزه ها نیز از پرتو آنها سیراب می شوند. در اینجا ما دو هدف پیدا می کنیم. هدف اصلی که آب دادن درختان میوه و بوته های گل است و هدف تبعی که آبیاری علف هرزه های بی مصرف می باشد. بدون شک هدف تبعی نمی تواند انگیزه عمل گردد و یا حکیمانه بودن آن را

توجیه کند، مهم همان هدف اصلی است که جنبه منطقی دارد. حال اگر فرض کنیم بیشتر درختان باغ خشک شوند و جز یک درخت باقی نماند، اما درختی که به تنهایی گلها و میوه هایی را که از هزاران درخت انتظار داریم به ما می دهد، بدون تردید برای آبیاری همان یک درخت هم که باشد آبیاری و باغبانی را ادامه خواهیم داد، گویانکه علف هرزه های زیادی نیز از آن بهره گیرند، و اگر یک روز آن درخت نیز بشکند آنجاست که دست از آبیاری باغ می کشیم هرچند علف هرزه ها بمیرند. آنها که در مسیر تکاملند درختان و شاخه های پر برند. آنها که به پستی گراییده و منحرف و آلوده اند، علف هرزه های این باغند. مسلماً این آفتاب درخشان، این مولکولهای حیات بخش هوا، این همه برکات زمین و آسمان برای آن آفریده نشده است که مشتی فاسد و هرزه به جان یکدیگر بیفتند و به خوردن یکدیگر مشغول شوند و جز ظلم و ستم و جهل و فساد محصولی برای اجتماع آنها نباشد، نه هرگز هدف آفرینش نمی تواند اینها باشد.

----- صفحه ۲۴۲

این جهان و تمام مواهب آن از دیدگاه یک فرد خدا پرست که با مفاهیمی چون علم و حکمت خدا آشناست برای صالحان و پاکان آفریده شده است، همانگونه که سرانجام نیز بطور کلی از دست غاصبان در خواهد آمد و در اختیار آنان قرار خواهد گرفت. (إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (۱) روی زمین از آن صالحان خواهد بود. باغبان آفرینش (جهان پهناور هستی) به خاطر همین گروه، فیض و مواهب خود را همچنان ادامه می دهد. هرچند علف هرزه ها نیز به عنوان یک هدف تبعی سیراب گردند و بهره مند شوند، ولی بی شک هدف اصلی آنها نیستند. و اگر فرضاً روزی فرا رسید که آخرین نسل گروه صالحان از روی زمین برچیده شوند، آن روز دلیلی بر ادامه جریان این مواهب وجود نخواهد داشت. آن روز آرامش زمین به هم می خورد و آسمان برکات خود را قطع می نماید و زمین از دادن بهره به انسانها مضایقه خواهد کرد. از طرفی پیامبر و امام سمبل گروه صالحان و نمونه بارز انسان کامل است. یعنی همان گروهی که هدف اصلی آفرینش راتشکیل می دهند و به همین دلیل وجود او به تنهایی یا در رأس گروه صالحان، توجیه کننده هدف آفرینش و مایه نزول هر خیر و برکات اوست. ریزش باران فیض و رحمت خداست اعم از اینکه در میان مردم آشکارا زندگی کند یا مخفی و ناشناس بماند. درست است که افراد صالح دیگر نیز هر کدام هدفی هستند برای آفرینش و یا به تعبیر دیگر بخشی از آن هدف بزرگ، ولی نمونه کامل این هدف همین انسانهای نمونه و مردان آسمانی می باشند، هرچند سهم دیگران نیز محفوظ است. و از اینجا

۱. سوره انبیاء آیه ۱۰۵.

----- صفحه ۲۴۳

روشن می شود آنچه در پاره ای از عبارات به این مضمون وارد شده که: «بِیْمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَبِوُجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ» از برکت وجود او (یعنی حجت و نماینده الهی) مردم روزی می برند و به خاطر هستی او آسمان و زمین برپاست. یک موضوع (اغراق آمیز) و (دور از منطق) و یا (شرک آلوده) نمی باشد. همچنین عبارتی که به عنوان یک حدیث قدسی خطاب به پیامبر از طرف خداوند در کتب مشهور نقل شده: «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْأَفْلَاقُ» (اگر تو نبودی آسمان ها را نمی آفریدیم) بیان

یک واقعیت است نه مبالغه گویی، منتها او شاهکار هدف آفرینش است و صالحان دیگر هر کدام بخشی از این هدف بزرگ را تشکیل می دهند، از مجموع آنچه در این فصل تحت چهار عنوان گفته شد چنین نتیجه می گیریم. آنها که دور نشسته اند و وجود امام را در عصر غیبت، یک وجود شخصی و بدون بازده اجتماعی دانسته اند و به عقیده شیعه در این زمینه تاخت و تاز کرده اند که وجود چنین امامی چه نفعی در مقام رهبری و امامت خلق می تواند داشته باشد، آنچنان که آنها گفته اند نیست، و آثار وجودی او در این حال نیز فراوان است. *** ۳- حجت های مخفی و پنهان خدا در قرآن و نهج البلاغه

امیر مؤمنان (علیه السلام) در نهج البلاغه برای خدا دو نوع حجت معرفی می کند: یکی حاضر و آشکار و دیگری غایب و ناپیدا، آنجا که می فرماید: «اللَّهُمَّ، لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلْهِجَةِ إِلَّا ظَاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً

----- صفحه ۲۴۴

لَيْلًا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيْنَاتُهُ» (۱) «پرودگارا، روی زمین هیچگاه از حجت های تو خالی نمی ماند، حجت هایی که گاهی مرئی و آشکار و گاهی از بیم مردم پنهان است، تا دلایل آیین الهی محو و نابود نشود، جمله «لَيْلًا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيْنَاتُهُ» بسیار قابل ملاحظه است و می رساند که رهبران الهی در حال ظهور و آشکار، و اختفاء و پنهانی وظیفه سنگین رهبری را انجام می دهند و در راهنمایی مردم در هر دو حالت می کوشند. مقصود امام از حجت خائف و مغمور کیست؟ آیا جز آن پیشوای معصوم را می گوید که بر اثر نبودن شرایط مساعد، در پس پرده غیبت بسر می برد؟ تا روزی که جهان برای نهضت او آماده گردد؟ پس از آگاهی از این دونوع حجت که در کلام امیرمؤمنان به چشم می خورد، نظر خوانندگان را به گروهی از اولیاء الهی جلب می کنیم: الف - معلم موسی که در اخبار بنام «خضر» معرفی شده است. ب - حضرت موسی در مدت غیبت چهل روزه خود. ج - حضرت یونس که مدتها در مخفیگاهی به سر می برد. قرآن، ولی زمانی را معرفی می کند که از دیدگان مردم پنهان بود و آنها او را نمیشناختند، حتی رسول آن زمان نیز با او آشنایی نداشت (و اگر آشنایی پیدا کرد بر اثر معرفی خدا بود) این ولی زمان، همان است که خدا درباره او در قرآن چنین می فرماید: «موسی و همراه او بنده ای از بندگان ما را یافتند که مورد رحمت ما بوده و از پیش خود به او علومی داده بودیم» (۲). کسی که دارای چنین علم وسیع و گسترده ای می باشد و به صریح قرآن، نبی

۱ . نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۱۴۷. ۲ . سوره کهف آیه ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸.

----- صفحه ۲۴۵

زمان ووصی وی از علم او بهره مند می شود قطعاً از اولیاء خدا بوده و نه تنها از نظر علم و دانش وسیعتر بوده است، بلکه آنچنان روح قوی و نیرومندی داشته است که وقتی موسی باو می گوید: «اجازه می دهی که من از تو پیروی کنم تا از علومی که بتو داده شده است به من بیاموزی؟» وی در پاسخ می گوید: «تو نمی توانی بامن صبر کنی، چگونه می توانی کارهایی را که از اسرار آنها خبر نداری، تحمل نمایی؟» (۱). بی شک این فرد، از اولیای خدا و از شخصیت های والای الهی

بوده است، بررسی حالات این ولی زمان و پنهان از دیدگان، در همان چند لحظه کوتاه از زندگی حساس او که با حضرت موسی گذرانده است مارا به نکاتی رهبری می کند: ۱- این ولی زمان، پنهان از دیدگان بود، کسی او را نمی شناخت و اگر خدا او را معرفی نمی کرد کسی با او آشنا نمی شد، بنا بر این شرط ولی این نیست که حتماً مردم او را بشناسند. ۲- این ولی الهی با اینکه از دیدگان غایب و پنهان بود، هرگز از حوادث زمان و اوضاع اجتماع غفلت نداشت و روی ولایت و اختیاراتی که از جانب خدا به او داده شده بود، در اموال و نفوس تصرف می کرد و اوضاع را طبق مصالحی رهبری می نمود، او در رهبری حوادث به قدری دقیق بود که راضی نشد، کشتی بینوایان را که مایه زندگی آنان بود، فرمانروای ستمگری به غصب ببرد و با معیوب ساختن آن، او را از تصرف کشتی باز داشت، اختیارات او به اندازه ای بود که روی مصالحی

۱. سوره کهف آیه ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸.

----- صفحه ۲۴۶

توانست انسانی را بکشد و دیواری برای صیانت مال افراد یتیم به پا دارد (۱). ۳- نکته جالب اینکه نه تنها خود او غایب بود، بلکه تمام تصرفات او نیز از دیدگان عادی پنهان بود، اگر مردم صاحب کشتی از تصرف او آگاه بودند، هرگز اجازه نمی دادند که او کشتی را سوراخ کند، زیرا از هدف مقدس او آگاهی نداشتند، اگر مردم شاهد قتل نفس او بودند، هرگز رهاش نمی کردند... از اینکه او همه این کارهای شگفت آور را در دل اجتماع انجام داد و احدی متوجه کار او نشد، می توان فهمید که نه تنها خود او پنهان بود، بلکه تصرف او در اوضاع و حوادث نیز بر مردم پنهان بود، آنها تنها اثر فعل او را می دیدند، نه کار او را. ۴- مهمتر از همه، هدایت و رهبری او بود، او با داشتن مقام ولایت، وظایف خود را انجام می داد، گاهی با تصرف در اموال و نفوس اثر ولایت خود را ابراز میداشت، و گاهی از طریق فردسازی و تعلیم افراد، به وظیفه خطیر ولایت عمل می نمود. از زندگی حساس و تکان دهنده این ولی الهی به خوبی می فهمیم که ولی زمان گاهی عیان و پیدا و زمانی مخفی و پنهان خواهد بود و این کار بستگی به مصالح و قوت و اوضاع زمان دارد. همچنانکه می فهمیم هدایت و رهبری که وظیفه امام و ولی است می تواند به دو صورت انجام گیرد و هرگز لازم نیست که امام شناخته شود و هدایت کند، بلکه در حال اختفا و پنهانی نیز به این وظیفه خطیر قیام می نماید. روشنتر از همه اینکه هدایت و رهبری که از شئون اولیای الهی است، گاهی به صورت «فردسازی» و گاهی به صورت «هدایت جمعی» انجام می گیرد، و در صورت فردسازی هرگز لزوم ندارد همه افراد او را بشناسند و یا پیوسته کار او رهبری

۱. سوره کهف آیه ۷۱-۸۲.

----- صفحه ۲۴۷

عمومی باشد، بلکه در شرایط خاصی که «جامعه سازی» مقدور نباشد، باید به «فردسازی» بپردازد. وظیفه امام در دوران غیبت، همان وظیفه ولی دوران موسی است. امام در حال اختفا در امور زندگی دنیوی و دینی مردم تصرفات دارد، با افراد شایسته ولایق در حال تماس بوده، و به فرد سازی و تربیت شخصیتها اشتغال دارد، آیا با داشتن چنین وظایفی باز جا دارد بگوئیم فائده وجودی این ولی زمان چیست؟ آیه ایکه ضمن پرسش مطرح شده، (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) نه تنها می رساند که هدایت آنان بفرمان خداست، بلکه می رساند که شیوه هدایتشان نیز به فرمان خدا می باشد. گاهی اراده و مشیت خدا تعلق می گیرد که آنان در حال اختفا به هدایت اشتغال ورزند، و گاهی مصالح ایجاب می کند که از پس پرده غیب برون آیند و موضوع هدایت جمعی را پیش گیرند، در هر حال همه هدایتها و همه شیوه های هدایت آنان به فرمان خداست. در روزگاری که پیامبر در زمینه فرد سازی انجام وظیفه می کرد و سه سال تمام مخفیانه، به امر هدایت اشتغال میورزید، مضمون آیه (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) را در محدوده فرد اجرا می نمود و این شیوه هدایت، کار او بود تا اینکه فرمان خدا فرا رسید و او را به هدایت جمع دعوت کرد. این تنها پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست که گاهی در حال سر و پنهانی و بعداً به طور آشکار مردم را هدایت می کرد، بلکه این سنت کلی الهی است، گاهی فرمان خدای این تعلق می گیرد که آنان آشکارا رهبری کنند، و گاهی مشیت او ایجاب می کند که به صورت خفا و پنهانی به فرد سازی اشتغال ورزند. هر دو نمونه در زندگی پیامبری مانند نوح موجود است، وی نحوه تبلیغ خود را چنین بیان می کند: «دعوت خود را آشکار ساخته و در پنهان نیز آنان را

----- صفحه ۲۴۸

فرامی خوانم.» (۱) نوح (علیه السلام) در فراز نخست، دعوت آشکار خود را یادآور می شود، همچنانکه در فراز دوم از دعوت پنهان خود سخن می گوید و هر دو به فرمان خدا و برای هدایت افراد بوده است. با توجه به این حقایق، در صورتی که قرآن واحادیث ما فوق متواتر، به وجود و حیات چنین رهبری گواهی می دهد، و تنها سؤال این است که امام باید هادی و رهبر باشد، پاسخ آن این است که چه لزومی دارد شیوه هدایت او عمومی و علنی و آشکار باشد؟ مگر نه این است که هدایت او به فرمان خدا و امر اوست، (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) اگر فرمان خدا این باشد که مدتی (تا وقتی که زمینه نهضت و قیام آماده گردد) به فرد سازی گراید، تا موقعیت جمع سازی فراهم گردد، باز می توان گفت: این امام چگونه هادی و رهبر است؟ اگر او در خفا گروهی را با روشهای مختلف و باتماسهای گوناگون به حقیقت و حق دعوت کند و روی افرادی اثر بگذارد، آیا به وظیفه رهبری خود در حد امکان عمل نکرده است؟ چطور درباره حضرت نوح و پیامبر اسلام این شیوه کافی است ولی در مورد حضرت ولی عصر (علیه السلام) کفایت نمی کند؟ خلاصه معنای (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) این نیست که پیوسته هدایت می کنند، بلکه مفاد آن این است که هر طور خدا گفت وظیفه هدایت را انجام می دهند، چه پنهان و چه آشکار، آری، ولی زمان از انتظار غایب و پنهان است و تبلیغات و هدایتها و تصرفهای او نیز از دیده و انتظار پنهان می باشد، وی تبلیغات سری دارد و فیض و افاده او نیز سری و نهانی است. ***

۱. سوره نوح آیه ۹۸.

----- صفحه ۲۴۹

۲- حضرت موسی چهل روز از دیدگان پنهان و غایب بود

اگر امام و پیشوا پیوسته باید در دل اجتماع باشد و غیبت امام با مقام هدایت و سود بخشی او منافات دارد، درباره حضرت موسی چه باید گفت؟ این پیامبر الهی طبق تصریح قرآن، چهل روز تمام از بنی اسرائیل دوری گزید (۱)، آیا او در این مدت رهبر بود یا نه؟ امام بود یا نه؟ اگر بگوییم مقام نبوت و رهبری را برعهده داشت، این سؤال پیش می آید که: فایده وجود چنین رهبری چیست؟ و اگر بگوییم در این زمان مقام رهبری از او سلب شده بود، سخن بی اساسی گفته ایم، زیرا همگی می دانیم که وی با داشتن این سمت برای اخذ تورات از دیده ها غایب شده بود. اگر رهبر باید نورپاش و الهام بخش باشد مدت کم و زیاد در نظر عقل یکسان است و فقط آن مقدار از غیبت مستثنی است که ضرورت زندگی مانند خواب، آن را ایجاب می کند. ممکن است گفته شود غیبت حضرت موسی با حضرت قائم فرق دارد، اگر موسی غیبت برگزید به خاطر این بود که وصی او در میان مردم فیض بخش و رهبر بود، ولی جریان درباره حضرت قائم چنین نیست. پاسخ این گفتار روشن است، زیرا او نیز نایبان خاص و عام دارد، که بار رهبری عمومی را به دوش می کشند. ۳- یونس زندانی

قرآن مجید به سرگذشت یونس در سوره های مختلف اشاره نموده است طبق تصریح قرآن، یونس مدتی در شکم ماهی محبوس و از دیدگاه امت خود پنهان بود.

۱. سوره اعراف آیه ۱۴۲.

----- صفحه ۲۵۰

این ولی الهی با داشتن مقام ولایت، از امت خود دور بود. حال اگر پیشوای الهی باید پیوسته مفیض و نور بخش باشد، غیبت او را چگونه می توان توجیه کرد؟ قرآن صریحا می گوید: یونس پس از خروج از شکم ماهی باز بسوی جمعیت صد هزار نفری اعزام گردید (۱). از اینکه با دیگر خداوند او را برای هدایت مردم اعزام داشت می توان حدس زد که وی در مدت حبس، دارای مقام ولایت الهی بوده است، چیزی که هست در این مدت روی مصالحی از تبلیغ و هدایت بازمانده بود. این حقیقت در صورتی به خوبی روشن می شود که بدانیم مقصود از جمعیت صد هزار نفری و یا بیشتر، همان قوم پیشین یونس است که بر اثر توبه، عذاب را از خود دور کرده بودند. ۴- میان نبوت و وقت تبلیغ حضرت مسیح، فاصله زمانی وجود داشت

قرآن مجید از پیامبری سخن می گوید که در دوران کودکی و شیر خوارگی به مقام نبوت مفتخر گردیده است، اما تبلیغ و هدایت او پس از سالیان درازی آغاز شده است. مگر نه این است که قرآن درباره حضرت مسیح چنین می گوید: «من بنده

خدا هستم کتاب به من داده و مرا از پیامبران قرار داده است» (۲). حضرت مسیح این سخن را در نخستین ایام زندگی خود گفت، ولی نفع عمومی و هدایت همگانی او درسی سالگی آغاز گردید. هر فرد بی غرضی لازم است شیوه های هدایت نوح، ولی زمان حضرت موسی، و حضرت مسیح را در زندگی امام زمان پیاده کند.

۱. سوره صافات آیه ۱۴۷. ۲. سوره مریم آیه ۳۱.

سایت جامع سربازان اسلام

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن اعدائهم

لبیک یا خامنه ای ، لبیک یا حسین(ع) است